

پرفروش‌ترین نویسنده دام شیطان

جان بیور



# پاداش احترام

دستیابی به قدرت  
این فضیلت از یادرفته



همراه با ویدیو منابع پاداش احترام

دوست عزیز

با اینکه احترام در زندگی روزمره این دوره یک فضیلت منقرض شده است، این مفهوم هنوز قدرت تاثیرگذاری بر ما و انگیزه دادن به ما را دارد. احترامی که در بطن بعضی از فیلم‌های فوق العاده امروزی نهاده شده، ستایش و تشویق می‌شود. اما این کلید حیاتی برای دریافت تمامیت نقشه خدا در زندگی‌مان، امروزه کجاست؟

احترام پاداش‌های عظیمی را در خود حمل می‌کند؛ پاداشی که خداوند برای تو می‌خواهد. بینش جدیدی پیرامون این آرمان عموماً فراموش شده، تو را در موقعیت دریافت تمامی آنچه او برای زندگی تو مقدر کرده و می‌خواهد، قرار می‌دهد.

با درک، پذیرش و تمرین احترام، سلسله‌ی ارزشی خداوند را آزاد می‌کنی و خود را به قلب خداوند نزدیک تر می‌نمایی، او که صاحب اختیار هر چیز محترمی است. به تو پیشنهاد می‌کنم که دیگر مطالب و منابع ما را در این موضوع بر و بسایت [MessengerX.com](http://MessengerX.com) مطالعه کنی و با دیگران به اشتراک بگذاری. زندگی خود را با عمل پیوند بده و شاهد عظمت درون خود باش! همراه با تو



MessengerX.com



**MESSENGER**  
INTERNATIONAL  
MessengerInternational.org

جان بیور

JohnBevere@ymail.com

کتاب "پاداش احترام" درباره ارزش عظیمی که خداوند به این امر، که باید از قلب ما مسیحیان جاری باشد، اختصاص می‌دهد هیچ سوالی باقی نمی‌گذارد.

- جويس مایر

بعد از مطالعه‌ی "پاداش احترام"، شخص تمایل دارد به نویسنده این کتاب هم احترام بگذارد، جان بیور، که هم آموزنده این بینش بی‌مانند کتاب مقدسی ست و هم نویسنده‌ای ماهر. او احترام را به عنوان موضوعی قلبی مطرح می‌کند، مخاطب را به سفری پیرامون ارتباطات وسیع انسان می‌برد، و به هرکدام از ما را انگیزه می‌دهد که به شیوه‌ای زندگی کنیم که بازتاب این اصل مهم باشیم که پاداش فراوانی نیز به دنبال دارد.

- برایان هویوستون

وقتی اولین بار کتاب "پاداش احترام" را مطالعه کردم، احساس کردم که با شاهکاری کلاسیک روبرو هستم که میتواند عمیقاً بر کلیساها، روابط زن و شوهرها، خانواده‌ها و مشاغل تاثیر بگذارد. کلیدی‌ست که ترفیع، لطف و موفقیت را در این زندگی و زندگی بعدی آزاد می‌کند. بی شک این بهترین اثر جان بیور است.

- جنتزن فرانکلین





جان بیور



یاداش  
احترام

**Honor's Reward**, Farsi, by John Bevere

© 2021 Messenger International

[www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org)

Originally published in English as Honor's Reward

Additional resources in Farsi by John and Lisa Bevere are available

for free download and video streaming at: **MessengerX.com** and on the

**MessengerX** app.

To contact the author: [JohnBevere@ymail.com](mailto:JohnBevere@ymail.com)

This book is a gift from Messenger International and is

NOT FOR SALE

پاداش احترام، ترجمه فارسی، کتابی از جان بیور

© 2021 Messenger International

[www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org)

عنوان به زبان انگلیسی Honor's Reward :

منابع دیگر از جان و لیزا بیور به زبان فارسی جهت دانلود یا مشاهده به صورت

رایگان در آدرس **MessengerX.com** و در روی اپلیکیشن **MessengerX**

در دسترس هستند.

راه ارتباطی با نویسنده از طریق ایمیل: [JohnBevere@ymail.com](mailto:JohnBevere@ymail.com)

این کتاب هدیه‌ای است از طرف موسسه بین‌المللی مسنجر و قابل فروش

نمی‌باشد.



App Store is a trademark of Apple Inc., registered in the U.S. and other countries.

Google Play and the Google Play logo are trademarks of Google LLC.

جان بیور



# یادداشت احترام

دستیابی به قدرت  
این فضیلت از یادرفته

---



## فهرست

۱. پاداش ۹
۲. پاداش جزئی و بدون پاداش ۹۱
۳. پاداش کامل ۹۲
۴. چیزهایی که ارتباط چندانی با رهبر ندارند ۹۳
۵. اختیار ۹۴
۶. ولی امر خشن ۵۶
۷. احترام به رهبران مدنی ۷۷
۸. احترام به رهبران اجتماعی ۳۹
۹. احترام به رهبران داخلی ۳۰۱
۱۰. احترام به رهبران کلیسایی ۱۲۱
۱۱. احترام دوبرابر ۷۳۱
۲۱. احترام به همسالان مان ۷۵۱
۳۱. احترام به کسانی که به ما سپرده شده‌اند ۱۷۱
۴۱. احترام در خانه- فرزندان ۵۸۱
۵۱. احترام در خانه- همسر ۹۹۱
۶۱. به همه احترام بگذار ۳۱۲
۷۱. احترام به خدا ۱۲۲
- ضمیمه ۷۳۲



# پاداش

احترام. اگرچه این تقریباً یک فضیلت منقرض شده در قرن بیست و یکم است، اما این مفهوم هنوز قدرت انگیزه دادن به ما را دارد. در فیلم‌ها، نمایش احترام می‌تواند اشک به چشم ما آورد، زیرا شهامت و فداکاری مشاهده می‌شود. اگر پر فروش‌ترین فیلم‌های تاریخ را مرور کنید، احترامی را پیدا خواهید کرد که با داستان گره خورده است. ما این فضیلت را تحسین می‌کنیم، اما احترام در زندگی روزمره ما کجاست؟ این تصور که احترام می‌تواند در زندگی عادی وجود داشته باشد برای نسل ما بیگانه شده است.

من می‌خواهم احترام به پسران و دختران خدا بازگردانده می‌شود. این کلید اساسی برای دریافت از خدا است و به همین دلیل دشمن روح ما قدرت احترام واقعی را از بین برده است. احترام پاداش‌های بزرگی به همراه دارد؛ پاداشهایی که خدا می‌خواهد داشته باشید. احترام این قدرت را دارد که زندگی شما را تا حد زیادی تقویت کند.

شما در آستانه سفری هستید که شما را به قلب خداوند، نویسنده همه احترامات نزدیک می‌کند. دعای من این حقایق الهام‌شده عمیقاً و عملاً بر زندگی شما تأثیر بگذارد. بسیاری از افراد تا سال‌های آخر عمرشان این درس‌ها را نمی‌آموخته‌اند. به همین دلیل یوحنا رسول مصرانه می‌نویسد:

«مواظب باشید مبدا تمام کارهایی را که ما برای شما کرده‌ایم باطل سازید. بر عکس، ما می‌خواهیم که شما پاداش خود را کاملاً دریافت کنید.»

یوحنا در حالی که پیرشده بود و به تقریباً یک قرن زندگی خود در گذشته نگاه می‌کرد این کلمات را نوشت (تفسیر کلارک، Abingdon Press (۱۹۷۷)-مطابقت ۶۰۶). او بینشی را که به سختی به دست آورده بود برای منفعت امروز به ما داد. یوحنا امتیازی کسب کرده بود که هر زن و مردی که زندگی خوب و طولانی داشته باشد، آن را درک می‌کند. این مقصدی است که با وفاداران قدم بر داشتن در خواندگی خود به آن می‌رسیم، جایگاهی از اطمینان و قدرت است که من آن را مسح پدر بزرگ یا مادر بزرگ می‌نامم. وقتی این افراد صحبت می‌کنند، خردمندان گوش می‌دهند.

در طول سالیان دراز، من از برخوردهای متعدد با چنین مردان و زنانی لذت بردم. اینها سفیرانی هستند که زندگی را به خوبی سپری کرده اند و وارد مرحله ای شده اند که با آگاهی به گذشته نگاه می‌کنند. چنین کارآزمودگان با تجربه ای تعدادی ویژگی مشترک به دست می‌آورند، که در اینجا به سه مورد از آنها می‌پردازیم. اول، آنها به طور غریزی قلب یک موضوع را پیدا می‌کنند. آنها به این شاخه و آن شاخه نمی‌پزند، یا وقت خود را با چیزهای بی اهمیت تلف می‌کنند. ثانیاً، آنها با کلمات کم چیزهای زیادی می‌گویند. ثالثاً، کلماتی که آنها برای بیان انتخاب می‌کنند پربار هستند. سخنان نایاب آنها پربارتر از سخنان اشخاص دیگر است که مسیر زندگی را در این مدت و به این خوبی طی نکرده اند. من همیشه پس از وقت گذراندن با آنها، ماهها درباره ی یک یا دو جمله از سخنان این کارآزمودگان با تجربه مراقبه می‌کنم.

با توجه به این استدلال، می‌توان فرض کرد که یوحنا رسول حرف‌های زیادی زده است. در واقع، من سالها در مورد این کلمات الهام شده تعمق کرده ام، و مکاشفات این کلمات همچنان ادامه دارد. در حقیقت، دو کتاب به طور کامل از کلمات او الهام گرفته شده است: یکی کتابیست که در دست دارید و دیگری کتاب «هدایت شده با ابدیت» می‌باشد. بیایید هشدار او را در یک عبارت بررسی کنیم.

## میراث خود را از دست ندهید

او این طور شروع می‌کند: «مواظب باشید» یوحنا هر یک از ما را تشویق می‌کند که به خود توجه کنیم، بررسی کنیم و مراقب خودمان باشیم. باید به سخنان او فوریت داده شود، تا آنچه را که او قصد دارد بیان کند ساده تلقی نشود، بلکه کاملاً مورد تأمل قرار گیرد.



باید با دقت توجه شود تا چیزهایی را که برای آنها زحمت کشیده ایم از دست ندهیم. این کمی هشداردهنده است ... ما می‌توانیم آنچه را که با زحمت به دست آورده ایم از دست بدهیم. کشاورزی را تصور کنید که زحمت می‌کشد تا مزرعه خود را پاک کند. او در گرمای روز تلاش می‌کند تا خاک را از توده‌ها و کنده‌هایی که مانع تولید محصول در خاک می‌شود، پاکسازی کند. پس از پاک شدن، او زمین را شخم زده و برای کاشت بذر آماده می‌کند. هنگامی که دانه در زمین کاشته می‌شود، او تلاش می‌کند تا شرایط ایده آل را برای رشد محصول خود با کوددهی، دفع آفات و آبیاری بذر حفظ کند. گیاهان نمایان می‌شوند و کار او همچنان ادامه می‌یابد زیرا باید از مزرعه در برابر آفت و آسیب محافظت کند. سپس چند هفته قبل از برداشت، او خسته و تسلیم می‌شود. همه کارهای او بیهوده است زیرا به دلیل بی توجهی اخیر کل محصول خود را از دست می‌دهد. یا شاید طوفانی در حال نزدیک شدن باشد، و او علیرغم هشدارها از عکس العمل مناسب غافل شود و این اشتباه باعث به هدر رفتن محصول او گردد. چه اتلاف وقت، پول، نیروی کار و منابعی فقط برای تردید کردن در لحظه‌ی درست اتفاق می‌افتد.

در مورد تاجری که سالها تلاش می‌کند شرکت خود را بنا کند، اما در نهایت به دلیل چند تصمیم بد آن را از دست می‌دهد، چطور؟ باز هم ... غم انگیز است. در هر دو مورد، مزایای کار گسترده در یک لحظه و از طریق انتخاب‌های اشتباه از بین می‌رود.

به همین دلیل است که کتاب مقدس مکرراً ما را تشویق می‌کند که خوب به پایان برسانیم: «کسی که تا آخر ثابت بماند» (متی. ۱۰:۲۲؛ ۲۴:۱۳؛ مرقس ۱۳:۱۳)، دوباره، «زیرا اگر ما اعتماد اولیه خود را تا به آخر نگاه داریم با مسیح شریک هستیم» (عبرانیان ۳:۱۴)، و دوباره، «به کسی که پیروز شود و در انجام اراده من تا به آخر استقامت نشان دهد» (مکاشفه ۲:۲۶، در همه موارد، نقطه تأکید نویسنده است)، و لیست همچنان ادامه دارد. مسیحیت دو سرعت نیست بلکه دو استقامت است. بنابراین مهم این نیست که چگونه مسابقه را شروع می‌کنیم، مهم این است که چگونه آن را به پایان می‌رسانیم. پایان کار با انتخاب‌هایی که انجام می‌دهیم تعیین می‌شود و اغلب با الگوهایی که در طول مسیر ایجاد می‌کنیم شکل می‌گیرد.

## لحظات تعیین کننده زندگی

برای یکی از پسران ما حادثه ای رخ داد. او می‌خواست کاری را انجام دهد که من موافق نبودم. او می‌دانست که نظر من چیست، با این حال احساس می‌کردم که او آنقدر

بزرگ شده است که بتواند تصمیم بگیرد، بنابراین تصمیم نهایی با او بود. زمان گذشت و من فهمیدم که او تصمیم گرفته است مخالف با مشاوره من پیش برود. بعداً نشستیم و درباره انتخاب او بحث کردیم. من توضیح دادم، «انتخاب با خودت بود، اما من می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و به تو درسی بدهم. به این داستان واقعی گوش دهید.

«پادشاهی جوان به نام رحبعام بود. مدت کوتاهی پس از شروع سلطنتش، سوالی از رعایای وی به گوش رسید: «پدرت با خواسته‌هایی که از ما داشت، زندگی ما را سخت کرد. لطفاً تو بارما را سبک کن و ما با خوشحالی به تو خدمت می‌کنیم.»

پادشاه جوان به مردم دستور داد تا چند روز دیگر برای شنیدن تصمیم او برگردند. مشاوران پدرش به او گفتند: «اگر می‌خواهی به این مردم خوب خدمت کنی، به درخواست آنها پاسخ مساعد بده و آنها برای همیشه خدمتگزار وفادار تو خواهند بود.» (اول پادشاهان ۱۲: ۷).

«نصیحت خوب و عاقلانه ای بود، اما پادشاه جوان توصیه آنها را نپذیرفت و به سراغ همسالان خود رفت. آنها گفتند: به «این افراد که شکایت می‌کنند، پدر تو بر ما خیلی سخت گرفت؛ تو آسان‌تر بگیر»، بگو «انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است. اگر پدرم بار سنگین بر شما نهاده بود من آن را سنگین‌تر می‌کنم. پدرم شما را با شلاق تنبیه می‌کرد، من شما را با شلاق چرمی تنبیه خواهم کرد.» (آیات ۱۰-۱۱)

رحبعام، پادشاه جوان، به توصیه‌های دوستان خود توجه کرد که نتایج غم‌انگیزی داشت. قلمرو پادشاهی که پدرش، سلیمان، بنا کرد، از هم گسیخته شد و در حالی که پنج ششم قلمرو پادشاهی توسط مشت آهنین او جدا شد، ده قبیله از دوازده قبیله اسرائیل به طور دائمی از هم پاشید. یک انتخاب بد برای بقیه عمرش گران تمام شد. سپس به پسرم گفتم: «بیا به عقب‌تر برگردیم. شاید رحبعام و دوستانش در خفا مشاوران پدرش، سلیمان، یا بزرگتران را مسخره و حتی شاید سرزنش می‌کردند. شاید با جام‌های شراب در دست، در خفای اتاق‌های سلطنتی بخاطر توصیه‌هایی که

تصور می‌کردند احمقانه و قدیمی هستند، سر تکان می‌دادند. افکار پوچ ممکن است ذهن رجب‌عام را بهم ریخته باشد: من تا زمانی که شاهزاده هستم آرامش خود را حفظ می‌کنم، اما وقتی پادشاه شوم به حرف این پیرمردهای احمق گوش نمی‌دهم. به عنوان یک شاهزاده، تصمیم او برای نادیده گرفتن و کوچک شمردن خرد کهن سالان بهای کمی برای او داشت. او متوجه نبود که مرگ مقرر شده است و یک روز او احمقانه خود را عاقل خواهد پنداشت. هنگامی که لحظه تعیین کننده زندگی اش فرا رسید، او برای اجرای قضاوت منطقی روند درست و مناسبی نداشت.»

من ادامه دادم: «همه ما در زندگی لحظات تعیین کننده داریم. آنها مانند امتحانات با کتاب باز هستند، اما تا پایان اطلاعی نداریم که مورد آزمایش قرار گرفته ایم. پسر، تو تصمیم گرفته ای به توصیه من توجه نکنی و این بار برای تو هزینه ای نداشت. اما روزی فرا می‌رسد که یک لحظه تعیین کننده در زندگی اتفاق می‌افتد. اگر الگوی توجه به توصیه‌های خردمندانه را پیش از این پرورش داده باشی، طبیعتاً از این روش پیروی کرده و پاداش زیادی خواهی دید.»

از پسرم بگذریم، بیایید یک مثال دیگر را مرور کنیم. بنی اسرائیل الگویی برای پذیرش کلام خدا پرورش نداده بودند. خداوند آنها را از اسارت نجات داد، اما آنها بارها شکایت و نافرمانی کردند. برخی مواقع به نظر می‌رسید که این رفتار مستلزم حداقل هزینه است و زمان‌هایی به نظر می‌رسید اصلاً بر آنها تأثیر نمی‌گذارد. با این حال، در این روند، الگویی در حال ایجاد بود. سرانجام لحظه تعیین کننده زندگی آنها پدیدار شد. دوازده جاسوس برای جستجو به کنعان فرستاده شدند تا آن سرزمین را که خدا به عنوان سرزمین آنها تعیین کرده بود، بررسی کنند. جاسوسان با یک گزارش غم انگیز و منفی برگشتند، و تمام مجمع به دنبال آن رفتند و مثل قبل شروع به شکایت کردند، اما این بار هزینه آن دو برابر شد. آنها هرگز وارد سرزمین موعود نشدند و تا پایان عمر سرگردان بودند. در یک لحظه آنها تمام آنچه را که برای داشتن آن تلاش کرده بودند از دست دادند. هیچ گونه برگشتی برای آنها وجود نداشت. اگرچه خدا این سرزمین را به آنها وعده داد، اما آنها هرگز آن را تصرف نکردند، همانطور که رجب‌عام ده قبیله را تا پایان عمر و نسلهای بعد از دست داد.

یک درس مهم برای پیر و جوان وجود دارد: ما نمی‌خواهیم فقط از خدا اطاعت کنیم: ما باید قلب او را دریابیم. در این صورت است که حکمت دستورالعمل‌های او را مشاهده

خواهیم کرد و آنها را فقط به عنوان محدودیت یا قوانین در نظر نمی‌گیریم. شاهزاده جوان ربعام هرگز دل پدر یا بزرگترهایش را درک نکرد. نسل قدیم بنی اسرائیل هرگز ندیدند که خدا در حال انجام چه کاریست، و نیکی قلبش نسبت به آنها چیست و همه چیز را از دست دادند.

حالا بیایید روی دیگر سکه را بررسی کنیم. مثالهایی در سراسر کتاب مقدس وجود دارد که در آن افراد قلب خدا را مشاهده کرده و الگوهای تصمیم‌گیری عاقلانه‌ای را توسعه داده‌اند. هنگامی که آن لحظات تعیین‌کننده ناشناخته زندگی رخ داد، آنها به درستی پاسخ دادند و پاداش‌های بزرگی دریافت کردند.

ساده‌ترین راه برای از دست ندادن آنچه ما برای آن تلاش کرده ایم این است که الگوهای احترام پیوسته به توصیه خداوند را توسعه دهیم. هر روز به ما فرصت‌هایی برای انتخاب داده می‌شود. روزی خواهد رسید که ما به گذشته نگاه می‌کنیم و می‌دانیم که در واقع چه چیزی تعیین‌کننده زندگی بود، اما اگر الگوهای خداپسندانه را توسعه داده و به پیروی از آن ادامه دهیم، بعدها پاداش خود را درک می‌کنیم.

## پاداش

این ما را به نکته بعدی یوحنا می‌رساند، و برای سهولت در ارجاع، ما کل آیه را مرور می‌کنیم: «مواظب باشید مبدا تمام کارهایی را که ما برای شما کرده‌ایم باطل سازید. بر عکس، ما می‌خواهیم که شما پاداش خود را کاملاً دریافت کنید»  
او پاداش دهنده است (عبرانیان ۱۱: ۶).

این حقیقتی است که ما باید آن را در اعماق قلب خود محکم کنیم. در واقع، او عاشق پاداش دادن است. او چگونه خود را به ابراهیم معرفی کرد؟ «بعد از این ابرام رؤیایی دید و صدای خداوند را شنید که به او می‌گوید: «ابرام، نترس، من تو را از خطر حفظ خواهم کرد و به تو پاداش بزرگی خواهم داد.»» (پیدایش ۱۵: ۱).

او گفت: «به تو پاداش بزرگی خواهم داد» (ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو. «-ترجمه قدیم) چه روش شگفتی برای معرفی، به ویژه هنگامی که شما خداوند متعال هستید! مزمو ۱۹: ۹-۱۱ این را تکرار می‌کند: «احکام خداوند حق و کاملاً عادلانه است... و پیروی از آنها پاداش بسیار دارد.» در مزمو ۵۷: ۲ می‌خوانیم: «من به درگاه خدای متعال، خدایی که همه احتیاجات مرا برآورده می‌سازد، دعا می‌کنم.

[کسی که اهداف خود را برای من به اجرا می‌گذارد و مطمئناً آنها را کامل می‌کند]!». خداوند پاداش دهنده است و دوست دارد به فرزندان خود پاداش دهد! من به عنوان پدر چهار پسر، بخشی از این لذت را کشف کرده‌ام. من دوست دارم ببینم که چشمه‌ایشان از سپاسگزاری برق می‌زند، و حس رضایت به آنها دست می‌دهد و از انتخاب خوبی که کرده‌اند پاداش گرفته و لذت می‌برند. با این حال، من همچنین آموخته‌ام که پاداش دادن به رفتارهای بد عاقلانه نیست. با پاداش دادن به کسانی که لیاقت آن را ندارند یا آن را به دست نیاورده‌اند، قدرت انگیزه را از بین می‌برید و انگیزه چیز خوبی است. پسران من می‌دانند که من آنها را دوست دارم، اما با گذشت سالها آنها تفاوت بین عشق و رضایت مرا درک کرده‌اند. خداوند هر یک از ما را عمیقاً دوست دارد و عشق او کامل است. با این حال، این لزوماً به این معنی نیست که مواقعی وجود نخواهد داشت که او از اقدامات یا انتخاب‌های ما کاملاً راضی نباشد. خداوند به کسانی که از آنها راضی است پاداش می‌دهد، کسانی که به توصیه او توجه می‌کنند.

توجه داشته باشید که یوحنا می‌گوید: «شما پاداش خود را کاملاً دریافت کنید» در حین مراقبه روی این عبارت، کلمه کامل برایم برجسته شد. من فکر کردم، اگر پاداش کامل وجود دارد، پاداش جزئی و حتی سناریوی بدون پاداش هم وجود دارد. (به یاد داشته باشید، ما اینجا در مورد نجات صحبت نمی‌کنیم، بحث پاداش است.) با مراقبه بیشتر، به این نتیجه رسیدم که دو مورد وجود دارد که یوحنا به آنها اشاره می‌کند. اولین تخت داوری مسیح است. پولس می‌گوید: «پس مایوس نمی‌شویم، چون ترجیح می‌دهیم که این خانهٔ زمینی را ترک کرده و با خداوند در خانهٔ آسمانی زندگی نماییم. (دوم قرنتیان ۵: ۸).

ما بی‌شک می‌دانیم که پولس تمام بشریت را مورد خطاب قرار نمی‌دهد، زیرا وقتی یک بی‌ایمان خانه زمینی را ترک کند، نزد خداوند نیست. بلکه او در جهنم است. این ممکن است سخت به نظر برسد، اما حقیقت است. عیسی برای محکوم کردن جهان به میان ما نیامد، برعکس، او برای نجات آن آمد. جهان قبلاً به خاطر آدم محکوم شده بود، که ما را به مرگ ابدی فروخت (یوحنا ۳: ۱۷-۱۸). تنها کسانی که عیسی را با سپردن کامل زندگی خود به او می‌پذیرند، هنگامی که در خانه زمینی خود را ترک می‌کنند، نزد خداوند حاضر می‌شوند. پولس در ادامه خطاب به ایمانداران می‌گوید:

«بنابراین چه در اینجا باشیم و چه در آنجا فقط یک هدف داریم و آن هم این است که او را خوشنود سازیم، زیرا همهٔ ما همان طور که واقعاً هستیم باید

روزی در مقابل تخت داوری مسیح بایستیم تا مطابق آنچه که با بدن خود کرده‌ایم چه نیک و چه بد جزا بباییم.»

- دوم قرن‌تین ۵: ۹-۱۰.

هر ایمان‌داری در برابر تخت داوری مسیح خواهد ایستاد. در آن روز، هر یک از ما طبق کارهایی که در مدت زندگی کوتاهامان بر روی زمین انجام دادیم، دریافت خواهیم کرد. ترجمه ی «خبر خوب»<sup>۱</sup> می‌گوید، «هر یک از ما آنچه را که شایسته آن هستیم دریافت خواهیم کرد». گناهان ما قضاوت نمی‌شود، زیرا خون عیسی مجازات ابدی منتسب به گناه را ریشه کن کرد. بلکه به خاطر آنچه که ما به عنوان ایماندار انجام دادیم، پاداش می‌گیریم یا متحمل ضرر می‌شویم. اعمال، گفتار، افکار و حتی انگیزه‌های ما در پرتو کلام او بررسی خواهند شد. چیزهای موقتی که زندگی خود را بر اساس آنها ساخته ایم سوخته می‌شوند، که منجر به از دست دادن فرصت‌ها می‌شود و چیزهای ابدی به پاداش‌های ابدی منتهی خواهند شد (اول قرن‌تین ۳: ۱۴-۱۵).

دامنه ضرر و زیان و پاداشها از نابود شدن و سوختن همه کارهایی که انجام داده ایم (در هر صورت انجات خواهیم یافت، اما از طریق آتش) تا ارتفاعات سلطنت در کنار عیسی مسیح برای همیشه و ابدیت، متغییر است (۱ قرن‌تین ۳: ۱۵؛ مکاشفه ۲۱: ۳). این تقریباً طیف وسیعی است. اولین مورد مثال ما از وضعیت «بدون پاداش» است. مورد دوم می‌تواند نمونه‌ای از سناریوی «پاداش کامل» باشد، در حالی که «پاداش جزئی» در بین این دو قرار می‌گیرد.

این تصمیمات تخت داوری «داوری‌های ابدی» نامیده می‌شوند (عبرانیان ۶: ۱-۲)، به این معنی که هیچ‌گونه جایگزینی، اصلاح یا تغییری در آن احکام ایجاد نخواهد شد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که آنچه ما با صلیب مسیح انجام می‌دهیم، تعیین می‌کند که جاودانگی را کجا خواهیم گذراند. به هر طریق، نحوه زندگی ما بعدها به عنوان ایمانداران تعیین می‌کند که چگونه ابدیت را خواهیم گذراند.

بنابراین عاقلانه است که به آنچه کتاب مقدس درباره داوری‌ها و پاداش‌های ابدی می‌گوید با دقت توجه کنید. این دانش به عنوان تعالیم ابتدایی مسیح توصیف شده است. در مدرسه ابتدایی، پایه شما با اجزای آموزشی مانند خواندن، نوشتن، ریاضی و غیره

بنا شکل میگیرد. آیا می‌توانید تصور کنید که تحصیلات دبیرستان یا دانشگاه خود را بدون دانستن خواندن، نوشتن، جمع یا تفریق ادامه دهید؟ غیر ممکن خواهد بود. با این حال، بسیاری از ایمانداران تلاش می‌کنند زندگی مسیحی خود را بدون استفاده از این دانش اولیه از تعلیم مسیح بسازند. فوریت این معضل مرا به نوشتن کتاب «هدایت شده با ابدیت» ترغیب کرد، که به طور مفصل به این موضوع می‌پردازد، و من خواندن آن را به عنوان مکمل این پیام به شما توصیه می‌کنم.

## این زندگی

ما ثابت کرده ایم که الگوهای الهی هنگام ایستادن در برابر تخت داوری وعده پاداش را به همراه دارد، اما برکت آنها در این زندگی نیز به ما می‌رسد. می‌خوانیم: «خداپرستی از هر حیث فایده دارد، چون هم برای حال و هم برای آینده وعده حیات دارد.» (اول تیموتائوس ۴: ۸).

پدر ما می‌خواهد هنگامی که به توصیه او توجه می‌کنیم، هم در آن زمان و هم در حال حاضر به ما پاداش دهد. به ما گفته شده است که «مردم نیک در این دنیا به نتیجه کارهای خود خواهند رسید» (امثال ۱۱: ۳۱). نه فقط در ملکوت، بلکه در این زندگی. و باز هم، «چیزهای خوب نصیب مردم نیک می‌گردد.» (امثال ۱۳: ۲۱). یعقوب با تأکید می‌گوید: «ای برادران عزیز من، فریب نخورید. تمام بخشش‌های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدایی می‌آید که آفریننده نور است و در او تغییر و تیرگی وجود ندارد.» (یعقوب ۱: ۱۶-۱۷).

نیکویی از طرف خداست. چیزهای مضر و زیان آور را به خدا نسبت ندهید. او بخشنده خوبی و نیکی است. خواست خدا این است که شما را با برکات (مزایای) خود در اینجا و اکنون پاداش دهد. پاداش‌های او هیچ بازتاب منفی ندارد. به ما گفته می‌شود، «برکت خداوند شخص را ثروتمند می‌سازد، و زحمت زیاد بر آن نمی‌افزاید.» (امثال ۱۰: ۲۲). و دوباره، «اشخاص درستکار کامیاب می‌شوند» (امثال ۲۸: ۲۰) کامیابی پاداش کامل است.

در ادامه ی تأمل در مورد سخنان یوحنا ی رسول فکر کردم، برای اینکه در آینده ما سناریوهای پاداش کامل، جزئی و بدون پاداش وجود داشته باشند، پس منطقی است که در زندگی فعلی نیز همین طور باشد. با مرور زندگی عیسی، این امر آشکار شد. هنگامی

که او با این بشریت روی زمین قدم می‌زد، برخی از آن‌ها پاداش جزئی دریافت کردند، برخی دیگر هیچ پاداشی دریافت نکردند و تعدادی هم بودند که به پاداش کامل رسیدند. بیا بید به نمونه ای از هر یک نگاه کنیم و به دنبال الگوهای ظاهر شده باشیم، که به ما راهی را که او برای هر یک از ما در نظر دارد، نشان دهد.



## پاداش جزئی و بدون پاداش

ناصره با نگرانی ظهور مسیح موعود را انتظار می‌کشید. آنها آگاه و مراقب بودند زیرا زمان آمدن او بود. آنها شبیه مسیحیان امروز بودند، از این جهت که اکثر می‌دانند که ما در دوره زمانی هستیم که به آمدن دوم ختم می‌شود. عیسی گفت ما فصل یا نسل را خواهیم شناخت، اما روز یا ساعت را نمی‌دانیم. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم این که اسرائیلی‌ها فصل اولین آمدن او را می‌دانستند، عجیب است. دانیال در نوشته‌های خود چارچوب زمانی این اتفاق را بیان کرد (دانیال ۹: ۲۴-۲۶)، و متخصصان شریعت به خردمندان گفتند که عیسی کودک را در کجا پیدا کنند (متی ۲: ۴). شهروندان ناصره می‌دانستند که زمان آن فرا رسیده است، اما هنگامی که مسیح در میان آنها آشکار شد، ما با یک واکنش گیج‌کننده مواجه می‌شویم:

«او نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد. فقط دست خود را روی چند بیمار گذاشت و آنها را شفا داد.»

- مرقس ۶: ۵

به کلمات «نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد» توجه کنید. چند سال پیش هنگام خواندن کتاب مقدس از این عبارت بهت زده شدم. من فکر کردم، یک لحظه صبر کن، نمی‌گوید: «او هیچ کار بزرگی انجام نداد»، اما بیشتر مشخص می‌کند، «نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد» اگر جمله قبلی گفته شده بود، من در مورد آن با

دقت فکر نمی‌کردم، زیرا با اراده عیسی سروکار داشت. با این حال، «نتوانست ... انجام دهد» به این معنی است که او دریغ نمی‌کرد؛ بلکه چیزی او را باز می‌داشت. این نکته در ترجمه‌های دیگر نیز تأکید شده و روشن شده است؛ ترجمه‌های قدیمی‌تر انگلیسی (Classic Edition, Amplified Bible) می‌گوید: «او قادر به انجام کار نبود.» سوال ما این است که چرا عیسی نتوانست کارهای بزرگی در ناصره انجام دهد؟ چه چیزی جلوی او را گرفته بود؟ او معجزات بزرگی در سایر شهرها انجام داد. نابینایان بینا شدند، گوش‌های ناشنوا باز شدند، افراد فلج ناگهان راه رفتند، مردگان زنده شدند. و اینها فقط نمونه ایست از آنچه ثبت شده است. در انجیلها بارها گزارش شده است که او همه انواع بیماریها و ناخوشیها را شفا داده است. چه فرقی داشت؟ چرا فقط چند بیمار در این شهر شفا یافتند؟ پاسخ ما در سخنان مردم ناصره در آیات قبل نهفته است:

«این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟ این چه حکمتی است که به او داده شده که می‌تواند چنین معجزاتی را انجام دهد؟ این مگر آن نجار، پسر مریم و برادر یعقوب و یوسف و یهوذا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او در بین ما نیستند؟» به این سبب آنها از او رویگردان شدند. عیسی به آنها فرمود: «یک نبی در همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و در میان خانواده خویش.»

- مرقس ۶: ۲-۴

چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ بیایید نگاهی بیندازیم. عیسی به شهری که در آن بزرگ شده بود بازگشت و به جمع قوم خدا در روز سبت ملحق شد. تمام جامعه در کنیسه هستند. سپس ناگهان عیسی بلند می‌شود و قسمت زیر را می‌خواند: «روح خداوند بر من است، او مرا مسح کرده است.» (لوقا ۴: ۱۸).

جمعیت می‌دانست چه جملاتی بعد از این جمله وجود دارد، چون این کلمات آشنا بودند. مردم این قسمت را در اشعیا بارها شنیده بودند. این سخنان از یکی از اصلی‌ترین کتابهای پیشگویی بود که درباره ظهور مسیح صحبت می‌کرد. مثل این است که امروز کسی برخیزد و دعای خوشبختی واقعی (متی ۵: ۳-۱۲) یا دعای ربانی را بخواند. ما قطعاً می‌دانیم که چه جملاتی در ادامه وجود دارد.

عیسی ادامه داد: «تا به بینوایان مژده دهم. مرا فرستاده است تا آزادی اسیران و بینایی کوران و رهایی ستمدیدگان را اعلام کنم و سال فرخنده خداوند را اعلام نمایم.» (آیات ۱۸-۱۹).

به این خاطر، تنها باید یک نکته در ذهن این شهروندان وجود می‌داشت: چرا این جوان کم سن آموزش ندیده به جای خاخام باسابقه شان، کتاب مقدس را می‌خواند؟ اما ناگهان نکته کلیدی بیان می‌شود. هنگامی که عیسی طومار را جمع می‌کند، اعلام میکند: «امروز هنگامی که گوش می‌دادید این نوشته به حقیقت پیوست.» (آیه ۲۱) - به عبارت دیگر، «من مسیح هستم». سپس او در مورد کارهای بزرگ و عظیمی که در شهرهای دیگر انجام شده است می‌گوید. و سخنانش با یک پیام نبوی قدرتمند به پایان می‌رساند.

چه؟ آیا او واقعاً این را گفت؟ آیا آنها درست می‌شنوند؟ آیا او واقعاً گفت او کسی است که اشعیا درباره او نبوت کرد؟ چقدر مزخرف! دیوانه! در کمال ناباوری، مردم شروع به صحبت کردن در بین خود می‌کنند. «این عیسی است! او در این دنیا چه می‌کند؟ چه می‌گوید؟»

می‌توانم تصور کنم که مادری می‌گوید. «این نمی‌تواند درست باشد! او در کلاس تورات پسر بود!»

مات و میهوت، دیگری می‌افزاید: «خانواده اش در همسایگی ما زندگی می‌کنند. او با بنیامین بازی می‌کرد!»

دیگران ممکن است خاطرات فعلی بیشتری داشته باشند: «او میزی را که ما هر شب روی آن غذا می‌خوریم ساخت! صندلی‌های ما را ساخت! او پسر نجار است. منظور او چیست که روح خداوند بر من است؟ فکر می‌کند چه کسی است؟»

امروز ممکن است ما اعتراض کنیم، «او با پسر فوئبال بازی می‌کرد!» یا «او در کلاس ریاضی دخترم بود!»

آنها تصویری ذهنی از نحوه آمدن مسیح داشتند که از درک آنها از آیات عهد عتیق حاصل شده بود. در اینجا قطعه آشنا دیگری از اشعیا آمده است:

«برای ما فرزندی زاییده، پسری به ما داده شده است و او بر ما سلطنت خواهد کرد. اسم او «مشاور عجیب، خدای قدیر، پدر سرمدی و شاهزاده صلح و سلامتی» خواهد بود. قدرت شاهانه‌اش روز افزون، و مملکتش همیشه در

صلح خواهد بود. او مثل خاندانش داوود سلطنت می‌کند و قدرتش از حال تا ابد بر نیکی و عدالت متکی خواهد بود. خدای متعال با اشتیاق این‌کار را به کمال خواهد رسانید. «

- اشعیا ۹: ۶-۷

این شهروندان به دنبال یک پادشاه بزرگ بودند، پادشاهی که به صورت فراطبیعی هم حکیم و هم فاتح قدرتمندی باشد. پادشاهی که آنها را به سرعت از ظلم رُم رهایی بدهد و از آنها ملتی بی همتا ایجاد کند. او باید کسی باشد که تاج و تخت داوود را به دست آورده و برای همیشه سلطنت کند. اما وقتی عیسی به عنوان یکی از آنها آمد، در مدارس آنها بزرگ شد، در خیابانهایشان خندید، مبلمان خانه ساخت، و اکنون توسط مافیا (جمع آوری کننده مالیات) و روسپی احاطه شده بود، آنها کور شده بودند. آنها نمی‌توانستند آن را درک کنند. آنها در درون و بیرون فریاد زدند: «کمی صبر کن». «این راهی نیست که ما انتظار داشتیم مسیح بیاید!» این شهرنشینان بومی نمی‌دانستند بین جمله «پسری داده می‌شود» و تحقق کلی و تجلی فیزیکی «قدرت شاهانه‌اش روز افزون، و مملکتش همیشه در صلح خواهد بود» چند هزار سال فاصله خواهد داشت.

این حادثه، همراه با دیگر بخش‌های شبیه آن در سراسر کلام، حقیقتی را آشکار می‌کند که درک آن دشوار است: اغلب خداوند آنچه را که به آن نیاز داریم، به شکلی که نمی‌خواهیم به سمت ما روانه می‌کند. چرا؟ تا به ما اطلاع دهد که او خداست و ما نمی‌توانیم اعمال او را پیشبینی کنیم. ما نمی‌توانیم تنها با سرمان به دنبال پاسخ‌ها باشیم. ما باید با قلب خود به دنبال او و تمهیدات او باشیم. کتاب مقدس را نمی‌توان با درک محدود ذهنی انسان تفسیر کرد. باید یک نَفَس از روح خدا وجود داشته باشد. او به تنهایی مشاوره‌ی عاقلانه و کاربردی صحیح ارائه می‌دهد.

## تضاد فاحش

اجازه دهید مثال دیگری در این مورد بیاورم. فریسیان نیز به دنبال یک مسیح فاتح قوی بودند، قهرمانی که قوم خدا را از ظلم رُم نجات می‌داد. این رهبران مشتاقانه منتظر آمدن او بودند، زیرا معتقد بودند که تحت فرمانروایی این پادشاه جدید مستقر در اورشلیم، به عنوان حاکمان محلی منسوب خواهند شد. بنابراین وقتی عیسی به عنوان

مردی آموزش ندیده از جلیل به صحنه آمد، آنها او را مسخره کردند. او با تصویر آنها از مسیح نیز مطابقت نداشت.

در یکی از بازجویی‌های فراوان آنها از عیسی، چنین ثبت شده است: فریسیان از او سؤال کردند که پادشاهی خدا کی خواهد آمد. عیسی در جواب فرمود: «پادشاهی خدا طوری نمی‌آید که بتوان آن را مشاهده کرد و کسی نخواهد گفت که، آن در اینجا یا در آنجاست، چون در حقیقت پادشاهی خدا در میان خود شماست.» (لوقا ۱۷: ۲۰-۲۱).

باز هم این فریسیان به نبوت اشعیا در مورد پادشاهی زمینی مسیح اشاره می‌کردند. آنها نیز به جای تکیه بر هدایت روح خدا، بر اساس تفسیر ذهنی خودشان از کتاب مقدس به دنبال مسیح بودند. آنها خدا را نه با قلب خود، بلکه با استدلال خود می‌شناختند. در مقابل، بیا باید به مرد دیگری نگاه کنیم که او نیز در انتظار مسیح بود. نام او شمعون است. انجیل لوقا به ما می‌گوید:

«در اورشلیم مردی به نام شمعون زندگی می‌کرد که درستکار و پارسا بود و در انتظار سعادت اسرائیل به سر می‌برد و روح‌القدس بر او بود. از طرف روح‌القدس به او الهام رسیده بود که تا مسیح موعود خداوند را نبیند، نخواهد مرد. او به هدایت روح به داخل معبد بزرگ آمد و هنگامی که والدین عیسی، طفل را به داخل آوردند تا آنچه را که طبق شریعت مرسوم بود انجام دهند، شمعون، طفل را در آغوش گرفت و خدا را حمدکنان گفت:...

- لوقا ۲: ۵۲-۸۲

خلاصه ی سخنان شمعون درباره عیسی این بود که این نوزاد سی روزه همان مسیح است. جالب‌تر این است که در اینجا مردی حضور دارد که مسیح را در یک ماهگی می‌شناسد، و با این حال همه ی ناصره نمی‌توانند او را بشناسند و فریسیان در حالی او را مسخره می‌کنند که سی و چند ساله است و نشانه‌ها و شگفتی‌هایی انجام می‌دهد که هیچ انسانی هرگز قادر به انجام آن نیست! چرا؟ باز هم به این دلیل که خدا روح است، و کسانی که او و راههای او را می‌شناسند باید او را به وسیله ی روح او که حقیقت را آشکار می‌کند بشناسند. بین شمعون و سایرین یک تفاوت اساسی وجود دارد؛ و این حقیقتی است که ما در انتظار آن هستیم. این مکاشفه به درک این موضوع کمک می‌کند که چرا بسیاری از افراد میراث کامل خود را از خدا دریافت نمی‌کنند.

## احترام

برای شروع، بیایید دوباره به چیزی که عیسی در مورد واکنش زادگاه خود نسبت به خدمتش گفت، نگاهی کنیم. او گفت: «یک نبی در همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و در میان خانواده خویش.» (مرقس ۶: ۴).

کلمه کلیدی در اینجا احترام است. آنها به او احترام نگذاشتند.

کلمه یونانی برای احترام تی-می است (تلفظ «tee-mee»). من درباره این کلمه و کلمات مرتبط با آن بسیار مطالعه کرده ام. من در بسیاری از فرهنگ لغت‌های یونانی، تفسیرها و سایر کتابهای حاوی مطالعات یونانی اصلی جستجو کرده ام. من همچنین مذاکرات عمیقی با دو مرد مسلط به زبان یونانی داشته ام. یکی در یونان زندگی می‌کند (خانواده او اکنون چهار نسل خادم هستند). دیگری خادمی است که در بریتانیای کبیر زندگی می‌کند. تعاریفی که قصد دارم ارائه دهم ترکیبی از همه بازخوردهایی است که از این منابع دریافت کرده ام.

تعریف ساده و تحت اللفظی تی-می (احترام) «ارزش گذاشتن» است. وقتی در مورد کلمه تی-می برای یک فرد یونانی صحبت می‌کنید، او به چیزی ارزشمند، گرانبها و وزین مانند طلا فکر می‌کند. به این فکر کنید- شما طلا را در کنار زباله قرار نمی‌دهید. بلکه به آن مکانی محترم اختصاص می‌دهید. تعاریف دیگر احترام عبارتند از: قدردانی، توجه، توجه مطلوب، تکریم.

گاهی لازم است برای درک بهتر یک کلمه به معنای مقابل آن نگاه کنید. متضاد احترام، بی حرمتی و کلمه یونانی atimia است. برخی از تعاریف آن عبارتند از: احترام نگذاشتن و ارزش ندادن، داشتن رفتار معمولی، متداول یا پیش پا افتاده. وقتی در مورد بی احترامی با یک فرد یونانی صحبت می‌کنید، او به چیزی معمولی، سبک و آسان مانند بخار فکر می‌کند. شکل قوی‌تر بی احترامی این است که با شخصی با شرمندگی و حتی تحقیر رفتار شود.

با نگاهی به مطالعه لغت نامه‌ها و تفسیرهای یونانی، دریافته ام که احترام را می‌توان در عمل، کلمه و حتی فکر نشان داد. اما همه احترام‌های واقعی از قلب سرچشمه می‌گیرند. به همین دلیل است که خداوند می‌گوید: «این مردم ادعا می‌کنند که مرا

می‌پرستند، اما حرفهای آنها بی‌معنی است. دین آنها چیزی جز قوانین و احادیث انسانی نیست چیزی که آنها از حفظ کرده‌اند. «(چونکه این قوم ازدهان خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید مینمایند اما دل خود را از من دور کرده‌اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته‌اند،-ترجمه قدیم) (اشعیا ۲۹: ۱۳).

توجه کنید خدا می‌گوید، «ترس ایشان از من». احترام واقعی ناشی شده از قلبی است که با احترام از خدا می‌ترسد. این مهم است و ما در فصل بعدی در مورد آن بیشتر صحبت خواهیم کرد.

عیسی گفت مردم ناصره به او احترام نگذاشتند. مردم شهر زادگاهش با او به عنوان فردی ارزشمند و گرانبها رفتار نکردند. آنها او را به عنوان کسی که برای تحقق اراده خدا برای آنها فرستاده شده، نمی‌شناختند. بلکه آنها یک مرد معمولی، یک پسر معمولی محلی را دیدند که در مقابل آنها ایستاده بود. به همین دلیل، آنها فقط پاداش جزئی دریافت کردند. عیسی در انجام کارهای بزرگ محدود شد. هیچ چیز قابل توجهی رخ نداد؛ احتمالاً چند سر درد، شاید آرتروز، یا چند کمر درد بهبود یافت.

فکرش را بکنید. عیسی-پسر خدا، پسر انسان پر از روح نامحدود خدا-برای شفای بیماران و همه ستمدیدگان توسط شیطان فرستاده می‌شود، اما نمی‌تواند این مأموریت را انجام دهد، نه به این دلیل که اراده خدا شفای همگان در آن شهر نبود، بلکه به این دلیل که آنها او را با محرومیت از احترام محدود کردند. آنها با او به عنوان یک فرد محلی و معمولی رفتار کردند. بنابراین، آنها پاداش جزئی بسیار کمی دریافت کردند (فقط تعداد کمی از بیماران شفا یافتند).

## وضعیت بدون پاداش

در انجیلها ما حادثه دیگری را می‌یابیم که در آن عیسی در خانه ای به تدریس بسیاری از معلمان و متخصصان کتب مقدس مشغول است. این خادمان از همه ی شهرهای جلیل و یهودیه برای شنیدن سخنان او آمده بودند. ما می‌خوانیم: «وقوت خداوند برای شفای ایشان صادر میشود.» (لوقا ۱۷: ۵، تأکید من). به کلمات آیه توجه کنید-این قطعاً به افراد حاضر اشاره می‌کند. اکنون، اجازه دهید یک حقیقت را بیان کنم: خدا هرگز چیزی را هدر نمی‌دهد. زمانی را در نظر بگیرید که عیسی به چهار هزار و دوباره پنج هزار نفر غذا داد. در هر دو مورد، او دستورات محکمی داد تا همه باقی مانده ی غذا را جمع آوری

کنند تا هیچ چیز هدر نرود. او آنچه را که بسیاری از ما دور می‌انداختیم یا به سطل زباله می‌انداختیم، جمع آوری کرد. شما می‌توانید همین الگو را در سراسر کتاب مقدس به روش خدا مشاهده کنید. او هرگز چیزی را هدر نمی‌دهد.

بنابراین اگر قدرت خداوند برای شفای فریسیان و معلمان شریعت وجود داشت، این بدان معناست که حداقل یکی از آنها و به احتمال زیاد چندین نفر، نیاز به شفا داشتند. در این مورد، من از روی تجربه صحبت می‌کنم. بگذارید آن را در زمان حال مثال بزنیم. اگر چند صد نفر را در یک اتاق جمع کنید، در گروهی به این بزرگی حداقل ده نفر و حتی بیشتر هستند که نوعی بیماری دارند. قدرت خدا برای شفای همه آنها حاضر است، اما هیچ یک از آنها شفا نمی‌یابد.

بعدها چند نفر دوست فلج خود را با برانکارد آوردند. پس از ناکامی برای وارد شدن از در ورودی به دلیل پر بودن ساختمان، آنها راه دیگری را امتحان کردند. آنها به جای تسلیم شدن، روی پشت بام رفتند، سقف سفالی را باز کردند و فلج را در مقابل عیسی پایین آوردند. سپس می‌خوانیم: «عیسی وقتی ایمان آنها را دید فرمود: «ای دوست، گناهان تو بخشیده شد.» علما و فریسیان به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که حرفهای کفرآمیز می‌زند؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را ببخشد؟» (آیات ۲۰-۲۱).

توجه داشته باشید لوقا می‌نویسد که فریسیان، «در خود تفکر نموده، گفتند. (ترجمه قدیم)» بیایید کمی عمیق‌تر کاوش کنیم. آیا این رهبران در گوش افراد نزدیک به خود مخفیانه چیزی زمزمه کردند؟ آیا در تجمعات کوچک خودشان در مورد اظهارات عیسی با یکدیگر بحث کردند؟ برای وضوح بیشتر، ما باید به گزارش متی برویم. او می‌نویسد آنها «پیش خود گفتند» (۹: ۳، تأکید من). بنابراین می‌بینیم که این معلمان فقط با افکار خود عیسی را مورد احترام قرار ندادند. آنها در درون خود صحبت کردند. آنها کلمات شرم آور، انتقادی یا تحقیرآمیز را با صدای بلند نگفتند، بلکه فقط در فکر مخالف بودند. مرقس همچنین می‌نویسد که آنها «پیش خود فکر کردند» (۲: ۶). به پاسخ عیسی به افکار آنها گوش دهید:

عیسی فوراً فهمید آنها چه افکاری در دل خود دارند. پس به آنها فرمود: «چرا چنین افکاری را در دل خود راه می‌دهید؟ آیا به این مفلوج گفتن گناهانت



آمرزیده شد، آسانتر است یا گفتن «برخیز تشک خود را بردار و راه برو؟ اما تا شما بدانید که پسر انسان در روی زمین حق آمرزیدن گناهان را دارد.» به آن مفلوج فرمود: «به تو می‌گویم برخیز، تشک خود را بردار و به خانه برو.»

- مرقس ۲: ۸-۱۱

فرد فلج بلافاصله برخاست، تخت خود را برداشت و جلوی چشم تمام خدمتگزاران از ساختمان بیرون رفت. در کتاب مقدس آمده است که این رهبران و معلمان، «همه بسیار تعجب کردند و خدا را حمدکنان می‌گفتند: «ما تا به حال چنین چیزی ندیده‌ایم.» (آیه ۱۲).

همه شگفت زده شدند و اگرچه که از ابتدا قدرت خداوند برای شفا دادن آنها وجود داشت، اما هیچکدام شفا نیافتند! آنها هیچ پاداشی دریافت نکردند زیرا به عیسی فقط در تفکر بی احترامی کردند! در این حادثه، نه اقدامات آنها، و نه سخنان آنها، بلکه افکار بی فایده آنها تاثیرگذار بود. به یاد داشته باشید، احترام یا بی احترامی می‌تواند در عمل، کلمه یا اندیشه نشان داده شود، اما احترام واقعی از قلب سرچشمه می‌گیرد. افکار مهم هستند!

بسیاری از این رهبران از قبل الگوی بی احترامی به عیسی را ایجاد کرده بودند. آنها او را مورد تمسخر و تحقیر قرار داده بودند، و بارها سعی کرده بودند که او را علنی شرمسار کنند. ثبت شده است، «علما و فریسیان مواظب بودند که ببینند آیا عیسی او را در روز سبت شفا خواهد داد تا مدرکی علیه او به دست آورند.» (لوقا ۶: ۷). و دوباره می‌خوانیم. «پس به دنبال فرصت می‌گشتند و مأموران مخفی که خود را دیندار نشان می‌دادند نزد او فرستادند تا حرفی از دهان او بربایند و آن را دستاویزی برای تسلیم او به دستگاه قضایی و حوزه اختیارات فرماندار رومی قرار دهند.» (۲۰: ۲۰). اینها تنها چند گزارش از گزارشات بسیار است. همانطور که می‌بینید، این افراد از مضایقه‌ی احترام به عیسی فراتر رفتند و به او بی احترامی کردند.

مردم ناصره از احترام خودداری کردند و پاداش جزئی یا ناچیزی دریافت کردند. رهبران در اندیشه به عیسی بی احترامی کردند و هیچ پاداشی دریافت نکردند. اکنون بیایید کسانی را که پاداش کامل دریافت کرده اند بررسی کنیم و ببینیم آیا با اصل احترام ارتباطی وجود دارد یا خیر.



## پاداش کامل

در اوایل خدمت، عیسی وارد کپرناحوم شد و بلافاصله با افسری رومی، در واقع یک سروان برخورد کرد، که از او خواسته بود تا غلام فلج او را که به طرز وحشتناکی در رنج بود شفا دهد. عیسی موافقت کرد: «من می‌آیم و او را شفا می‌دهم» (متی ۸: ۷).

سروان پاسخ داد: «ای آقا، من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه من بیایی.» (آیه ۸، تاکید من).

صبر کنید، «لایق آن نیستم»؟ این یک شخص فاتح است که با یکی از رعایا صحبت می‌کند! رُم اکنون سرزمین اسرائیل را اشغال کرده است. پس چرا این افسر رومی به یک نجار یهودی می‌گوید: «من شایسته این نیستم که تو وارد خانه من شوی»؟ این می‌تواند مانند سرهنگی در تفنگداران دریایی ایالات متحده باشد که به یک لوله کش عراقی می‌گوید: «من شایسته این نیستم که به خانه شما بیایم.» آیا می‌بینید که این مرد چگونه به عیسی احترام می‌گذارد؟ ببینید، افسر رومی می‌داند که این نجار واقعاً کیست. او عیسی را بسیار مهم می‌داند و برای او ارزش لازم را قائل است. این سلحشور در ادامه توضیح می‌دهد: «افقط دستور بده و غلام من شفا خواهد یافت. چون خود من یک مأمور هستم و سربازانی هم زیر دست خویش دارم. وقتی به یکی می‌گویم «برو» می‌رود و به دیگری می‌گویم «بیا» می‌آید و وقتی به نوکر خود می‌گویم: «این کار را بکن» می‌کند» (آیات ۸-۹)

ابتدا اجازه دهید در مورد وضعیت یا درجه این افسر صحبت کنیم. در یک لژیون

رُمی شش هزار سرباز و یک فرمانده ی کل حضور داشتند. در این لژیون شش هزار نفره، شصت نفر فرمانده در هر مرکز صد سرباز زیر نظر آنها بودند، به فرمانده ی کل گزارش می دادند.

او به عیسی توضیح می دهد که چرا و چگونه درخواست او منطقی است. او احترام و اطاعت سربازان خود را داشت زیرا به فرمانده خود با تسلیم شدن در برابر اقتدارش احترام می گذاشت. او از حمایت افسر برتر خود برخوردار بود، که به نوبه خود توسط قدرت روم حمایت می شد. در اصل او می گوید: «من اقتدار دارم زیرا به کشور و مقامات برترم با احترام به اقتدار آنها احترام می گذارم. بنابراین تنها کاری که باید انجام دهم این است که فرمان بدهم و کسانی که زیر دست من هستند بلافاصله به دستورات من پاسخ دهند!» او برای ساده تر شدن این مسئله می گوید: «من اختیار دارم، زیرا تحت اختیار مافوقم هستم.»

به مقدمه او توجه کنید، «چون خود من». بلافاصله می بینیم که او عیسی را در اعلام حقیقت خود وارد کرده است. او تشخیص داد که اقتدار و اختیار عیسی نیز از تحت اختیار بودن ناشی می شود (نکته حاشیه ای: عیسی اغلب در انجیلها تبعیت خود از پدر را اعلام می کند). به طرز شگفت انگیزی، این جنگجوی رُمی اقتدار خدا را بر عیسی تشخیص داد، بنابراین می دانست که عیسی در قلمرو روحانی ناپیدا، همانطور که خود او در جهان نظامی اقتدار داشت، می تواند اعمال قدرت کند. به همین دلیل است که او فهمید تنها چیزی که لازم است یک فرمان ساده است و ناتوانی و بیماری باید اطاعت کند. از نظر او، این تفاوتی با نحوه واکنش سریع افراد تحت فرمان او به دستوراتش نداشت. به پاسخ عیسی توجه کنید:

عیسی از شنیدن این سخنان تعجب کرد و به مردمی که به دنبال او آمده بودند فرمود: «به شما می گویم که من چنین ایمانی در میان قوم اسرائیل هم ندیده ام.»

- متی ۸: ۱۰

چه جمله ای! عیسی اعلام می کند که این افسر رمی ایمان بیشتری نسبت به یحیی تعمید دهنده دارد! فکرش را بکنید. عیسی یحیی تعمید دهنده را در اسرائیل «یافت».

اجازه دهید این را بیشتر بسط دهیم؛ این افسر ایمان بیشتری نسبت به مادر عیسی، مریم داشت. عیسی ایمان او را بزرگترین ایمانی که بود در طول بیش از سی سال اقامت خود در اسرائیل با آن مواجه شده اعلام کرد... و عیسی هرگز اغراق نکرد! آیا شما به عظمت این گفته ی عیسی پی برده اید؟ در اصل، این شهروند رمی و افسر نیروهای مسلح اشغال کننده اسرائیل بود که برنده جایزه بزرگترین ایمان شد.

من یک فرد با ایمان هستم، و امیدوارم شما نیز چنین باشید، زیرا بدون ایمان نمی‌توان خدا را خشنود کرد (عبرانیان ۱۱: ۶). همانطور که در کتاب مقدس آمده است، «پس ایمان از شنیدن پیام پدید می‌آید و پیام ما کلام مسیح است.» (رومیان ۱۰: ۱۷). من مایلیم شرط ببندم که یحیی تعمید دهنده بسیار بیشتر از این افسر رمی آیات کتاب مقدس را شنیده است، اما این افسر ایمان بیشتری داشت. من همچنین حدس می‌زنم (و به احتمال زیاد درست است) که مریم، مادر عیسی، دوازده شاگرد و بسیاری دیگر از قوم اسرائیل که عیسی با آنها روبرو شد، بسیار بیشتر از این افسر رمی درباره کلام خدا شنیده بودند، اما او بیش از هر یک از آنها ایمان داشت. چه چیزی ایمان او را تا این حد زیاد کرده است؟ این احترامی بود که او به عیسی نشان داد و درک و تسلیم در برابر اقتدار بود. (لوقا ۱۷: ۵-۱۰ نشان می‌دهد که فقط شنیدن کلام خدا نیست که ایمان ایجاد می‌کند، بلکه باید با احترام و رعایت اقتدار تکمیل شود.)

این مرد پاداش کامل خود را دریافت کرد زیرا احترام گذاشت و اقتدار را درک کرد. توجه او به اقتدار نشان دهنده ی وجود احترام در قلب او بود. بنابراین ریشه انگیزه او احترام بود.

## زنی که قابل انکار نبود

در فصل هفتم انجیل مرقس، ما به یک زن یونانی مواجه می‌شویم که در اصل متولد سوریه-فنیقی بود و برای کمک به نزد عیسی آمد. در آیات آمده است که او مدام از او می‌خواست دخترش را از دست دیو نجات دهد. این نشان می‌دهد که عیسی پذیرای اولین درخواست او، یا دوم، و احتمالاً چندین درخواست دیگر نبود. به احتمال زیاد عیسی حتی به او نگاه نمی‌کرد. اما او همچنان به درخواست کردن ادامه داد. او مأیوس نشد و سرانجام پاسخ دریافت کرد: «عیسی به او فرمود: «بگذار اول فرزندان سیر شوند،

درست نیست نان فرزندان را گرفته و نزد سگها بیندازیم.» (آیه ۲۷).

خوب، می‌توانید کیک را هر طور که می‌خواهید برش دهید (هرطور که می‌خواهید برداشت کنید)، اما در نهایت نتیجه یک چیز است - عیسی او را سگ نامید! خوشحالم که این زن آمریکایی نبود. اگر چنین بود، احتمالاً عیسی را سرزنش می‌کرد و فریاد می‌زد: «چی؟؟ آیا مرا سگ می‌نامی؟ تو چه خدمتگزاری هستی؟ چگونه جرات می‌کنی که این گونه به من توهین کنی. من برای کمک نذرت آمدم، و این درمانی است که دریافت می‌کنم؟ این نژادپرستی است ... اینطور نیست؟ چون من یونانی هستم و شما یهودی هستید، فکر می‌کنید حق دارید مرا سگ خطاب کنید! این بی‌حرمتی است. شما آنجا با عصای خود می‌نشینید و یک زن نیازمند را نادیده می‌گیرید که برای دخترش فریاد می‌زند. این عشقی که شما درباره آن موعظه می‌کنید کجاست؟ اوه، متوجه شدم، در حال حاضر افرادی زیادی برای تحت تأثیر قرار گرفتن توسط شما و عصای شما حضور ندارند، به همین دلیل چهره واقعی خودتان را نشان میدهید. شما ریاکارید، خسته شدم ... من از اینجا بیرون می‌روم»

او با عصبانیت خارج شه و دخترش شفا نمی‌یافت. او بدون پاداش می‌رفت. اما این زن چنین رفتاری نداشت. در عوض، او به استنباط عیسی پاسخ داد و پاداش خود را تعیین کرد: «زن جواب داد: «ای آقا درست است، اما سگهای خانه نیز از خورده ریزه‌های خوراک فرزندان می‌خورند.» عیسی به او فرمود: «برو، به‌خاطر این جواب، دیو از دخترت بیرون رفته است.» (آیات ۲۸-۲۹).

می‌توانم عیسی را تصور کنم که لبخند می‌زند و در حالی که ایمان این زن غیر یهودی را تحسین میکند سرش را تکان می‌دهد. چگونه می‌توان او را انکار کرد؟ عیسی به او می‌گوید دیوی که دخترش را عذاب داده بود رفته است و مادر به خانه می‌رود تا دخترش را آزاد بیاورد!

اگر او منفعل بود یا به راحتی آزرد می‌شد، امید دریافت پاداش را از دست می‌داد. او می‌دانست عیسی کیست و پیوسته به او احترام می‌گذاشت، ابتدا با سرسختی خود و سپس با ناسزا نگفتن یا ترک نکردن، حتی زمانی که به نظر می‌رسید به او توهین یا بی‌احترامی شده است. او به علت عزم و پتشیکار خود، پاداش کامل دریافت کرد.

جالب است بدانید که هر دوی این نمونه‌های ایمان شگفت انگیز از غیر یهودیان بودند، کسانی که خارج از عهد ابراهیم زندگی می‌کردند. یک سروان و زن یونانی باعث

شدند که عیسی از ایمان آنها شگفت زده شود. آنها به سادگی اصولی را که امروز غالباً از دست رفته است درک می‌کردند ... احترام در دلِ ناامیدی آنها جاری شد و هر دو پاداش کامل دریافت کردند.

## اصل احترام

هنگامی که انجیل‌ها را بررسی می‌کنید، افرادی را می‌یابید که بعضی پاداش جزئی، و بعضی پاداش کامل دریافت کرده‌اند و تعدادی نیز هیچ پاداشی دریافت نکرده‌اند. هر حادثه به طور منحصر به فرد نشان دهنده میزان احترام آنها است. برای برخی عدم آشکارسازی احترام شایسته وجود دارد، برای دیگران احترام صمیمانه یا فراوانی وجود دارد. و برای بعضی هنوز هم وقتی به عیسی نزدیک می‌شوند بی احترامی فاحش است. اگر احترام بلافاصله در متن آشکار نشود، الگو یا اصل هنوز باقی است. این یک قانون روحانی است، زیرا خدا می‌گوید:

بلکه هر کسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت.

- اول سموئیل ۲: ۰۳ -

احترام یک کلید اساسی برای دریافت از ملکوت است. من دوست دارم از آیه فوق به عنوان «اصل احترام» یاد کنم. کسانی که خدا را گرامی می‌دارند مورد احترام خواهند بود. این تنها روش کار است. هرکس که عیسی را گرامی می‌دارد، به اندازه قدرتی که از جانب خدا داده می‌شود، از خدا دریافت می‌کند. فکرش را بکنید ... نه تنها یک خدمتکار و یک دختر شفا یافتند، بلکه ما هنوز هم امروز انتخاب‌ها و ایمان آنها را جشن می‌گیریم! این اصل به ویژه درست قبل از عید فصح برجسته شده است. عیسی در خانه شمعون جذامی در بیت عنیا است. وقتی روی میز می‌نشیند، زنی با یک جعبه از سنگ مرمر، پر از عطر سنبل گران قیمت به او نزدیک می‌شود. قیمت این عطر دستمزد یک سال یک مرد معمولی بود. پس از گریه کردن برای شستن پای عیسی، زن پاهای عیسی را با موهای خود خشک می‌کند، سپس او جعبه‌ی عطر را می‌شکند و آن روی سر عیسی می‌ریزد. او با مسح کردن عیسی به او احترام گذاشت، اما همه از این حرکت خوشحال نشدند:

«بعضی از حاضران با عصبانیت به یکدیگر گفتند: «چرا باید این عطر این‌طور تلف شود؟ می‌شد آن را به بیش از سیصد سکه نقره فروخت و پولش را به فقرا داد.» آنها با خشونت به آن زن اعتراض کردند.» (مرقس ۱۴: ۴-۵).

خارج از آن لحظه، مشاهدات آنها بسیار منطقی و حتی متفکرانه به نظر می‌رسد. چقدر مسیح گونه است که به فقرا فکر می‌کنند، اما آنها تصویر بزرگتر را از دست دادند. چیزی در آن لحظه اتفاق افتاد. فرصتی برای احترام به خدای آسمان و زمین بواسطه ی احترام گذاشتن به پسر او، عیسی، فراهم شده بود. به ملامت شدید استاد گوش دهید:

اما عیسی فرمود: «با او کاری نداشته باشید، چرا او را ناراحت می‌کنید؟ او کار خوبی برای من کرده است. فقرا همیشه در بین شما خواهند بود و هر وقت بخواهید می‌توانید به آنها کمک کنید، اما مرا همیشه نخواهید داشت. او آنچه از دستش بر می‌آید برای من کرد و با این عمل، بدن مرا پیش از وقت برای دفن آماده کرده است. یقین بدانید در هر جای عالم که انجیل اعلام شود، آنچه او کرده است، به یادبود او بیان خواهد شد.»

- مرقس ۴۱: ۶-۹

آیا شنیدید که چگونه او را ستایش کرد؟ بسیاری از افراد در روزگار عیسی کارهای بزرگی انجام دادند، اما هیچ یک به این شیوه یا در این درجه مورد احترام قرار نگرفتند. عیسی پیشگویی کرد که احترام نیک و زیبای آن زن در هر جایی که انجیل به آن برسد مورد ستایش قرار خواهد گرفت، نه تنها در دوره زمانی آنها، بلکه از نسلی به نسل دیگر برای همیشه!

آرزوی او این بود که به استاد احترام بگذارد، اما عمل او باعث شد که او مورد احترام استاد قرار گیرد. اصل احترام همیشه اعمال می‌شود، همیشه معتبر باقی می‌ماند. خدا می‌گوید: «بلکه هر کسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت.» (اول سموئیل ۲: ۳۰) توجه داشته باشید کسانی که به او احترام نمی‌گذارند، اندکی به تکاپو می‌افتند. با این حال انجیل از کلمه تحقیر استفاده می‌کند، که به عنوان «احساس این که کسی ارزش توجه یا احترام را ندارد» تعریف می‌شود. این به معنای بی توجهی به نیازها و دعا‌های آنها است.

بشنوید که عیسی چه می‌گوید: «هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است.» (یوحنا



۲۰:۱۳). این یعنی پذیرفتن یک شخص به معنای احترام گذاشتن به اوست. بنابراین عیسی در واقع می‌گوید: «کسی که به من احترام می‌گذارد، به پدری که من را فرستاده است، احترام می‌گذارد» به همین دلیل است که او به وضوح به ما می‌گوید: «کسی که به پسر بی‌حرمتی کند، به پدر که فرستنده اوست بی‌حرمتی کرده است.» (یوحنا ۲۳:۵).

کسانی که به عیسی احترام می‌گذاشتند در واقع بدون آنکه بدانند به پدر احترام می‌گذاشتند. عیسی گفت: «من از مردم توقع احترام ندارم.» (یوحنا ۴۱:۵). در قلب و ذهن او همه ی احترام به پدر بود. او هنوز جلال نیافته بود. پس از جلال یافتن، احکامی از طرف پدر برای پسر صادر شد، مانند: «همه فرشتگان خدا باید او را بپرستند.» (عبرانیان ۱: ۶) و «ای خدا، تخت سلطنت تو ابدی است، و با عدالت بر ملت خود حکومت می‌کنی.» (عبرانیان ۱: ۸؛ همچنین فیلیپیان. ۲: ۸-۱۰ را ببینید). عیسی پس از جلال یافتن همانند پدر قابل پرستش است.

با این حال، هنگامی که عیسی بر روی زمین قدم می‌زد، به عنوان پسر انسان زندگی و خدمت می‌کرد. فیلیپیان ۲: ۶-۷ در کتاب مقدس می‌گوید: «اگرچه او از ازل دارای الوهیت بود، ولی راضی نشد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده، به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد.» بنابراین به عنوان یک انسان، او پیوسته تمام احتراماتی را که به او داده شده بود را در قلب خود به پدر منتقل می‌کرد. به همین دلیل است که او دائماً به افرادی که شفا می‌داد، با چنین جملاتی خاطر نشان می‌کرد: «مواظب باش که چیزی به کسی نگویی، بلکه برو و خودت را به کاهن نشان بده و به خاطر شفای خود هدیه‌ای را که موسی مقرر کرده است تقدیم کن تا آنها شفای تو را تصدیق نمایند.» (متی. ۸: ۴). و دوباره می‌خوانیم، «عیسی با اصرار از آنها خواست که درباره این موضوع چیزی به کسی نگویند.» (متی ۹: ۳۰)؛ و موارد مشابهی که در سراسر انجیلها یافت می‌شود.

عیسی در حالی که اینجا بود، = ارتباط زمین با پدر بود. بنابراین یک راه ملموس برای احترام گذاشتن به پدر، رفتار با پسر او بود. به همین دلیل هیچ محکومیتی برای آن زن ناشناس که عیسی (پسر) را با عطر گران قیمت خود تکریم کرد، وجود نداشت. او هرگز کسانی را که به او احترام گذاشتند سرزنش نکرد. بلکه آنها را بخاطر برقراری این ارتباط با پدر ستایش کرد. درک کنید که او به دنبال احترام خود نبود، بلکه به دنبال الگو ساختن از اصل احترام برای کسانی بود که نزد او فرستاده شده بودند.

## جریان احترام

هفته ای که عیسی مصلوب شد، این جمله پرمحتوا را در مورد نحوه ادامه خدمت خود حتی پس از صعودش بیان کرد:

و بدانید که دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگویید: متبارک است آن کسی که به نام خداوند می‌آید.

- لوقا ۳۱: ۵۳ -

به عبارت دیگر، «شما دیگر مرا نخواهید دید تا زمانی که کسانی را که من برای شما ارسال می‌کنم بشناسید، اعلام کنید که» برکت بر آنکه در نام خداوند می‌آید «یا به تعبیر دیگر، شما دیگر مرا نخواهید دید. یا تا زمانی که به کسانی که به نام خود می‌فرستم احترام نگذارید، مرا نمی‌بینید.» صبر کنید و روی این موضوع مراقبه کنید. عیسی گفت زمانی که ما به کسانی که او می‌فرستد برکت می‌دهیم یا به آنها احترام می‌گذاریم، خود را نشان می‌دهد. چرا؟ عیسی در بخشهای دیگری از کتاب مقدس به ما پاسخ می‌دهد. یکی از این اظهارات این است: «یقین بدانید هرکه، کسی را که من می‌فرستم بپذیرد مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است.» (یوحنا ۱۳: ۲۰).

با توجه به این، ببینید عیسی در مورد اعمال اصل احترام در زندگی روزمره چه می‌گوید:

«هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است. هرکس نبی را به خاطر اینکه نبی است بپذیرد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس شخص نیکوکاری را به خاطر اینکه نیکوکار است بپذیرد، اجر یک نیکوکار را خواهد یافت. یقین بدانید که هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است، حتی یک جُرعه آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.»

- متی ۰۱: ۲۴ -

بدون تغییر معنی، به من اجازه دهید کلمه احترام را به جای کلمات پذیرش و دادن در این آیات قرار دهم.

«هرکه به شما را احترام بگذارد، مرا احترام گذاشته و هرکه مرا احترام گذارد، فرستنده مرا احترام گذاشته است. هرکس به نبی به خاطر اینکه نبی است احترام بگذارد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس به شخص نیکوکاری به خاطر اینکه نیکوکار است احترام بگذارد، اجر یک نیکوکار را خواهد یافت. یقین بدانید که هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است، حتی یک جُرعه آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی اجر نخواهد ماند.»

برای رسیدن به یک مرجع صحیح، دو نکته اصلی وجود دارد که باید در این آیات مورد توجه قرار گیرد. اول، یک ساختار قدرت در پادشاهی خدا وجود دارد. این کار از پدر شروع می شود و به سمت عیسی می رود، یعنی کسی که پدر فرستاد و تمام اختیارات را به او داد. پس از قیام او، عیسی اظهار داشت: «تمام قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است» (متی ۲۸: ۱۸). او سر کلیسا است، و روزی خواهد رسید که او پس از آنکه تمام دشمنان زیر پایش قرار گیرند پادشاهی را به پدرش تقدیم خواهد کرد (اول قرنیتیان ۱۵: ۲۴-۲۶).

مقام بعدی در این رتبه بندی از قدرت پادشاهی «نبی» است. به خاطر داشته باشید، عیسی با مردمی صحبت می کرد که کتاب مقدس عهد جدید را نداشتند. آنها با عبارات و مفاهیم ما آشنا نبودند، پس او با آنها به زبان خودشان صحبت می کرد.

نبی ها در عهد عتیق به عنوان سخنگویان خداوند کار می کردند (خروج ۴: ۱۶؛ ۷: ۱). عبرانیان ۱: ۱-۲ این را بیشتر تأیید می کند: «خدا در زمان قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به وسیله انبیا با نیاکان ما تکلم فرمود، ولی در این روزهای آخر به وسیله پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کل کاینات گردانیده و به وسیله او همه عالم هستی را آفریده است.» و عهد جدید این امر را با این موضوع تکرار می کند که چگونه یک بار عیسی از مردگان زنده شد و به ملکوت رفت: «او عطایای مختلفی به مردم بخشید یعنی: بعضی را برای رسالت، بعضی را برای نبوت، بعضی را برای بشارت و بعضی را برای شبانی و تعلیم برگزید،» (افسسیان ۴: ۱۱).

اگر عیسی امروز ما را مخاطب قرار می داد، ممکن بود اینطور بگوید: «کسی که به رسول احترام بگذارد، پاداش رسول را دریافت می کند؛ کسی که به نام عیسی به یک شبان احترام بگذارد، پاداش شبان را دریافت می کند. -در مورد فرستادگان، بشارت دهندگان یا معلمان نیز همین امر صادق است.

در متی ۱۰، عیسی از احترام به یک نبی (یا کسانی که در رهبری هستند) به یک مرد نیکو می‌رود، و سپس با تجلیل از «کوچکترها» به پایان می‌رساند. او در واقع همه تعاملات قدرت را که ایمانداران به آن برمی‌خورند پوشش داد. با کسانی که در سطح بالای ما قدرت دارند، کسانی که در سطح ما هستند، و در نهایت کسانی که تحت مراقبت یا اختیارات ما هستند. هر انسانی که با آن روبرو می‌شویم زیر گروه یکی از این سه حوزه قرار می‌گیرد.

این ما را به دومین نکته مهم می‌رساند. اگر به افراد بالای سر خود احترام بگذاریم ... پاداشی دریافت می‌کنیم. اگر ما به کسانی که در سطح خودمان هستند (همسالان خود) احترام بگذاریم، ... پاداش دریافت می‌کنیم. و سرانجام، با تجلیل از کسانی که تحت مراقبت یا اختیار ما هستند ... پاداش دریافت می‌کنیم. نقل قول ما را به خاطر بسپارید، «شما دیگر مرا نخواهید دید تا به آن‌هایی را که من در نام خود می‌فرستم احترام بگذارید.» اگر این را با آیات متی همراه کنیم، درمیابیم که هر یک از این سه سطح پاداش شگفت‌انگیزی از ملکوت به همراه دارد. همچنین، این پاداش‌ها همیشه مکاشفه بیشتری از بینش در مورد اینکه عیسی کیست، به همراه خواهد داشت. این تمرکز ما برای بقیه کتاب خواهد بود

## چیزهایی که ارتباط چندانی با رهبر ندارند

در سه فصل اول، ما تعداد زیادی از آیات کتاب مقدس را پوشش داده ایم تا نقش حیاتی احترام را در دریافت کردن از خدا مشخص کنیم. خلاصه این بود که یوحنا رسول به ما دستور داد تا با جدیت به گونه ای زندگی کنیم تا پاداش کامل دریافت کنیم. این که او مشخصاً نوشته «پاداش کامل» به ما می‌گوید که یک سناریوی جزئی و بدون پاداش نیز وجود دارد. در زمان خدمت عیسی مسیح دیدیم که عده ای پاداش کامل، برخی جزئی و برخی دیگر هیچ پاداشی دریافت نکردند و همه به نحوه پذیرفتن (احترام گذاشتن به) او خلاصه می‌شد.

عیسی درست قبل از جدا شدن از آن‌ها اظهار داشت: «من می‌روم و شما دیگر مرا نخواهید دید تا آنکس در نام من برای شما ارسال می‌کنم را محترم بشمارید» (برداشت نویسنده از لوقا ۱۳: ۳۵). او همچنین نشان می‌دهد که اگر ما از یک رهبر تجلیل کنیم، پاداشی را که خدا باید از طریق رهبر بدهد دریافت می‌کنیم. این در مورد کسانی که همسن ما هستند، نیز همینطور است و در نهایت در مورد کسانی که تحت اختیار ما هستند نیز مصداق دارد. در این فصل ما ابتدا به اولیای امور و کسانی که مافوق ما هستند می‌پردازیم و سپس در فصل‌های بعدی دو سطح دیگر را مورد بحث قرار می‌دهیم.

## مثال‌هایی از زمان ما

من شخصاً با بسیاری از خادمان بزرگ که برای موعظه انجیل زیاد سفر می‌کنند آشنا هستم. در میان آنها چند مورد برجسته است. اولین آنها یک زن و شوهر، به نامهای تی.ال و دیزی آزبورن هستند که در زمان نگارش این کتاب، هر دو به پاداش ابدی خود در ملکوت رسیده‌اند. در اواسط دهه ۱۹۸۰، من و لیزا این امتیاز را داشتیم که بارها به آنها خدمت کنیم. در آن روزها، من برای یک کلیسای هشت هزار نفری کار می‌کردم. کار من میزبانی از همه ی سخنرانان مهمان بود. آزبورن‌ها چندین بار آمدند، بنابراین ما توانستیم با هم زمان قابل توجهی بگذرانیم. به هم نزدیک شدیم و مکرراً نامه می‌نوشتیم و با تلفن صحبت می‌کردیم. دوبار تی.ال جعبه‌های لباسش را برایم فرستاد. ما هم سایز بودیم. او یکی از قهرمانان من در ایمان بود و هنوز هم هست.

در آن زمان تی.ال و دیزی میلیون‌ها روح را به رستگاری رسانده بود. در واقع، تخمین زده می‌شد که بیش از پنجاه میلیون نفر از طریق خدمت آنها به عیسی مسیح رسیدند. این امر نه از طریق تلویزیون، بلکه از طریق جلسات فضای باز آنها در سراسر جهان و اکثراً در قاره آفریقا اتفاق افتاد. بین پنجاه هزار تا دویست و پنجاه هزار نفر در این جلسات شرکت می‌کردند.

در جمع جلسات آنها، چشم‌های کور چند نفر بینا شد. افرادی که کاملاً بدون هیچ بینایی به آنجا آمده بودند و توانایی دیدن نداشتند! اما این تنها نوک کوه یخ است. صدها گوش ناشنوا باز شد. تعدادی بیماریهای لاعلاج شفا یافتند. افراد متعددی که فلج بودند و با برانکار به جلساتشان آورده شده بودند، راه رفتند و تخت‌های خود را به خانه بردند. برادر آزبورن آثاری دارد که در آنها معجزات شفا بخش قابل توجهی را که در جلسات فضای باز آنها، به ویژه در آفریقا اتفاق افتاده است به اشتراک می‌گذارد.

یکی از هیجان انگیزترین داستانهایی که به خاطر دارم با ما در میان گذاشتند در مورد خانمی بود که در بین جلسات در آفریقا از دیزی دیدن کرد. او یک نوزاد مرده را در آغوش داشت. نوزاد کاملاً در یک پتو پیچیده شده بود و حتی صورتش مشخص نبود. مادر نوزاد را به دیزی داد و از طریق مترجم درخواست کرد که برای فرزندش دعا کند تا او زنده بماند. دیزی جسد پیچیده شده را در آغوش گرفت و شروع به خواندن یک دعای ساده کرد. در چند لحظه، او احساس کرد نوزاد حرکت میکند و صدای سرفه و عطسه او

را از زیر پتو شنید. او پتو را کنار زد و در آنجا پسر بچه ای زنده به او خیره شده بود. دیزی سپس کودک را پوشاند و به مادرش سپرد. مادر پتو را کنار زد و با دیدن صورت نوزاد به هیجان آمد و فریاد کشید.

این موضوع دیزی را گیج کرد. او متعجب بود که چرا وقتی مادر می شنود که کودک در آغوش او سرفه و عطسه می کند، واکنشی نشان نمی دهد. چرا مادر بعد از اینکه پتو را برای دیدن صورتش کنار زد، غرق در خوشحالی شد؟

پس، دیزی از طریق مترجم از مادر پرسید. پاسخ مادر این بود: «نوزاد من با یک چشم متولد شد و از تولد دچار نقص بود؛ فقط یک حفره خالی در ناحیه چشم دوم وجود داشت. وقتی الان به او نگاه کردم، دیدم که فرزندم با دو چشم زیبا به من خیره شده است!»

در مورد کارهای قدرتمندی که آنها در نام عیسی مسیح، ناجی رستائیز یافته ی ما، انجام داده اند داستانهایی شگفت انگیز زیاد دیگری وجود دارد.

دوست دیگری دارم که جلسات متعددی را در آفریقا، به ویژه در اتیوپی و سودان برگزار می کند. تعداد نفرات در جلسات وی بین ۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر متغیر است. او نیز در جلسانش شاهد باز شدن صدها چشم و گوش است. او می بیند که افراد فلج راه می روند، بیماری های متعدد درمان می شوند و تومورها کوچک می گردند و از بین می روند.

چند سال پیش، او تکان دهنده ترین داستان عمرم را برایم تعریف کرد. در منطقه ای از آفریقا که او در آن جلسات خود را انجام می داد، مردی وجود داشت که به او «مرد میمونی» می گفتند. او آنقدر در تسخیر دیو بود که هیچکس نمی توانست او را رام کند. او برهنه روی درختان زندگی می کرد و روی دست و پای خود راه می رفت. دستانش مثل پاهایش پینه بسته بود.

برخی از اهالی محترم او را مهار کردند و به جلسه آوردند. دوستم برام تعریف میکرد: «جان، من فقط داشتم برای جمعیت موعظه می کردم، و ناگهان دیدم مردی در هوا پرواز میکند، شاید هشت فوت از زمین فاصله داشت، و ناگهان روی زمین افتاد. او حرکت نمی کرد. فکر کردم او مرده است. روز بعد، او بر روی سکوی کنار من با کت و شلوار ایستاده بود که نشان می داد خدا چگونه او را نجات داده است؛ آن مرد همان «مرد میمونی» بود.

دوستن سپس به من گفت که بعد از این جریان جمعیت از دهها هزار نفر به صدها

هزار نفر رسید زیرا «مرد میمونی» در سراسر منطقه شناخته شده بود. جمعیت می‌خواستند کلام خدایی را بشنوند که این زندانی را از قوای اهریمنی رهایی بخشید. می‌توانم داستانهای متعدد زیادی در مورد مردان و زنانی ارائه دهم که این نوع آثار قدرتمند را مشاهده می‌کنند، به ویژه در آفریقا. با این حال، نکته این است که وقتی همین خادمان به آمریکا یا سایر کشورهای غربی باز می‌گردند با همان پیام، همان مسح و تکنیک مشابه در خدمت تنها چند مورد سردرد، کمر درد یا مواردی از آرتروز در جلسات آنها بهبود می‌یابد. چرا؟ همه چیز حول محور احترام می‌چرخد! با دوستانی که از آنها صحبت می‌کنم در برخی از این کشورها با احترام زیادی برخورد می‌شود. آنها به عنوان مردان و زنان فرستاده شده از طرف خدا در نظر گرفته می‌شوند و مردم با آنها همانند پادشاه رفتار می‌کنند.

### «تو مرد خدایی، اینطور نیست؟»

من نیز در مواردی در کشورهای آفریقایی مانند کنیا، زیمبابوه، آنگولا و دیگر کشورها خدمت کرده‌ام. اغلب، من از نحوه میزبانی ام ناراضی هستم (نه به خاطر بی‌اعتبار کردن آنها، بلکه به خاطر سطح راحتی من). آنها مثل یک پادشاه با من رفتار می‌کنند. میزبانانم از من در هتل‌های خوب پذیرایی می‌کنند که می‌دانم از نظر مالی برای آنها یک چالش بزرگ است. آنها به من اجازه نمی‌دهند چیزی حمل کنم، حتی کتاب مقدس را. آنها بهترین غذای خود را به من می‌دهند و بهترین افرادشان به من خدمت می‌کنند.

به یاد می‌آورم یکبار، پس از موعظه برای چند هزار نفر، به اتاقی با تهویه مطبوع برده شدم (در این جلسات تعداد کمی از افراد بودند که تهویه مطبوع را تجربه کرده بودند). زنی که برای خدمت آنجا بود و توسط دیگران احاطه شده بود، آمد و با سر خم جلوی من زانو زد و تشمت بزرگی را به سمتم دراز کرد، در حالی که زن دیگری یک کوزه آب برای شستن دستانم داشت. بعد از شستن دستانم، دیگری حوله‌ای از بازوی او برداشت و دستانم را خشک کرد. آنها بهترین‌های خود را به من ارائه می‌کردند. به من احترام می‌گذاشتند.

وقتی آن زن جلوی من زانو زد، ناراحت شدم. با خودم فکر کردم؛ خودم می‌توانم دست‌هایم را بشویم. نیازی نیست شما آن را برایم انجام دهید. سپس انگار روح القدس



به من شدیداً هشدار داد: «حتی به این فکر هم نکن که آنها را نهی کنی. بگذار آنها به تو خدمت کنند.»

بین احترام و عبادت تفاوت وجود دارد. ما تا ابد، فقط خداوند و پادشاه خود را می‌پرستیم. با این حال، ما همیشه به کسانی که احترام به آنها تعلق می‌گیرد احترام می‌گذاریم. این پروتکل مناسب در پادشاهی خدا است.

به یاد می‌آورم در دهه ۱۹۹۰ این امتیاز را داشتم که با یک رهبر رسولی مشهور صحبت کنم. این مرد بیش از پنج میلیون نفر در کلیساهای تحت نظارت خود دارد. کلیساهای او در هجده ملت مختلف در قاره آفریقا قرار دارند. هر فوریه، او همه شش هزار شبان را با هم جمع می‌کند (هیچ دستیار شبانی دعوت نمی‌شود) و از رهبران آمریکا و سایر قاره‌ها می‌خواهد که بیایند و با شبانان صحبت کنند. این یکی از قوی‌ترین مسح و خدمت‌هایی بود که به یاد می‌آورم در تمام دهه نود در آن کار می‌کردم. من به معنای واقعی کلمه مانند مردی از جهان دیگر موعظه می‌کردم. حضور خدا بسیار شگفت‌انگیز بود.

در بین جلسات، به شیوه ای مشابه آنچه که الان توضیح دادم به من خدمت می‌شد. بعد از اینکه شخص خادم اتاق راترک کرد، آن رهبر به من نگاه کرد و گفت: «آیا فردی که اتاق راترک کرد و به شما خدمت می‌کرد، می‌بینید؟ او رئیس سازمان سیا کل کشور است»

من در شوک بودم. پس از به دست آوردن آرامش، با ناباوری دوباره گفتم: «و او فقط این کار را برای من انجام داد؟» باورم نمی‌شد کسی با این اهمیت چنین خدمات ساده ای را برای من انجام دهد. باید از اینکه در حضور او می‌نشینم احساس افتخار کنم، چه برسد به اینکه او در خدمت من باشد.

این رسول بزرگ سپس با نگاهی متعجب به من خیره شد و گفت: «آیا تو مرد خدا نیستی؟» با خودم فکر کردم، ما آمریکایی‌ها این را نمی‌فهمیم.

## نحوه پذیرش یک پیام‌رسان

بیش از سی و پنج سال است که برای خدمت به کلام خدا در سفر هستم. من به طور مداوم مکان‌هایی را مشاهده می‌کنم که به سهولت می‌توان در آنجا خدمت کرد (با بیشترین تأثیر و معجزه؛ با آسان‌ترین موعظه و با قوی‌ترین حضور خدا). این مکان‌ها در کشورهای مختلف در حال توسعه، زندان‌ها و پایگاه‌های نظامی هستند. چرا؟

زیرا اغلب آنها احترام و تکریم خود را نشان می‌دهند. برعکس، برخی از سخت‌ترین مکان‌ها برای خدمت دبیرستان‌ها و کلیساهای مسیحی هستند که به اقتدار الهی احترام نمی‌گذارند.

زمانی را به یاد می‌آورم که فهمیدم واقعاً ربطی به من به عنوان خدمتگزار ندارد، بلکه به استقبال مردم مربوط است. قرار شد در کلیسایی در قسمت جنوب شرقی ایالات متحده صحبت کنم. همچنین امن‌ترین زندان ایالت که در آن تقریباً هزار و پانصد نفر وجود داشت در این اجتماع قرار داشت. شبان ارشد کلیسا همچنین معاون روحانی زندان بود. او از من پرسید آیا صبح یکشنبه با زندانیان صحبت می‌کنم یا نه. جلسات آنها ساعت ۸ صبح و مراسم کلیسا ساعت ۱۱ آغاز می‌شد. ما زمان کافی برای انجام هر دو را داشتیم. من با کمال میل قبول کردم.

بیش از صد زندانی در آن مراسم صبح یکشنبه شرکت کردند. پرستش شگفت‌انگیز بود؛ مردان با تمام وجود سرود می‌خواندند. من این حقیقت را که آنجا یک زندان فوق‌المنیتی بود تا بعد از جلسه و تا هنگامی که از رهبر پرستش پرسیدم او چه مدت زندانی است، فراموش کرده بودم. او چنین چشمانی شفاف و چهره‌ای شاداب داشت. انتظار داشتم بشنوم دو یا سه سال.

او با آرامش و فروتنی زیادی به من نگاه کرد و گفت: «آقا، من محکوم به سه حبس ابد هستم» نیازی به گفتن نیست، من در شوک مطلق بودم. رفتار او با من بسیار محترمانه بود. این همان چیزی است که من در تک‌تک این مردان احساس کردم. این زندانیان شگفت‌زده بودند که یک خدمتگزار خارج از شهر وقت می‌گذارد و می‌آید و درباره عیسی به آنها می‌گوید. احترامی که به من گذاشتند قابل توجه بود. من واقعاً از استقبال آنها متأثر شدم.

آن روز صبح به محض این که میکروفون را برداشتم، مانند مردی از جهان دیگر فوراً تعلیم و موعظه را شروع کردم. مسح بسیار قوی بود، انرژی خیلی زیاد بود و من مثل یک مربی فوتبال که تیمش را برای بازی رفت آماده می‌کند، می‌دویدم. مردان با اشتیاق فریاد می‌زدند؛ زمان انفجار بود!

من یک ساعت صحبت کردم، سپس روح خدا در آن سالن جاری شد و یک ساعت و نیم بعد اتفاقات شگفت‌انگیزی رخ داد. مردان نجات یافتند، با روح القدس پر شدند، شفا یافتند و به خدمت تمام وقت فراخوانده شدند.

دستیارمن در پایان جلسه آمد، میکروفون را برداشت و در حالی که اشک روی گونه‌هایش جاری بود با اشتیاق گفت: اگر من در اینجا زندگی میکردم، اینجا کلیسای من می‌بود. فریاد بزرگی بلند شد؛ مردان از شادی منفجر شدند.

ما ساعت ۱۰:۳۰ زندان راترک کردیم. شبان، دستیارم و من بسیار هیجان زده بودیم. همه ما انتظار داشتیم که جلسه در کلیسای شبان خیلی عالی برگزار شود. من گفتم، «این جلسه بعد از جلسه ای که در آن بودیم بسیار خوب خواهد بود» من می‌دانستم که وقتی به کلیسا برسیم جلالی که بر ماست به جلسه سرازیر می‌شود.

هرگز فراموش نمی‌کنم که چه اتفاقی افتاد. من وارد آن جلسه شدم و به سختی می‌توانستم صحبت کنم. فضا آنقدر سنگین و پر فشار بود که من در موعظه خود متوقف شدم. من مدام فکر می‌کردم؛ یک لحظه صبر کن، کمتر از دو ساعت پیش مثل مردی از جهان دیگر صحبت و خدمت می‌کردم. حالا چه شده است؟ نمی‌توانستم درک کنم. نمی‌توانستم آن را تغییر بدهم یا در درونم را به غلیان بیندازم. من خفه شده بودم. مسح زندگی‌م مهار شده بود. من در آن زمان اصل احترام را درک نمی‌کردم. من در مرحله یادگیری بودم. حالا می‌خواهم همه بدانند!

بیایید به بزرگی آنچه در این زندان اتفاق افتاد بپردازیم. شانزده سال بعد، از من خواسته شد که در یک کلیسای بزرگ در اوماها، نبراسکا سخنرانی کنم. من از برخوردی که در انتظارم مطلع نبودم. در اولین جلسه ای که برای این کلیسا انجام دادم، متوجه شدم که مردی که سیستم صوتی را کنترل می‌کرد و یکی از کارکنان تمام وقت کلیسا بود، همان مردی بود که آن صبح روز یکشنبه در زندان پرستش را هدایت می‌کرد. هم شوکه شدم و هم خوشحال بودم. از او پرسیدم: «چگونه بیرون آمدی؟ تو محکوم به سه دوره حبس ابد بودی و واجد شرایط برای آزادی مشروط نبودی»

او معجزه آزادی خود را برایم بازگو کرد، که در حال حاضر نوشتن آن با جزییات بیش از حد طولانی می‌شود. با این حال، او نبوتی را به من نشان داد که من در جلسه شانزده سال قبل به او گفته بودم - در زمانی که روح خدا در بین مردان عمل کرد. جلسه زندان روی نوار ضبط شده بود، که به او این توانایی را می‌داد تا آنچه گفته شده را بنویسد. او تمام آن سالها، آن نبوت را در یک مجله نگه داشته بود و آنرا به من داد و من آنچه را که در آن زندان سالها قبل به او گفته بودم خواندم. به او گفته بودم که خدا او را به خدمت تمام وقت در پادشاهی می‌رساند و خدمت او در چهار دیواری زندان تنها برای

آماده کردن او برای خدمت بعدیش در خارج از زندان است. این را قبل از آنکه بدانم به سه دوره حبس ابد محکوم شده است به او گفتم. خیلی خوشحالم که در طول جلسه از وضعیت او اطلاع نداشتم. گفتن این کلمات با آگاهی از شدت حکم وی دشوار بود. این نشان می‌دهد که کار خدا در این زندان چقدر قدرتمند بود در حالی که کمتر از یک ساعت بعد، در کلیسا، فضا سنگین بود و من خفه شده بودم. من به سختی می‌توانستم موعظه کنم. آن روز آموختم که هیچ ربطی به من ندارد، بلکه مهم این است چگونه به عنوان کسی که از طرف خدا فرستاده شده پذیرفته شوم. زندانیان برای من ارزش قائل بودند، به من احترام گذاشتند و مرا تکریم کردند. اعضای کلیسا با زبان بدن خود می‌گفتند: «ما همه چیز را شنیده ایم. ما حرفهای بسیاری از خادمان مهمان را شنیده ایم؛ تو چه می‌توانی بگویی که متفاوت باشد؟» تفاوت فاحش نتایج از یک کلمه-یعنی احترام سرچشمه میگیرد.

## احترام گذاشتن هنگام مورد توهین قرار گرفتن

به من اجازه دهید از طریق کتاب مقدس نشان دهم که ارتباط چندانی با خدمتگزار ندارد، بلکه نحوه استقبال از رهبر تعیین کننده است. در عهد عتیق مردی بود که نامش القانه بود، او دو همسر داشت، حنا و فنینه. (من بسیار خوشحالم که ما اکنون این کار را نمی‌کنیم. من عاشق ازدواج با یک زن هستم.) فنینه بچه داشت، اما حنا بچه نداشت و نازا بود. در آن روزها، زنان با دادن فرزند به شوهرشان، به ویژه پسر، عشق خود را به آنها نشان می‌دادند. چرا؟ زیرا ادامه نسل مرد بسیار مهم بود.

سال به سال، خانواده به شیلوه می‌رفتند تا برای خداوند قربانی کنند. تعداد فرزندان فنینه همچنان در حال افزایش بود، در حالی که حنا کسی را برای تقدیم کردن به خداوند نداشت. این باعث شرمساری حنا شد و فنینه او را مسخره کرد که این امر اوضاع را بدتر کرد. کتاب مقدس می‌نویسد: «هووی او همیشه به او طعنه می‌زد و او را ناراحت می‌کرد.» (اول سموئیل ۱: ۶). آیا می‌توانید توهین‌های متداوم فنینه را تصور کنید: «سلام دختری که عاشق همسر ما هستی؟ من این همه بچه به او داده‌ام. و تو، فرزندان

تو کجا هستتد؟ تو زن نیستی؛ حتی نصف زن هم نیستی. آیا شوهر ما از تو در اتاق خواب بدش می‌آید؟ آیا برای او جذاب نیستی؟ مطمئناً او مرا دوست دارد.» و همینطور ادامه میداد.

سرانجام، یک سال حنا گفت کافیست. او تصمیم گرفت به خیمه مقدس برود و در حضور خداوند به دور از دشمنش آرامش پیدا کند. او در ناراحتی بود و در حال دعا به حضور خداوند بود و به شدت گریه می‌کرد.

حنا با قلبش صحبت می‌کرد؛ لب‌هایش تکان می‌خورد اما هیچ کلمه‌ای بیرون نمی‌آمد. او در حال درخواست کردن از خداوند بود که اگر رحم او را باز کند و فرزندی به او بدهد، او کودک را تا آخر عمر و برای همیشه به خداوند تقدیم می‌کند.

در همین حال عیلی، کاهن بزرگ، نشسته بود و متوجه رفتار او شد. او فکر کرد که زن مست الکلی است و به او گفت: «تا کی مست می‌شوی؟، شراب را کنار بگذار!» (اول سموئیل ۱: ۱۳-۱۴).

باز هم، خوشحالم که حنا آمریکایی نبود. اگر اینطور بود، احتمالاً عیلی هزاران حرف می‌شنید. او به احتمال زیاد عصبانی می‌شد و فکر می‌کرد: این چه نوع شبانی است؟ من قلبم را به خدا می‌دهم و روزه می‌گیرم و او مرا به مستی متهم می‌کند. نه، این نمی‌تواند درست باشد، گوشه‌ایم اشتباه شنیده است. من فقط تصور می‌کنم که این را شنیده‌ام، درست است؟ اما نه، او واقعاً این را گفت. چقدر بی‌رحم، بی‌خدا، بی‌احساس. عجب احمقی. او چگونه می‌تواند رهبر این کلیسا باشد؟ به این شخص باید گفت بیرون برو، اخراج شود، از خدمتگزاری برکنار شو!

او سپس می‌تواند به آسانی بگوید: «آیا مرا مست خطاب کردی؟ من روزه می‌گیرم و قلبم را برای نیازی که در زندگی دارم برای خدا باز می‌کنم و تو مرا به مستی متهم می‌کنی. تو حتی نمی‌توانی تشخیص بدهی که کسی با جدیت به دنبال خدا می‌گردد. چگونه شبانی هستی؟ اینجا چه کلیسایی است؟ به شوهرم خواهم گفت و از اینجا خواهیم رفت. به کلیسای واقع در انتهای خیابان خواهیم رفت.

اگر حنا این کار را می‌کرد، هرگز پاداش خود را دریافت نمی‌کرد. او هرگز فرزندی نمی‌داشت و می‌توانست به آسانی از خداوند دلگیر شود. و در حالیکه خدا دعایش را اجابت نکرده بود، یک روز می‌مرد. با خود میگفت؛ روزه گرفتم، با جدیت دعا کردم، اما خدا اجابت نکرد. اما این کاری نیست که حنا انجام داد. پاسخ او را به رهبری که به او

توهین کرده بود بشنوید: «نخیر آقا، شراب ننوشیده‌ام و مست نیستم، بلکه شخص دل شکسته‌ای هستم که با خداوند خود راز و نیاز می‌کنم. فکر نکنید که من یک زن می‌گسار هستم، من از بخت بد خود می‌نالم.» (اول سموئیل ۱: ۱۵-۱۶).

می‌توانید احترام زیادی را که او به عیلی گذاشت در جملات او ببینید. او قبل از هر چیزی عیلی را «آقا، ارباب» خطاب کرد. سپس از خود به عنوان «کنیز» (ترجمه قدیم) او یاد کرد. او کاری نکرد جز اینکه با نهایت احترام با او صحبت کرد. او به او احترام گذاشت. سپس عیلی به او گفت: «به سلامت برو و خدای اسرائیل تو را به مرادت برساند.» (آیه ۱۷).

سه ماه بعد، حنا باردار شد و در عرض یک سال، ساموئل را به دنیا آورد. او کسی بود که احیا را برای همه اسرائیل به ارمغان آورد. آنچه حنا سالها می‌خواست و دعا می‌کرد دریافت کند، تا زمانی که به شبانی که او را کوچک کرده بود، احترام نگذاشته بود، اتفاق نیافتاد. جالب‌تر اینجاست که این همان شبانی است که خدا بعداً گفت: «به او خبر دادم که به زودی مجازات خواهند شد، زیرا پسران او به من کفر گفتند و او آنها را از گناهشان باز نداشت. بنابراین قسم خوردم که گناهان خاندان عیلی را با قربانی و صدقه نمی‌بخشم.» (۳: ۱۳-۱۴).

این چیزی است که شما هرگز نمی‌خواهید بشنوید که خدا درباره شما یا خانواده شما بگوید؛ اینکه برای همیشه عفو نخواهید شد! با این حال حنا با احترام به این مرد خدا، پاداش گرفت. ربط چندانی به کارهای عیلی نداشت، بلکه به چگونگی برخورد حنا با مردی که از نظر قدرت و اختیار مافوق او بود مربوط بود. اگر با احترام از کسانی که مافوق ما هستند تکریم کنیم، پاداشی را که خدا از طریق موقعیت آنها می‌دهد دریافت می‌کنیم.

## اختیار

قبل از ادامه بحث درباره پاداش رسول یا رهبر، ابتدا باید اهمیت یا ارزش احترام را پوشش دهیم. هنگامی که این حقیقت در قلب ما ثابت شد، می‌توانیم صادقانه و موثرتر به اطرافیان خود احترام بگذاریم.

معنای احترام را به یاد آورید؛ احترام به معنی «ارزش گذاری، وزین و گرانقدر شمردن» است. اگر احترام ما در مقابل شخصی در قدرت باشد که موضوعی است که در چند فصل بعدی به آن می‌پردازیم، احترام به معنای ارزش دادن و تکریم کردن است. فرهنگ لغت وبستر (نسخه ۱۸۲۸) احترام را به عنوان «تکریم، حرمت نگه داشتن، برخورد با ملاحظه و تسلیم، و انجام وظایف نسبی» تعریف می‌کند. مطابق این تعریف، ما تسلیم شدن در برابر اقتدار را جنبه ای از احترام واقعی می‌دانیم.

اگر ادعا کنیم که به مافوق‌های خود احترام می‌گذاریم، اما از تسلیم بودن و اطاعت کردن از آنها خودداری می‌کنیم، خود را فریب می‌دهیم. احترام گذاشتن به ما فوق، تسلیم شدن در برابر اقتدار او است؛ بی‌احترامی به مقام قدرت، تسلیم نشدن در برابر او است. افسر رومی‌را به یاد بیاورید؛ او مردی بود که شناخت، اعلام کرد و تسلیم قدرت شد. این بخشی از وجود او بود: این احترام در قلب او بود. در نتیجه، او عیسی را بسیار گرامی‌داشت و پاداش کامل دریافت کرد.

## چهار بخش اقتدار

بی توجهی و کم توجهی به اولیای امور تعیین شده در پادشاهی خداوند بدون داشتن درک درستی از آن، به ویژه در جامعه امروز ما، بسیار آسان است. قلب ما باید در این حقیقت ثابت شود. کلام خدا به طور دقیق به ما می‌گوید:

همه باید از اولیای امور اطاعت نمایند زیرا بدون اجازه خدا هیچ قدرتی وجود ندارد و زمامداران فعلی را خدا منصوب کرده است. از این جهت هر که با آنها مخالفت کند با آنچه خدا برقرار کرده است مخالفت می‌کند و با این کار خود را محکوم خواهد ساخت.

- رومیان ۳۱: ۱-۲

اول، توجه داشته باشید که این یک پیشنهاد نیست. این توصیه نیست؛ این یک فرمان است. همچنین به کلمه «همه» توجه کنید. این بدان معناست که هیچ استثنایی وجود ندارد. همه کسانی که نام عیسی را می‌خوانند باید به این حکم پایبند باشند.

این «اولیای امور» چه کسانی هستند؟ در این متن خاص، پولس به مقامات مدنی یا دولتی اشاره می‌کند. با این حال، این کلمات مشوق نه تنها در مورد رهبران دولتی، بلکه در سایر زمینه‌های دارای اختیار نیز صدق می‌کند.

عهد جدید از چهار بخش از اختیارات واگذار شده صحبت می‌کند: مدنی، کلیسا، خانواده و اجتماعی. در بحث اجتماعی، من کارفرمایان، رؤیسان، معلمان، مربیان و غیره را شامل این امر می‌دانم. عهد جدید دستورالعمل‌های خاصی را برای هر حوزه ارائه می‌دهد، با این حال در بیشتر موارد مصلحت بر مرزهای تمام حوزه‌های اختیار سیطره دارد و آن‌ها را گسترش می‌دهد.

به یاد بیاورید، در مورد پذیرفتن نبی عیسی موضوع را به مرد صالح و در نهایت به یک کودک بسط داد. همانطور که قبلاً بیان شد، از این طریق ما با سه سطح از انسان‌ها روبرو می‌شویم: رهبران ما، همسالان خود و کسانی که به اقتدار ما سپرده شده‌اند. در مورد رهبران، اگرچه عیسی از یک «نبی» صحبت می‌کند، که به طور خاص اولیای امور کلیسا هستند، این اصول مرزها را کنار می‌زند و به تمام حوزه‌های قدرت گسترش می‌یابد. متون مقدس زیر این را تأیید می‌کند:



و به همین سبب است که شما مالیات می‌پردازید زیرا اولیای امور، خادمان خدا هستند و به این دلیل مشغول انجام وظایف خود می‌باشند. پس دین خود را نسبت به همه ادا کنید: مالیات را به مستحق مالیات و عوارض را به مأمور وصول عوارض بپردازید و آن کسی را که سزاوار احترام است، احترام کنید و صاحبان عزت را عزیز بدارید.

- رومیان ۳۱: ۶-۷

مقامات مدنی توسط خداوند منصوب شده و برای او کار می‌کنند. در احترام به آنها، ما از کسی که آنها را تعیین کرده است، قدردانی می‌کنیم. خداوند نیز درمقابل ما را تکریم می‌کند. این اصل احترام است. در مورد اقتدار اجتماعی می‌خوانیم:

همهٔ آنانی که زیر یوغ بردگی هستند، اربابان خود را شایستهٔ احترام کامل بدانند...

- اول تیموتائوس ۶: ۱

این عبارت امروز برای ما عملاً می‌تواند چنین باشد: «تعداد کارمندانی که تحت استخدام هستند، کارفرمایان یا رئیس خود را شایسته احترام بدانند» یا این که می‌تواند چنین باشد، «همه ی دانش آموزان باید معلمان خود را شایسته احترام بدانند» این امر برای رهبران تیم و اعضای نوجوان، ورزشکاران و مربیان یا انواع دیگر روابط نیز شامل تسلیم شدن به دیگری است. در مورد اقتدار خانواده، می‌خوانیم:

اولین حکمی که با وعده همراه بود این است: «پدر و مادر خود را احترام کن.» و وعدهٔ آن این بود: «تا کامیاب گردی و عمرت در زمین طولانی شود.»

- افسسیان ۶: ۲-۳

دریافت پاداش احترام به والدینمان به این فرمان وابسته است. در آینده درباره ی این موضوع بیشتر صحبت خواهیم کرد. و در نهایت درباره اقتدار کلیسا می‌خوانیم:

ای برادران من، از شما تقاضا دارم برای آنانی که در میان شما زحمت

می‌کشند و در خداوند، رهبران و مشاوران شما هستند، احترام قایل شوید؛ و از آنان به خاطر کاری که می‌کنند با نهایت محبت و احترام قدردانی نمایید. با یکدیگر در صلح و صفا زیست کنید.

- اول تسالونیکیان ۵: ۲۱ - ۳۱

آیات بیشتری در مورد هر حوزه ی قدرت وجود دارد، و ما بعداً آنها را بیان می‌کنیم. نکته این است که خداوند به ما می‌گوید که به هر حوزه ای از اختیارات تفویض شده احترام بگذارید و در این راستا اصل احترام اعمال می‌شود. ما پاداش خواهیم گرفت؛ با این حال پاداش جزئی یا کامل، نسبت به میزانی که ما برای اولیای امور ارزش قائل هستیم، تعیین می‌شود.

## یک پادشاهی

ما باید به یاد داشته باشیم که ملکوت خدا همان پادشاهی خداست. دارای رتبه، نظم و اختیارات تفویضی است. من سالهاست این را می‌گویم، با توجه به تجربه ام در موعظه انجیل در سراسر جهان، در هر قاره ای (به جز قطب جنوب)، به نظر من سخت‌ترین مردم جهان برای اعلام چیزهای خدا که مربوط به آنها است، مردم دنیای غرب هستند. چرا؟ پاسخ ساده است.

« مردمی هستیم که سعی داریم اصول پادشاهی را با طرز فکر دموکراتیک درک کنیم.»

ملکوت خدا دموکراسی نیست. بنابراین، اگر ما با ذهنیت دموکراتیک با خدا ارتباط برقرار کنیم، با او ارتباط نخواهیم داشت. ما بدون حمایت قدرت او خواهیم بود و می‌توانیم به راحتی گمراه شویم. آیا به همین دلیل عیسی گفت بسیاری از نسل ما فریب خواهند خورد؟ امروزه ما بیش از هر زمان دیگری از اقتدار در فرهنگ خود چشم‌پوشی می‌کنیم. اما چیزی که نگران‌کننده‌تر است این است که نه تنها جامعه ما، بلکه در میان ایمانداران نیز چنین است. ما همیشه باید در نظر داشته باشیم که همه اختیارات مشروع از طرف خدا است و برای حفاظت، تأمین و صلح داده شده است.

این طرز فکر غربی علت بیشتر شکاف‌های کلیسا در آمریکا است و به همین علت بسیاری از مردم کلیسا را ترک می‌کنند و فقط در خانه کارهای کلیسا را انجام می‌دهند.

این ایمانداران اعتراف می‌کنند نمی‌خواهند تحت اقتداری باشند که توسط خود عیسی مسیح تعیین شده است. ممکن است بگویید، اما جان، کلیساهای چینی به شکل کلیساهای خانگی وجود دارند. بله، این درست است، اما آنها مجبورند به این دلیل که نمی‌توانند در جلسات عمومی ملاقات کنند. آنها همچنین بر اساس اصول کلام خدا بسیار سازماندهی شده هستند و ساختار اقتدار شگفت‌انگیزی در میان آنها وجود دارد.

سالها پیش از من خواسته شد که با پنج رهبر کلیسای زیرزمینی در چین ملاقات کنم. این پنج مرد مسئول نظارت بر زندگی ده‌ها میلیون نفر بودند. آنها بزرگان برجسته کلیسای زیرزمینی هستند. آنها بسیار منظم هستند، سازمان ما نزدیک به نیم میلیون کتاب ما را به کلیسایشان فرستاده است و هر کتاب در عرض چند روز توزیع شده است. آنها دارای ساختاری هستند که در راستای اقتدار کتاب مقدس جریان دارد.

بسیاری از کلیساهای خانگی که در آمریکا ظاهر می‌شوند به این شکل نیستند. آنها فاقد سازمان دهی و مسئولیت‌پذیری واقعی عهد جدید هستند. همانطور که در نامه‌ها مشاهده می‌کنید، پولس پیوسته به رسولانی مانند تیطس و تیموتائوس گفت که در کلیساهایی که به آنجا اعزام شده بودند، بزرگانی را مشخص کنند، و این رهبران باید کلیسا را تصحیح، سرزنش، تشویق و بنا کنند. مسئولیت‌پذیری بواسطه ی ساختار اقتدار عیسی ایجاد شد. شما اغلب این را در کلیساهای خانگی این کشور نمی‌بینید. در عوض، شما بسیاری از ایمانداران را می‌بینید که صدمه دیده یا آزرده خاطر شده‌اند و بنابراین از کلیسا و هر نوع سازمانی مأیوس شده‌اند. آنها به یک خانه مستقل متوسل شده‌اند تا بتوانند بدون مسئولیت‌پذیری کلیسا داشته باشند.

باید به یاد داشته باشیم که عیسی مسیح است که کلیسا را تأسیس کرده است، نه انسان. (و کلیسا همیشه ناقص بوده است، فقط کافیست نامه‌های پولس را بخوانید.) اگر کتاب اعمال را بخوانید، متوجه خواهید شد که ایمانداران در خانه‌ها ملاقات کرده‌اند. ملاقات در خانه خوب است، اما رهبری و مسئولیت‌خواهی ما باید از طرف بزرگان بالغ باشد.

لطفاً درک کنید، من مخالف همه ی کلیساهای خانگی نیستم. کلیساهای خانگی پر جنب و جوش زیادی در سراسر جهان وجود دارد. اما این کلیساها خود را بخشی از بدن بزرگتر مسیح می‌دانند. آنها به دلیل ناامیدی، درد یا اختلاف، خود را منزوی نمی‌کنند. به راحتی می‌توان فراموش کرد که کلیسا تنها سازمانی است که در درجه اول برای

دیگران است و نه اعضا. ما کلیسا را قربانی دیگری از مصرف گرایی کرده ایم، اما هرگز تصور نمی‌شد که این مکان فقط فضایی دیگر باشد که آسایش ما را تامین می‌کند. کلیسا قرار است ما را با مردم، از جمله رهبران، شانه به شانه قرار دهد که وضع موجود ما را به چالش می‌کشند و ما را در این سفر شگفت انگیز در خداوند پیش می‌برند.

## همه اقتدار مشروع از طرف خداست

مطلبی کتاب مقدس در رومیان، هر یک از ما باید تابع مقامات حاکم باشیم. چرا؟ به این دلیل که «زیرا بدون اجازه خدا هیچ قدرتی وجود ندارد» (۱:۱۳). منشأ همه اختیارات مشروع در جهان از تخت خدا است. اگر واقعاً از روح خدا متولد شده اید، اقتدار را تشخیص داده و به آن احترام خواهید گذاشت. در واقع، شخصی را به من نشان دهید که به اقتدار اعتنایی ندارد و من به شما ثابت می‌کنم این شخص فرزند خدا نیست. وقتی با خدا ملاقات می‌کنید، با قدرت ملاقات می‌کنید، زیرا خدا و اقتدار او از هم جدا نیستند. فرقی نمی‌کند که شخص دعای توبه را خوانده باشد و هر هفته به کلیسا برود. کسی که در دلش احترامی برای اقتدار یعنی اولیای امور ندارد، یک قدیس واقعی نیست. ممکن است بپرسید: «جان، چگونه می‌توانی اینقدر جرات داشته باشی که این را بگویی؟» عیسی گفت ما ایمانداران واقعی را از طریق میوه‌های آنها می‌شناسیم، نه از این جهت که آنها دعای فرمول گونه را خوانده اند. شخصی که خدا را به راستی می‌شناسد و دوست دارد، شخصی است که اقتدار او را به رسمیت می‌شناسد، زیرا شناخت خدا به معنای شناخت قدرت است.

پولس در رومیان می‌گوید: «زمامداران فعلی را خدا منصوب کرده است.» (۱:۱۳). آیا متوجه می‌شوید که نمی‌گویند مقامات توسط افراد یا برگزاری انتخابات انتخاب می‌شوند؟ نه، خود خدا آنها را منصوب می‌کند. در واقع، کلمه انگلیسی منصوب در این آیه، کلمه یونانی tassos «تاسو» است که به معنی «اختصاص، تعیین یا تنظیم» است. این کلمه به هیچ وجه مفاهیم «تصادفی» ندارد. انتصاب مستقیم است؛ از آنجایی که خداوند همه مقامات را منصوب کرده است، ما در صورت بی احترامی یا عدم اطاعت از آنها، از اقتدار پشت سر آنها خودداری کرده و چه بدانیم و چه ندانیم، در برابر حکم یا قاعده خدا مقاومت می‌کنیم. اگر با اقتدار تفویض شده از سوی خدا مخالفت کنیم، با خود خدا هم مخالفت کرده ایم. به همین دلیل است که رسول می‌نویسد: «از این جهت هرکه با آنها

مخالفت کند، با آنچه خدا برقرار کرده است مخالفت می‌کند» (۱۳: ۲).

وقتی اولین بار به این حقیقت پی بردم، یادم می‌آید در سال ۱۹۹۲، بیل کلینتون به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب شد. حدود سه روز افسرده و عصبانی بودم. سپس روح القدس به من گفت که هیچ کس بدون این که او بداند به مقامی نمی‌رسد. در نتیجه ی این مکاشفه در قلبم، من از انتقاد رئیس جمهور کلینتون دست برداشتم و برای او احترام قائل شدم و دعا کردم. خداوند از طریق پولس رسول به ما می‌گوید: «پس قبل از هر چیز تأکید می‌کنم که درخواست‌ها، دعاها، شفاعتها و سپاس‌ها برای همه مردم، برای پادشاهان و همه اولیای امور به پیشگاه خداوند تقدیم گردد تا ما بتوانیم با آرامش و صلح و در کمال خداترسی و سرافرازی به سر بریم» (اول تیموتاؤس ۱: ۲-۲).

توجه کنید که زندگی مسالمت آمیز با احترام گذاشتن به اقتدار سپری می‌شود. این یکی از پادشاهیایی است که خداوند به کسانی که به اولیای امور احترام می‌گذارند، می‌دهد. اگر ما به عنوان ایمانداران به صاحبان اقتدار احترام نگذاریم، برای خودمان مشکلات به وجود خواهیم آورد.

دو نوع آزار و شکنجه وجود دارد. یکی خودکرده است؛ دیگری به خاطر عدالت است. پطرس رسول هر دو را مورد بحث قرار می‌دهد. در مورد اولی می‌گوید، «زیرا اگر مرتکب کار خلافی شدید و تنبیه آن را تحمل کردید، چه افتخاری برای شماست؟» (۱ پطرس. ۲: ۲۰). به بیان ساده‌تر، اگر ما کار اشتباهی انجام دهیم، به خاطر آن مجازات می‌شویم. یا اگر بخواهیم واضح‌تر بگویم، اگر بعد از عبور از یک تابلوی توقف چراغ‌های چشمک زن قرمز و آبی در آینه عقب خود مشاهده کردید، شریر را سرزنش نکنید. چرا؟ این یکی از دلایلی است که خداوند مقامات را تعیین کرده است: «زیرا فرمانروایان باعث وحشت نیکوکاران نیستند، بلکه بدکاران باید از آنها بترسند. آیا می‌خواهی از زمامداران ترسی نداشته باشی؟ در این صورت نیکی کن و او تو را خواهد ستود.» (رومیان ۱۳: ۳). بنابراین از بین بردن آزار و شکنجه خودکرده بسیار آسان است. فقط از قدرت اطاعت کنید و مشکلی نخواهید داشت.

نوع دیگر آزار و اذیت به خاطر عدالت است. این زمانی است که ما توسط مقامات مجازات می‌شویم حتی در صورتی که آنچه انجام دادیم درست بوده باشد. پطرس اینگونه می‌گوید: «اما اگر شما کارهای نیک انجام دهید و در عوض بدی دیده و آن را تحمل کنید، در آن صورت است که خدا را خشنود ساخته‌اید. مگر خدا شما را برای همین

برنگزیده است؟ خود مسیح با رنجهایی که به خاطر شما کشید، برای شما نمونه شد تا به همان راهی که او رفت، شما نیز بروید.» (۱ پطرس. ۲: ۲۰-۲۱).

وقتی با ما بدرفتاری می‌شود و ما به خوبی به کارمند، دانش آموز، شهروند، عضو کلیسا بودن و غیره ادامه می‌دهیم، این نشان دهنده ی احترام در بالاترین حد خود است. ترس از خداوند در قلب ما لازم است تا همچنان با کسانی که با ما بدرفتاری کرده اند برخورد ارزشمندی داشته باشیم.

امروزه بسیاری به جای پایبندی به این کلمات اعتراض می‌کنند که «من آزادم، مسیحی هستم، در کشوری آزاد زندگی می‌کنم، مجبور نیستم این مزخرفات را تحمل کنم!» بله، شما آزاد هستید، اما آنچه را کلام خدا نیز بیان می‌کند به خاطر بسپارید: «ای برادران من، شما به آزادی خوانده شده‌اید ولی نگذارید که این آزادی به بی‌بند و باری برای ارضای امیال جسمانی شما تبدیل گردد» (غلاطیان ۵: ۱۳). ما خوانده شده ایم تا با رفتارهای ناعادلانه به درستی برخورد کنیم. به آنچه پطرس می‌گوید گوش دهید: «مگر خدا شما را برای همین برنگزیده است؟ خود مسیح با رنجهایی که به خاطر شما کشید، برای شما نمونه شد تا به همان راهی که او رفت، شما نیز بروید. (۱ پطرس. ۲: ۲۱).

مثال عیسی چه بود؟ او توسط مقامات مجازات شد در صورتی که به همه کارهایش درست عمل کرده بود. این باعث ایجاد سوال قدیمی می‌شود. آیا ما باید از مقامات خدانشناس اطاعت کنیم و حتی به آن‌ها احترام بگذاریم، به خصوص وقتی که با ما بدرفتاری می‌کنند؟

## ولی امر خدانشناس؟

بسیاری در اعتراض به من گفته اند: «اما جان، من برخی از مقامات بسیار خشن و حتی شرور را می‌شناسم. آیا تو می‌گویی خدا آن‌ها را تعیین می‌کند؟ و بعلاوه، آیا ما باید از آنها اطاعت کنیم؟ آیا استثنایی در این مورد وجود ندارد؟»

درست است. بسیاری از اولیای امور بد اخلاق، ظالم و بی انصاف هستند. در واقع آیات کتاب مقدس پر از آنهاست. ما باید آنچه را کلام خدا بیان می‌کند در نظر داشته باشیم. کلام به ما می‌گوید همه قدرت از طرف خدا است، اما نمی‌گوید که تمام قدرتمندان خدانشناس هستند.

خدا می دانست وقتی از طریق نویسندگان عهد جدید به فرزندان خود دستور می دهد تا تسلیم قدرت شوند، مقامات خداناسناس هم وجود خواهند داشت. در حقیقت، قبلاً همچنین مقاماتی در کتاب مقدس ثبت شده بودند. به فرعون نگاه کنید. او با بسیاری از فرزندان ابراهیم، قوم عهد خدا، بی رحمانه رفتار کرد. قوم آنها را سرکوب کرد، آنها را کتک زد و حتی فرزندان آنها را کشت.

فرعون قدرت خود را از کجا آورد؟ طبق کتاب مقدس، خدا به فرعون گفت، «لیکن به خاطر این تو را تا به حال زنده نگاه داشته‌ام» (خروج ۹: ۱۶). پولس بر این امر را در یکی از رساله‌های خود (رومیان ۹: ۱۷) تأیید کرد و این حقیقت با شهادت دو شاهد ثبت شده است (یوحنا ۸: ۱۷). شکی نیست که خداوند، نه انسانها و نه شیطان، فرعون را در مقام قدرت خود قرار داد. این امر با این جمله که «زامداران فعلی را خدا منصوب کرده است.» (رومیان ۱۳: ۱) ارتباط دارد.

نبوکدنصر، پادشاه بابل را ببینید. او یهودیه را ویران کرد، معبد و بیشتر خانه‌های قوم خدا را غارت کرد. او در نهایت امپراتوری ای داشت که جهان شناخته شده را در بر می‌گرفت. او آنقدر از راههای خدا نافرمانی کرد که در دوره ای از حکومت خود، دیوانه شد و از بشریت رانده شد. او با جانوران صحرایی سکونت داشت و مانند گاو علف می‌خورد. بدنش از شب‌نم صبح خیس بود تا موهایش مانند پرهای عقاب و ناخن‌هایش مانند پنجه‌های مرغ (دانیال. ۴: ۳۳). اما خدا به وضوح در مورد این مرد گفت: «بنده خود نبوکدنصر را از بابل به اینجا می‌آورم و او تخت خود را بر روی همین سنگهایی که تو گذاشته‌ای، قرار خواهند داد و خیمه سلطنت خود را بر فراز آنها خواهد کشید.» (ارمیا . ۴۳: ۱۰). خدا او را «بنده من» نامید زیرا «زامداران فعلی را خدا منصوب کرده است.»

به شائول پادشاه نگاه کنید. من شنیده‌ام که بسیاری از خادمان می‌گویند: «شائول انتخاب مردم بود، اما داوود انتخاب خدا بود» این یک فرض بسیار اشتباه است، و با کلام خدا مطابقت ندارد. اظهارات جاهلانه مانند این می‌تواند به قوم خدا صدمه بزند، زیرا به طرز ظریفی اعلام می‌کنند که برخی از مقامات مشروع را می‌توان توسط انسان تعیین کرد و نه توسط خدا. این به نوبه خود باعث می‌شود که مردم از احترام خودداری کنند، تسلیم برخی از مقام‌های قدرت نشوند و به خود آسیب برسانند. بشنوید که خود خداوند در مورد این رهبر بی ثبات، دیوانه و خداناسناس چه می‌گوید: «متأسفم که شائول را

به پادشاهی برگزیدم، او از من رویگردان شده و از دستورات من نافرمانی کرده است.»  
(اول سموئیل. ۱۵: ۱۱).

توجه کنید که خدا گفت: «شائول را به پادشاهی برگزیدم» نه مردم، بلکه خدا او را تعیین کرد. بار دیگر میبینیم که این با جمله «زامداران فعلی را خدا منصوب کرده است» مرتبط است.

داوود، که تنها فردی است که در کتاب مقدس «مردی در پی قلب خدا» نامیده می‌شود، تحت اختیار شائول قرار گرفت. این امر پس از آن انجام شد که خدا گفت از قرار دادن شائول به عنوان پادشاه پشیمان است. این تصادفی نبود، بلکه برنامه خدا بود. شائول در ابتدا تا زمانی که داوود در خدمت هدف او بود با او به مهربانی و لطف رفتار می‌کرد. اما هنگامی که داوود تهدیدی برای امنیت شائول تلقی می‌شد، شائول از حسادت پرخاشگر شد و به دنبال نابودی داوود بود، در نتیجه داوود مجبور شد برای حفظ زندگی خود در گمنامی فرار کند.

داوود در چهارده سال بعد در غارها، بیابان‌ها، سایر نقاط دور افتاده و حتی در سرزمین‌های بیگانه زندگی می‌کرد. فکرش را بکنید. از سن شانزده تا سی سالگی، داوود نمی‌توانست به خانه اش برود، حتی برای ملاقات. او از اعضای خانواده خود و همه دوستان دوران کودکی تبعید شد. او دیگر نمی‌توانست با بهترین دوست خود، یوناتان، وقت بگذراند، زیرا این امر باعث می‌شد داوود در برابر حمله شائول به زندگی اش آسیب پذیر شود. همه چیزهایی که او در جوانی دوست داشت: همه احساس امنیت، امکانات رفاهی، و مکانهای لذت و سرگرمی دوران کودکی او به مدت چهارده سال از بین رفت، فقط به خاطر رهبری که خدا بر او منصوب کرد. چگونه خدا می‌تواند این کار را با «مرد در پی قلب خود» انجام دهد؟

حتی پس از آنکه خداوند اظهار داشت که از برگزیدن شائول پشیمان است، داوود همچنان احترام گذاشت و خود را تسلیم پادشاه خود کرد. داوود بارها بی گناهی خود را به شائول ثابت کرد، اما شائول پیوسته به دنبال زندگی او بود. پس از چند سال تبعید، داوود فرصتی یافت تا به بدبختی ایجاد شده توسط رهبر خود پایان دهد. در بیابان عین جدی<sup>۲</sup> فرصتی برای کشتن شائول بوجود آمد. پادشاه کامل خلع سلاح شده و لشکرش در



غار عین جدی اردو زدند غافل از اینکه داوود و افرادش در پشت غار پنهان شده بودند. افراد داوود او را تشویق کردند تا شائول را بکشد. آنها حتی از کلام خدا به او برای این کار سوءاستفاده کردند و گفتند: «امروز همان روزی است که خداوند فرمود: من دشمنت را به دستت می‌سپارم و هرچه دلت بخواهد با او بکن!» (اول سموئیل. ۲۴: ۴).

آنها در اصل درخواست می‌کردند: «داوود، پادشاه شائول دیوانه است، او در حال نابود کردن ملت ماست، خانواده‌ها و کاهنان بی گناه را به قتل رسانده است. نبی بزرگ سموئیل تو را به عنوان رهبر بعدی اسرائیل مسح کرده است: خدا این را گفته است. اگر تو اول او را نکشی، او تو را خواهد کشت. این دفاع از خود است، هر دادگاهی این را اثبات می‌کند و تو را بی گناه می‌داند!» این استدلال فوق العاده ای بود و آنها نیازی به ذکر بدیهیات نداشتند: اینکه اتهامات و حملات بی دلیل شائول علیه داوود زندگی را برای او و آنها خراب کرده است.

فشار آنها داوود را متقاعد نکرد، اما به او ایده داد. او با قطع گوشه ای از عبا بی گناهی خود را یکبار برای همیشه به شائول ثابت می‌کرد. اگر شائول مدرکی داشت مبنی بر اینکه داوود می‌توانسته او را بکشد اما خویشتن و مردانش را مهار کرده است، دیگر لازم نبود شائول نگران این باشد که داوود مقام او را تصاحب خواهد کرد و از تعقیب او برای نابودی اش دست برمی‌داشت.

هنگامی که لباس رهبر خود را برید، مطابق آیات قلب او آشفته شده و وجدانش به هم ریخته بود. او پادشاه خود را بی آبرو کرد. چگونه می‌توانست چنین کاری انجام دهد؟ او با قاطعیت به مردانش دستور داد: «صحبت احمقانه را متوقف کنید. ما قصد حمله به شائول را نداریم. او پادشاه من است، و من دعا می‌کنم که خداوند مرا از انجام هرگونه آسیبی به پادشاه برگزیده خود باز دارد» (تفسیر نویسنده از آیات ۶-۷) با این حال، از آنجا که داوود قبلاً به لباس پادشاه آسیب رسانده بود، تصمیم گرفت پیش برود و بی گناهی خود را نشان دهد. او از راه دور به رهبر خود فریاد زد:

و به شائول گفت: «چرا به حرف مردم که می‌گویند من می‌خواهم به تو ضرر برسانم گوش می‌دهی؟ امروز به چشم خود دیدی که حقیقت ندارد، زیرا خداوند در آن غار تو را به دست من داد و حتی بعضی از همراهانم مرا تشویق کردند که تو را بکشم، اما من بر تو رحم کردم و گفتم که هرگز دست

خود را بر آقای خود بلند نمی‌کنم، زیرا که او پادشاه برگزیده خداوند است. ببین، این یک تکه از ردای توست که من آن را بریدم، ولی تو را نکشتم. پس باید بدانی و یقین کنی که من قصد ندارم به تو هیچ آسیبی برسانم. من هیچ گناهی نکرده‌ام، اما تو برای کشتن من در همه جا به دنبال من هستی. خداوند بین من و تو داور باشد. خداوند انتقام مرا از تو بگیرد. من با تو کاری ندارم.

- اول سموئیل ۴۲: ۹ - ۲۱

حتی اگر نیازی برای انتقام وجود داشت، که قطعاً داشت، داوود برای آن به خدا اعتماد کرد. اما در مورد رفتار، او کاری جز احترام گذاشتن به شائول انجام نداد. او حتی مردی را که زندگیش را سیاه کرده بود، «آقای من» خطاب کرد. شائول که از نیکی داوود بسیار شگفت زده شده بود، به او فریاد زد: «تو حق داری و من اشتباه کردم. با اینکه من در مورد تو این همه بدی کردم، تو به من خوبی کردی.» (آیه ۱۷). سپس شائول با مردان خود رفت.

## بزرگترین آزمون احترام داوود

حالا که داوود بی گناهی خود را ثابت کرده بود، ممکن است فکر می‌کنید که شائول او را تنها گذاشت. در مورد این رهبر ظالم اینطور نبود. چندی بعد، شائول شنید که داوود در تپه‌های حخيله<sup>۲</sup> مخفی شده است. پس سه هزار نفر از بهترین جنگجویان اسرائیل را برای شکار و نابودی داوود به آنجا برد.

آیا می‌توانید ویرانی قلب داوود را تصور کنید؟ او کمی قبلتر بی گناهی خود را به شائول ثابت کرد و اکنون شائول به دنبال جان او بود. این شواهد مطمئنی بود بر این که امید داوود واقعی نبود: رهبرش یک قاتل خونسرد بود. این بیشتر خشمگینش کرد؛ من رهبر خود را با بخشیدن زندگی او، هنگامی که می‌توانستم او را در دفاع از خود بکشم، مورد احترام قرار دادم، و این چیزی است که من در ازای احترامی که نشان داده‌ام دریافت می‌کنم؟ خیلی‌ها با تمسخر می‌گفتند: «حالا واقعاً بهای این کار را می‌پردازی!» به زودی داوود فهمید که ارتش شائول از جانب خداوند در خواب عمیقی فرو رفته

است (اول سموئیل ۲۶: ۱۲). او از مردانش خواست که به اردوگاه شائول سری بزنند. ابیشای، برادر کوچک یوآب (آنها برادران خونخواری بودند) به عنوان داوطلب حاضر شد.

بنابراین، داوود و ابیشای شبانه به اردوگاه ارتش شائول رفتند. شائول در وسط اردوگاه در کنار ابنر در خواب بود. سپس ابیشای به داوود گفت: «خداوند امروز دشمن شما را به دست شما داد. حالا اجازه بفرما که او را با نیزه خودش به زمین بکوبم.» (آیه ۸). من فقط می‌توانم داوود را ببینم که در پاسخ خودتردید میکند. او به این فکر می‌کند؛ من می‌توانم در این لحظه به تمام بدبختی‌های خود پایان دهم، نه تنها من، بلکه مردان من و ملت محبوب ما. در اینجا یکی از پیروان من حضور دارد که جز وفاداری در حق من کاری نکرده است و از من می‌خواهد که کار منطقی را انجام دهم، نه تنها برای من، بلکه برای همه کسانی که از من پیروی می‌کنند. این مردان وفادار می‌خواهند دوباره خانواده خود را ببینند. چرا باید به شائول وفادار باشم نه به افرادم؟ شائول به من دروغ گفت؛ او با خائن خواندن من در پیش مردم، شهرت من را ربود. او امتیازات من به عنوان پسر خانواده و شهروند اسرائیل را به سرقت برده است. او زن من را دزدیده! و او را به مرد دیگری داده است (اول سموئیل ۲۵: ۴۴). او تمام دارایی‌های من را گرفته است.

افکارش با صدای کسی که بسیار به او وفادار بوده و زندگی خود را وقف رفاه داوود کرده، یعنی ابیشای، قطع می‌شود. «داوود، چه کار می‌کنی؟ چرا مرددی که به من دستور اعدام این هیولا را بدهی؟»

می‌توانم ابیشای را تصور کنم که می‌گوید: «به من نگو که به انجان ندادن این کار فکر میکنی. بارها و بارها بی‌گناهی خود را ثابت کرده‌ای. غار عین جدی به یاد بیاور؟ جان شائول در دستان تو بود، اما از زندگی اش گذشتی. تو بی‌هیچ شکی وفاداری خود را به او ثابت کردی، اما او همچنان در جستجوی جان توست. این دفاع از خود است؛ در هر دادگاهی قابل دفاع است.»

داوود همچنان پاسخی نمی‌دهد.

اکنون می‌توانم بی‌صبری ابیشایی را ببینم. «داوود، تو توسط نبی بزرگ سموئیل مسح شدی تا پادشاه بعدی اسرائیل باشی. تو کسی هستی که باید مردم ما را از دست این پادشاه شریر نجات دهی. آیا به یاد نمی‌آوری که او با خونسردی هشتاد و پنج کاهن،

زنان و نوزادان کوچکشان را به قتل رسانده است، فقط به این دلیل که آنها به ما نانی برای خوردن دادند؟ (اول سموئیل. ۲۲) او یک قاتل کثیف است!»

سرانجام ابیشای با صدای بلند می‌گوید: «داوود، فکر می‌کنی چرا خدا این ارتش را به خواب عمیق فرو برده است؟ او این کار را کرده تا تو بتوانی ملت ما را از دست این پادشاه شریر نجات دهی!»

داوود توصیه دوست وفادار خود را سنجید. هرچقدر که منطقی به نظر می‌رسید، با توصیه خدا مطابقت نداشت. بنابراین داوود این پیشنهاد، سخنان ابیشای، و همچنین افکار دفاع از خود را کنار گذاشت، و خیلی سختگیرانه گفت: «نه، او را نکش. زیرا خداوند کسی را که دست خود را بر برگزیدهٔ خدا دراز کند، مجازات می‌کند. به خداوند زنده سوگند، که روزی خود خداوند او را هلاک خواهد کرد، یا روز مرگش فرا می‌رسد و یا در جنگ کشته خواهد شد. خدا نکند که من، کسی را که خداوند پادشاه ساخته است، بکشم! ولی یک کار می‌کنم. نیزه‌ای که بالای سرش است و کوزهٔ آبش را برمی‌داریم و از اینجا می‌رویم!» (اول سموئیل ۲۶: ۹ - ۱۱)

داوود جلوی خدمتکار خود را گرفت و هر دو اردوگاه را ترک کردند.

چرا خداوند ارتش را در خوب عمیق فرو برد؟ برای آزمایش قلب داوود. برای اینکه ببیند آیا او به دنبال قلب خدا می‌ماند یا مانند شائول می‌شود و امور را در دستان خود می‌گیرد. آیا با بی احترامی به کسی که از طرف خدا تعیین شده است، به او بی احترامی می‌کند؟ این لحظه ای تعیین کننده در زندگی داوود بود.

داوود پادشاه را گرامی داشت، حتی زمانی که پادشاه تمام تلاش خود را برای بی احترامی داوود به کار گرفته بود. پاداش بیشتر از آن بود که داوود تصور می‌کرد. زیرا ببینید خداوند در مورد این مرد که برای رهبر بی رحم خود ارزش و احترام قائل بود، چه گفت:

بندهٔ خود، داوود را به پادشاهی برگزیدم و او را با روغن مقدّس مسح کردم.  
به او نیرو و توانایی می‌بخشتم و با قدرت خود او را قوّت خواهم بخشید.  
دشمنانش بر او پیروز نخواهند شد و شیران به او صدمه‌ای نخواهند زد.  
دشمنانش را در برابر چشمان او سرکوب می‌کنم، و کسانی را که از او نفرت دارند، هلاک خواهم کرد. محبّت پایدار و وفاداری من با او خواهد بود و

همیشه او را پیروز خواهم نمود. «به ذات اقدس خود قسم خورده‌ام و به او دروغ نمی‌گویم، خاندان او تا به ابد باقی، و پادشاهی او تا زمانی که خورشید می‌تابد، استوار خواهد بود، مانند ماه که شاهد باوفای آسمان است، او همیشه پایدار خواهد بود.»

- مزامیر ۹۸: ۰۲-۴۲، ۵۳-۷۳

داود فرای ظلم و ستم شائول، رتبه ی اقتدار او را دید. او مطابق اصل احترام زندگی کرد؛ اگر کسی را که خدا بر او قرار داده بود، ارج بنهد در حقیقت خود خدا را گرامی داشته است و اگر خدا را گرامی‌بدارد، خداوند نیز او را تکریم خواهد کرد. من می‌گویم آیات قبلی نشان دهنده احترام بی نظیری است که خدا به داوود نشان داد. در واقع، یک پاداش بزرگ!

مدت کوتاهی پس از این حادثه، خداوند شائول را داوری کرد - فلسطینیان او را در جنگ کشتند. هنگامی که داوود خبر مرگ او را شنید، آهنگی عاشقانه برای شائول و یوناتان نوشت و سپس به همه شهروندان یهودیه آموخت که آن را بخوانند. او حتی پس از داوری رهبرش به او احترام گذاشت.

ما فقط چند نمونه آیه را بررسی کرده ایم که به وضوح نشان می‌دهد این خدا است، نه انسان و نه حتی نیروهای شیطانی، که یک انسان را به اقتدار قانونی می‌رساند. در طول تاریخ بشریت، خداوند همه رهبران را تعیین کرده است، چه رفتار آنها خوب باشد چه ظالمانه. رهبر به دلیل خاصی منصوب شده است، هرگز به طور تصادفی منصوب نشده است. اجازه دهید بار دیگر کلام قابل اطمینان خدا را تکرار کنم: «زمامداران فعلی را خدا منصوب کرده است»

در مورد یک رهبر خشن، اقتدار او از جانب خداوند است. با این حال، رفتار ظالمانه از خدا نشأت نگرفته است. رهبر به خدا حساب پس خواهد داد، اما در همان حال، کسانی که تحت حکومت او هستند، مانند داوود آزمایش خواهند شد. اگر آنها احترام بگذارند، پاداش زیادی دریافت خواهند کرد.

اکنون که دیدیم این خداست که همه را در مقام اختیار منصوب می‌کند، در فصل بعد، به بررسی این سوال می‌پردازیم: آیا باید مطیع ولی امر باشیم، حتی اگر خشن یا شرور باشد؟



## ولی امر خشن

در فصل قبل از کتاب مقدس آموختیم که خدا همه مقامات مشروع را تعیین می‌کند، حتی مقامات خشن. چگونه یک خدای خوب می‌تواند افراد بی رحم را به مقام قدرت منصوب کند؟ پاسخ ساده است: خدا آغازگر قدرت است، اما او خالق ظلم نیست. انسان مسئول اعمال ظالمانه خود است، نه خدا. حتماً این حقیقت را به خاطر بسپارید: همه اقتدار از جانب خداست، اما همه اولیای امور خداشناس نیستند.

اکنون باید به سوال قدیمی دیگری بپردازیم. آیا وقتی صاحبان قدرت با ما بد رفتاری می‌کنند، باید تسلیم اقتدار ظالمانه شویم؟ ما می‌توانیم پاسخ را در زندگی داوود ببینیم. مثال او نشان می‌دهد که این اراده خداست که ما تسلیم ولی امر خود باشیم، حتی اگر خدانشناس باشد. اما بگذارید یک قدم به جلوتر برویم. بیایید آن را مستقیماً بشنویم. برای انجام این کار، ما به پطرس رسول روی می‌آوریم:

ای نوکران، مطیع اربابان خود بوده و آنها را احترام کنید، نه تنها نسبت به آنانی که مهربان و با ملاحظه هستند، بلکه همچنین به کسانی که سخت‌گیر و خشن هستند.

- اول پطرس ۲: ۸۱

داشتن رهبران خوب و با ملاحظه برای پیشرفت و رشد ما مهم است. با این حال، پطرس نه تنها به رهبران مهربان و با ملاحظه اشاره می‌کند، بلکه به طور خاص می‌گوید که ما هم چنین باید تسلیم رهبران خشن باشیم.

توجه کنید که او می‌گوید: «با کمال ترس (ترجمه قدیم)». راز آنچه او فرمان می‌دهد در این امر نهفته است. به یاد بیاورید که احترام واقعی از قلب سرچشمه می‌گیرد و برآمده از ترس خداوند است. ما آمریکایی‌ها تمایل داریم به مقامات بگوییم: «شما باید احترام مرا جلب کنید تا بتوانم به شما احترام بگذارم و تسلیم شما شوم.» با این حال، به گفته اشعیا نبی، ترس از خداوند از روی ظاهر یا شایعات قضاوت نمی‌کند بلکه بر اساس عدالت نیکو داوری می‌کند (اشعیا ۱۱: ۳). بنابراین، ترس از خداوند در قلب شخص به رهبرش می‌گوید: من از قدرت شما آگاه هستم و میدانم از خدا سرچشمه می‌گیرد. بنابراین شما در حال حاضر حرمت و احترام من را دارید. شما مجبور نیستید آن را به دست آورید، زیرا من به موقعیت شما احترام می‌گذارم، نه رفتار شما.»

دوباره به پایان فرمان او توجه کنید: «نه تنها به خوب و ملایم، بلکه به خشن» (روزی هنگام تأمل در این آیه، با خودم فکر کردم؛ یک دقیقه صبر کن، خشن؟ شاید نسخه جدید در مورد این کلمه کمی افراط کرده باشد. بگذار به ترجمه یونانی مراجعه کنم.

اولین فرهنگ لغت که به آن مراجعه کردم تایر<sup>۴</sup> بود؛ کلمه یونانی «خشن» را پیدا کردم. او این کلمه را «کج، منحرف، نادرست، بی انصاف و گستاخ» تعریف می‌کند. من از جا پریدم و فکر کردم: این که بدتر است! فکر کردم؛ خوب، شاید او آن را جا انداخته است! من باید به منبع دیگری مراجعه کنم و به امید یافتن آرامش بودم. سپس به W.E. Vine's، یکی دیگر از متخصصان واژه‌های یونانی عهد جدید، مراجعه کردم. او این کلمه را «استادان (رهبران) ظالم یا ناعادل.» تعریف می‌کند.

من به جستجو ادامه دادم. متوجه شدم ترجمه‌های دیگر حتی سخت‌تر از نسخه جدید هستند. نسخه قرن جدید<sup>۵</sup> می‌گوید: «نه تنها کسانی که خوب و مهربان هستند، بلکه کسانی که بی صداقت هستند». نسخه انگلیسی معاصر<sup>۶</sup> اعلام می‌کند، «این کار را نه تنها با کسانی که مهربان و متفکر هستند، بلکه با افراد ظالم نیز انجام دهید». کتاب مقدس استاندارد جدید آمریکایی<sup>۷</sup> از «غیر معقول» استفاده می‌کند.

حال باید پرسیم «آیا خدا کودک آزار است؟» نه، به هیچ عنوان! او بهترین پدر جهان است، او فقط عشق، ندارد؛ او عشق است. بنابراین بیایید پردازش کنیم: پدر آسمانی

---

Thayer's	۴
The New Century Version	۵
The Contemporary English Version	۶
The New American Standard Bible	۷



مهربانم به من، فرزندش، می‌گوید تسلیم یک رهبر خشن، بی رحم، کج، منحرف، مستبد، بی انصاف و ناصادق باشم؟ چرا او نه تنها این را از من می‌خواهد، بلکه به من امر می‌کند؟ دلایل زیادی وجود دارد، اما برای جمع بندی همه ی آنها را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: برای نفع من.

سه مزیت در تکریم این رهبران وجود دارد. اولاً، اگر ناعادلانه رفتار شود، اطاعت ما پرونده ما را در دستان خدا می‌گذارد، او عادلانه قضاوت خواهد کرد (اول پطرس ۲: ۲۱-۲۳)، اگر ما امور را به دست بگیریم، خدا عقب نشینی می‌کند و ما با خودمان تنها می‌مانیم، که موقعیت افتضاحی است. بیشتر اوقات، از آنجا که این امر در مورد اولیای امور است، ما در طرف بازنده معامله ظاهر می‌شویم. در موارد نادر ممکن است در نبرد پیروز شویم، اما زخمی یا ریشه ای در روح ما باقی می‌ماند که شبیه مسیح نیست و در نهایت در دسر یا حتی آلودگی ایجاد می‌کند که بعداً آشکار می‌شود.

ثانیاً، پطرس به ما می‌گوید وقتی در ازای رفتار ناعادلانه احترام یا برکت برمیگردانیم، موارد زیر اتفاق می‌افتد: بدی را با بدی و لعنت را با لعنت تلافی نکنید، بلکه به جای لعنت برکت (احترام) بطلبید، زیرا خدا شما را دعوت کرده است تا برکت نصیبتان گردد. «(۱ پطرس. ۳: ۹ NIV، کلمات داخل پرانتز از نویسنده است).

ما فرا خوانده شده ایم تا با احترام (ارزش گذاری، تسلیم و برکت) به کسانی که نسبت به ما نامهربان هستند رفتار ناعادلانه را با درستی پاسخ دهیم. چرا ما به این امر دعوت شده ایم؟ تا خود را برای دریافت پاداش (برکت) آماده کنیم. بنابراین هنگامی که با شما بدرفتاری می‌شود، به ویژه توسط فردی که دارای اقتدار است، می‌توانید بسیار هیجان زده شوید زیرا برای پاداش خوانده شده اید!

## پاداش ارتقا

می‌خواهم داستانی را که در کتابچه قبلی نوشته ام به اشتراک بگذارم. این یک مثال کلاسیک است که نشان می‌دهد وقتی ما به کسانی که با ما بدرفتاری می‌کنند احترام می‌گذاریم، خداوند چگونه به ما پاداش می‌دهد.

من یک دوست صمیمی به نام آل بریس دارم که شبان است. چند سال پیش، او کلیسایی را در دالاس شبنانی می‌کرد و در یک صبح یکشنبه از کتاب اول پطرس موعظه می‌کرد. هنگامی که آل صحبت خود را تمام کرد، یکی از اعضای کلیسا (من او را برابریان

می‌نامم) با یک سوال فوری به سراغ او رفت. او گفت: «شبان بریس»، من مدیر ارشد یک شرکت بیمه بزرگ هستم. من سالها سخت کار کرده ام و نفر بعدی بودم که رئیس میشد. همه همکارانم می‌دانستند که من محق این ترفیع هستم. من واقعاً لیاقت آن کار را داشتم. اما وقتی موقعیت فراهم شد، شرکت آن سمت را به مرد دیگری داد. »

شبان آل پرسید: «چرا چنین شد؟»

«زیرا مرد دیگر سفید پوست است و من سیاه پوست. شبان، این تبعیض است. و من مطمئنم که می‌توانم آن را ثابت کنم. در واقع، من آماده بودم تا از هفته آینده اقدامات قانونی را آغاز کنم. اما حالا شما این پیام را صبح امروز موعظه کردید و مرا به هم ریختید!»

«شبان برایش به برپایان نگاه کرد و گفت:» آیا می‌خواهی به روش خدا این کار را انجام دهی یا می‌خواهی به روش خودت این کار را انجام دهی؟»

برپایان بدون تردید پاسخ داد: «شبان، خدا را با تمام وجود دوست دارم. من می‌خواهم این کار را به روش او انجام دهم. به همین دلیل من اینجا با شما صحبت می‌کنم. می‌شود لطفاً با من دعا کنید؟»

آل پاسخ داد: «بله»، و آنها سر خود را خم کردند و پرونده او را به دست خدای پدر سپردند که به درستی قضاوت می‌کند.

صبح روز بعد برپایان به سر کار رفت و قصد داشت اولین کسی باشد که به این همکار که ارتقاء یافته بود، احترام بگذارد. او به دفتر آن مرد رفت، دستش را دراز کرد و با لبخندی بزرگ گفت: «من می‌خواهم ترفیع شما را تبریک بگویم و فقط می‌خواهم بدانید که من بهترین عضو تیم شما خواهم بود.» می‌توانید تصور کنید که این کار چقدر باعث ناراحتی آن مرد دیگر شد، زیرا او نیز می‌دانست که ارتقا به شخص اشتباهی رسیده است. اگر رویدادها به آن روال پیش نمی‌رفتند، الان برپایان رئیس او بود و پشت آن میز نشسته بود.

چند هفته گذشت و هیچ اتفاقی نیفتاد. شما باید درک کنید-اغلب اینطور است. داوری یا نجات خدا فرا می‌رسد، اما اغلب دیرتر از آن چیزی است که ما ترجیح می‌دهیم! اما برپایان بر اینکه چگونه به او ظلم شده است تمرکز نکرد. بلکه او مسیر احترام را انتخاب کرد. وی به وظایف خود به بهترین شکل ادامه داد.

یک روز برپایان از رقیبی که یک شرکت بیمه بین المللی بسیار بزرگ بود و شعبه ای

در دالاس داشت تماسی دریافت کرد. مرد آن طرف خط گفت: «ما نحوه برخورد شما با مشتریان مشترک را مشاهده کرده ایم. ما بسیار تحت تأثیر قرار گرفته ایم. آیا علاقه مند هستید که برای ما کار کنید؟»

برایان نیازی به تفکر طولانی مدت در این مورد نداشت. او گفت: «نه، علاقه ای ندارم.» «من نمی‌خواهم شغل خود را تغییر دهم. من سالها در این شرکت بودم. من دارای مزایای زیاد و گروه خوبی از مشتریان هستم. مشتریان و همکاران من شهرت و شخصیت من را می‌دانند. من در شرایط خوبی هستم و واقعاً تغییر را دوست ندارم. متشکرم، اما حقیقتاً علاقه ای ندارم.»

مرد شرکت دیگر اصرار کرد. «لطفاً، فقط برای یک وعده ناهار با ما ملاقات کنید تا بتوانیم با شما صحبت کنیم.»

برایان این بار مستحکم‌تر گفت: «به شما می‌گویم که وقت خود را تلف می‌کنید. من علاقه ای ندارم.»

این تقریباً شبیه این بود که مرد دیگر مشکل شنوایی داشته باشد. «اوه، بیا! فقط یک ناهار با ما باش؟»

برایان تقریباً ناامید گفت: «بسیار خوب، من با شما ملاقات می‌کنم.» ساعت مشخص شد و روز ناهار فرا رسید. برایان و دیگران سلام کردند و غذای خود را سفارش دادند. یکی از مدیران شرکت بیمه بزرگ گفت: «برایان، ما شما را تماشا کرده ایم و از نحوه مدیریت حساب‌های شما بسیار تحت تأثیر قرار گرفته ایم. افراد ما گفته اند که ما دوست داریم برایان برای ما کار کند.»

برایان سر تکان داد. «من قبلاً تلفنی به شما گفتم. شما دارید وقت خود را هدر می‌دهید. من نمی‌خواهم شغلم را تغییر دهم. من ثبات را دوست دارم. من مزایای فوق العاده ای دارم. من خیلی برای شرکت خود مایه گذاشته ام. نمی‌خواهم این کار را انجام دهم.»

«بسیار خوب، برایان، ما متوجه حرف‌هایتان هستیم. اما این چیزی است که ما می‌خواهیم شما انجام دهید. به خانه بروید و با همسرتان صحبت کنید. شما دو نفر مقدار حقوق سالانه ای که می‌خواهید به شما بپردازیم را مشخص کنید و سپس بیاید ملاقات کنیم. یک هفته دیگر به اینجا برگردید تا در مورد آن صحبت کنیم.»

برایان تقریباً بر خلاف قضاوت منطقی خودش، آهی کشید و گفت: «خوب، بسیار خوب.»

او به خانه رفت. او واقعاً هیچ یک از این حرف‌ها را جدی نگرفته بود. او حتی آن شب، و تا قبل از ناهار بعدی چیز زیادی به همسرش نگفت. برایان در حال استراحت با همسرش بود و سرانجام گفت: «من واقعاً نمی‌خواهم شغل خود را تغییر دهم. آنها می‌خواستند ما میزان حقوق را مشخص کنیم. من واقعاً از این کار خسته شده‌ام، بنابراین این کاری است که انجام خواهم داد. آنها را در مورد تعیین دستمزد پشیمان می‌کنم و فقط کاری مضحک انجام می‌دهم. من به آنها می‌گویم حقوقی می‌خواهم که سه برابر دستمزد الانم باشد! آنها من را از رستوران با خنده به بیرون راهنمایی می‌کنند و این بحث به سرعت تمام می‌شود.»

او نامه کوتاهی نوشت و عدد دستمزد را که سه برابر دستمزد فعلی او بود درج کرد. به خاطر داشته باشید که او در شرکت خود بسیار بالا رفته بود. نام بردن از این رقم بالا مضحک به نظر می‌رسید.

روز بعد برایان به ناهار رفت. پس از سفارش غذا، مدیر شرکت بیمه از برایان پرسید که آیا او حقوق را مشخص کرده است.

برایان گفت: «بله» و برای بیرون آوردن نامه دست در جیب کتش کرد، اما مرد دیگر جلوی او را گرفت. «نه، نه. ما واقعاً نمی‌خواهیم ببینیم که می‌خواهید به شما چه چیزی بپردازیم. ما ابتدا می‌خواهیم به شما نشان دهیم که، ما، می‌خواهیم به شما چه چیزی بپردازیم!»

مرد نامه ای را روی میز ناهار گذاشت. برایان آن را برداشت و پس از خواندن چند خط تقریباً بیهوش شد. عددی که آنها پیشنهاد می‌کردند چهار برابر دستمزد بود. برایان چنان مات و مبهوت بود که نمی‌دانست چه بگوید. او فقط آنجا نشسته بود و به نامه خیره شده بود. با این حال، مردان شرکت بیمه دیگر سکوت او را درک نکرده و به این نتیجه رسیدند که شاید پیشنهاد آنها به اندازه کافی بالا نبود. بنابراین آنها پیشنهاد حقوق خود را افزایش دادند و مزایای بیشتری به آن اضافه کردند!

در نهایت، برایان آرامش خود را به دست آورد و گفت: «آقایان، من مسیحی هستم، بنابراین می‌خواهم این پیشنهاد را به خانه ببرم تا بتوانم در مورد آن با همسرم دعا کنم. بعداً برمی‌گردم!»

«دیگران گفتند: «مطمئناً، وقت دارید.» برایان به خانه رفت و به همسرش خبر داد. هر دو دعا کردند و روح خدا با هر دوی آنها صحبت کرد. خداوند گفت: «پسرم، تو

پرونده ات را در دستان من گذاشتی. من تأیید می‌کنم که این ارتقاء من است. بگیر! اکنون، سالها بعد، برایان دیگر در دالاس زندگی نمی‌کند. او یکی از مدیران ارشد آن شرکت بیمه بزرگ در مقر بین‌المللی در ویرجینیا است. این شرکت باعث کوچک دیده شدن شرکتی که برایان قبلاً در آن کار می‌کرد و ارتقاء شایسته اش را دریافت نکرد، می‌شود.

حال، از این چه نتیجه ای می‌گیریم؟ مطمئناً برایان می‌توانست دفاع کند و حتی انتقام خود را بگیرد. او یک پرونده قانونی داشت. او حقوقی داشت که می‌توانست بر آن اصرار داشته باشد. او مورد بی‌احترامی و بدرفتاری قرار گرفت و احتمالاً می‌توانست در این پرونده برنده شود اما اگر او در این پرونده پیروز می‌شد، در حال حاضر در جایی که هست نبود. او برکتی را که برای آن آماده شده بود از دست می‌داد! او انتخاب کرد که به صاحبان اقتدار و مافوق‌های خود احترام بگذارد، حتی اگر با او بدرفتاری شود. او تصمیم گرفت انتقام نگیرد و پرونده خود را به دست خدا سپرد، که او را برای پاداش کامل آماده کرده بود!

## تسلیم در مقایسه با اطاعت

سومین دلیلی که ما را ملزم به تسلیم در برابر مقامات خشن می‌کند این است که وقتی به جای این که خود را اثبات کنیم به خدا اعتماد می‌کنیم، شخصیت خدایی در درون ما شکل می‌گیرد. پطرس ادامه می‌دهد: «پس چون مسیح متحمل درد و رنجهای جسمانی شد، شما نیز باید خود را برای همین کار آماده سازید. زیرا کسی که درد و رنج کشیده است، دیگر گرفتار گناه نمی‌شود» (اول پطرس ۴: ۱).

در متن این نامه، رنج مسیح بدرفتاری مقامات است. ما باید با همین ذهنیت خود را مسلح کنیم. چرا؟ ما فرا خوانده شده ایم تا اقتدار را حتی زمانی که با ما بدرفتاری می‌کند، گرامی‌بداریم.

پطرس می‌گوید که اگر این کار را انجام دهیم، از گناه دست بر می‌داریم. به عبارت دیگر به بلوغ روحانی می‌رسیم. پولس این را با نوشتن این جمله تأیید می‌کند: «بلکه در زحمات خود نیز شاد هستیم. زیرا می‌دانیم که زحمت، بردباری را ایجاد می‌کند و بردباری موجب می‌شود که مورد قبول خدا شویم و این امر امید را می‌آفریند.» (رومیان ۵: ۳-۴). وقتی شخصیتی قدرتمند در ما شکل می‌گیرد، احترام به کسانی که به نحوی

شایسته احترام نیستند، آسان‌تر می‌شود. ما در حال حاضر در میزان بیشتری از ترس خداوند قدم می‌زنیم، که به نوبه خود پاداش‌های بیشتری برای ما به همراه خواهد داشت. اکنون بیایید در مورد آنچه که در مورد آن بحث کرده ایم با آیات کلام خدا تعادل ایجاد کنیم. کتاب مقدس به ما دستور می‌دهد که بدون قید و شرط تسلیم اولیای امور باشیم. با این حال، به ما نمی‌آموزد که بدون قید و شرط از مقامات اطاعت کنیم.

بین تسلیم شدن و اطاعت کردن تفاوت وجود دارد. تسلیم با نگرش ما سروکار دارد، در حالی که اطاعت به اعمال ما مربوط می‌شود. به همین دلیل است که به ما می‌گویند: «اگر از من اطاعت کنید از ثمرات زمین خواهید خورد.» (اشعیا. ۱: ۱۹). به یاد می‌آورم که یک بار توسط روح القدس اصلاح شدم. به دلیل این که اوضاع خوب پیش نمی‌رفت، دلسرد شدم. به مدت شش ماه، من در کلیسای خود از خدا چیزی دریافت نکرده بودم. پیامهای شبان، مرا (از لحاظ روحانی) سیر نمی‌کرد. در دعا، خداوند به این آیه اشاره کرد و به من گفت این دلیل دریافت نکردن من است.

من در مقابل گفتم: «من مطیع هستم! هر کاری که شبان و اطرافیانم به من می‌گویند انجام می‌دهم!»

روح القدس به سرعت پاسخ داد: «من نگفتم اگر مطیع باشید از ثمرات زمین خواهید خورد؛ بلکه گفتم، اگر «خواهش داشته و اطاعت نمایید» (ترجمه قدیم)، از ثمرات زمین خواهید خورد. اطاعت با اعمال شما سروکار دارد؛ خواهش با نگرش شما سروکار دارد. و نگرش شما متعفن است!»

ناگهان متوجه شدم که نگرش قلبی من چقدر مهم است. باز هم می‌گویم، به یاد داشته باشید که اینجا موضوع ترس خداوند است و احترام خروجی ترس مقدس است. ما دوباره این را در عهد جدید می‌بینیم. پولس می‌گوید: «از رهبران خود اطاعت و پیروی کنید، زیرا آنان پاسداران جانهای شما هستند و در برابر خدا مسئولند. طوری رفتار کنید که آنها از خدمات خود راضی و خشنود باشند و نه ناراحت، چون در آن صورت نفعی عاید شما نخواهد شد.» (عبرانیان ۱۳: ۱۷) توجه داشته باشید که او به طور خاص می‌گوید که ما باید اطاعت کنیم و تسلیم فرمانروایان خود باشیم. اطاعت با اعمال ما سروکار دارد؛ تسلیم با نگرش ما نسبت به اقتدار سروکار دارد. باز هم توجه داشته باشید که اگر به کسانی که مافوق ما هستند احترام نگذاریم، برای ما بی‌ثمر است، نه برای رهبر. ما پاداش خود را از دست می‌دهیم.

همانطور که قبلاً نیز بیان شد، کتاب مقدس تسلیم بدون قید و شرط به اقتدار را آموزش می‌دهد اما اطاعت بی قید و شرط را نمی‌آموزد. فقط یک بار-دوباره می‌گویم، یک بار-کتاب مقدس به ما می‌گوید از یک مقام اطاعت نکنیم و آن زمانی است که مقامی به ما بگوید گناه کنیم (کاری خلاف کلام مکتوب خدا انجام دهید).

مثالهای زیادی در کلام در این مورد وجود دارد. ما در اینجا فقط یکی را بررسی خواهیم کرد. نبوکدنصر، پادشاه بابل، فرمان داد که همه مردم هنگام شنیدن صدای آلات موسیقی، به یک تمثال طلایی تعظیم کرده و آن را پرستش کنند. این فرمان برای کسانی که امتناع می‌کردند، عواقبی داشت. آنها را به کوره می‌انداختند.

آن زمان سه جوان یهودی به نامهای شدراک، میشک و عبدنقو در پادشاهی او بودند. پادشاه از این افراد به عنوان اشخاصی با استعداد و خردمند استقبال می‌کرد. با این حال، این سه مرد از خدا می‌ترسیدند، و فرمان رهبر آنها مستقیماً دومین حکمی را که خداوند در تورات به موسی داده بود نقض می‌کرد.

این سه مرد عمداً از فرمان پادشاه اطاعت نکردند. این تنها زمانی بود که نافرمانی آنها مورد توجه پادشاه نبوکدنصر قرار گرفت. او از اقدامات آنها خشمگین شد و آنها را برای بازجویی نزد وی آورد. به پاسخ آنها گوش دهید: «پادشاهها، ما از خود دفاع نمی‌کنیم. اما خدایی که ما او را پرستش می‌کنیم، قادر است که ما را از کوره آتش و از دست تو نجات دهد که نجات هم خواهد داد. اما اگر او هم ما را نجات ندهد، ای پادشاه بدان که ما خدای تو را پرستش خواهیم کرد و در مقابل مجسمه طلایی که تو نصب کرده‌ای، سجده خواهیم نمود.» (دانیال. ۳: ۱۶-۱۸)

آنها در اطاعت از فرمان خدا محکم ایستادند، اما با احترام با پادشاه صحبت کردند. آنها او را با عنوان «ی پادشاه» خطاب کردند. آنها نگفتند: «ای سگ مستبد پادشاه، ما هرگز آنچه را که تو می‌گویی انجام نمی‌دهیم!» صحبت کردن با این شیوه بی احترامی به خدا بود، زیرا خدا او را به رهبری منصوب کرده بود. ما باید تسلیم اقتدار باشیم (احترام بگذاریم)، حتی زمانی که باید از فرمان آنها سرپیچی کنیم.

شدراک، میشک و عبدنقو به خدا و پادشاه احترام گذاشتند. اول، آنها با امتناع از گناه خدا را گرامی داشتند، حتی زمانی که می‌دانستند با کوره ای وحشتناک روبرو خواهند شد. دوم، آنها پادشاه را با تسلیم شدن در برابر مقام او و صحبت محترمانه با او حتی زمانی که با نفرت با آنها صحبت می‌کرد، مورد احترام قرار دادند. آنها به نوبه

خود او را به هیچ وجه مورد تمسخر، اسهزا یا تهدید قرار ندادند. آنها بر اساس اصل احترام زندگی کردند. پاداش آنها هم عالی و هم کامل بود، اگرچه مطمئناً در ابتدا به این شکل به نظر نمی‌رسید.

پادشاه فوراً دستور داد آنها را به داخل کوره پرتاب کنند. در واقع، او به قدری از آنها عصبانی بود، فرمان داد کوره هفت برابر دمای معمولی خود داغ شود. او سپس به مردان شجاع و نیرومندی که در ارتش او بودند دستور داد که این سه مرد یهودی را گرفته، آنها را در لباس خود بسته و در کوره بیاندازند.

کوره آنقدر داغ بود که نظامیانی که آنها را به ورودی آن آورده بودند کشت. سپس می‌خوانیم:

اما آن سه نفر درحالی که محکم بسته شده بودند، به وسط آتش سوزان افتادند. ناگهان نبوکدنصر با تعجب و شتاب از جای خود برخاست و از مشاورانش پرسید: «مگر ما سه نفر را نبستیم و در وسط آتش نیانداختیم؟» آنها جواب دادند: «بله قربان، همین‌طور است.» پادشاه گفت: «پس چرا من حال چهار نفر می‌بینم که در میان آتش قدم می‌زنند و آسیبی هم به آنها نرسیده است و نفر چهارم شبیه پسر خدایان است.» پس نبوکدنصر به نزدیک دهانه کوره آتش رفت و با صدای بلندی گفت: «ای شدرک، میشک و عبدنغو، ای بندگان خدای متعال بیرون بیایید!» آنها از میان آتش بیرون آمدند. تمام شاهزادگان، فرمانداران، وزیران، سرداران و همه درباریان جمع شدند و آن سه نفر را دیدند که آتش به آنها آسیبی نرسانیده، مویی هم از سر آنها نسوخته، لباسهایشان آتش نگرفته بود و حتی بوی آتش و سوختگی هم از آنها نمی‌آمد.

- دانیال ۳: ۳۲-۷۲

این سه مرد نه تنها از رنج وحشتناک آتش فرار کردند، بلکه یک همراه آسمانی به آنها پیوست. آنها را در بند انداختند، اما آزادانه در کوره راه رفتند. طناب‌های آنها سوزانده شد، اما لباس‌های آنها دست نخورده بود. هنگامی که آنها بیرون آمدند، حتی بوی آتش نیز روی آنها نبود. پاداش آنها پس از بیرون آمدن آشکار شد. ما می‌خوانیم:

آنگاه پادشاه، شدرک، میشک و عبدنغو را به مقامهای بالاتری در استان بابل منصوب کرد.



- دانیال ۳: ۰۳ -

ترفیع گرفتند! هنگامی که کسی از مقامات ما با ما بدرفتاری می‌کند، اگر ما به او احترام بگذاریم، پاداش خواهیم گرفت، درست مانند مدیر بیمه یا سه جوان یهودی که در مورد آنها خواندیم. این یک قانون روحانی است: با احترام به کسانی که خدا بر ما تعیین کرده است، ما به او احترام می‌گذاریم. به نوبه خود، خدا ما را تکریم خواهد کرد و هنگامی که فراتر از شرایط ببینیم و بر این قانون روحانی تمرکز کنیم، هرگز ناامید نخواهیم شد. به همین دلیل پطرس در ادامه می‌نویسد: «پس اگر شما به انجام آنچه نیکوست اشتیاق دارید، چه کسی به شما آسیبی خواهد رسانید؟» (اول پطرس. ۳: ۱۳). به عبارت دیگر، وقتی اصل احترام را در اعماق قلب خود بدست آورید، چه کسی می‌تواند کاری با شما انجام دهد؟ اگر بدرفتاری را به نیکویی پاسخ دهید، هرگونه بدرفتاری، به ویژه از سوی کسانی که بر شما قدرت دارند، فقط شما را برای ترفیع یا پاداش آماده می‌کند. بنابراین این چیزی است که ما باید بپرسیم: چند پاداش یا ارتقاء را از دست داده ایم زیرا در اصل احترام حرکت نکرده ایم.



## احترام به رهبران مدنی

زیرا فرمانروایان باعث وحشت نیکوکاران نیستند، بلکه بدکاران باید از آنها بترسند. آیا می‌خواهی از زمامداران ترسی نداشته باشی؟ در این صورت نیکی کن و او تو را خواهد ستود. چونکه او خادم خداست و برای خیریت تو کار می‌کند. اما اگر کار نادرست انجام دهی از او هراسان باش، زیرا او بی‌سبب صاحب شمشیر نیست، بلکه خادم خداست تا غضب خدا را در مورد خطاکارن اجرا نماید. بنابراین باید از صاحبان قدرت اطاعت کنید، نه تنها به سبب غضب خدا، بلکه به خاطر آسایش وجدان خود نیز و به همین سبب است که شما مالیات می‌پردازید زیرا اولیای امور، خادمان خدا هستند و به این دلیل مشغول انجام وظایف خود می‌باشند. پس دین خود را نسبت به همه ادا کنید: مالیات را به مستحق مالیات و عوارض را به مأمور وصول عوارض بپردازید و آن کسی را که سزاوار احترام است، احترام کنید و صاحبان عزت را عزیز بدارید.

- رومیان ۳۱: ۳-۷

توجه داشته باشید که در آیات فوق مقامات مدنی «خادمان خدا» نامیده می‌شوند، و ما موظفیم برای آنها تکریم و احترام لازم را قائل شویم. همچنین توجه داشته باشید، پولس بر همه آنها تأکید می‌کند، نه فقط برخی از آنها. من هر بار که یک پلیس، آتش نشان، نماینده شورا، شهردار، قانونگذار ایالتی، فرماندار، قاضی، نماینده کنگره،

سناتور یا شخص دیگری را در شاخه ای از دولت می بینم این احساس قوی را در قلبم پیدا می کنم. وقتی به شهر، ایالت یا دفاتر فدرال می روم، حرمت و احترام در من ایجاد می شود. من آموخته ام که این ترس از خداوند در قلب من است.

چندی پیش عجله داشتم که به جلسه مهم کارکنان بروم. سال تحصیلی در آن هفته شروع شده بود، دو ماه و نیم قبل در تعطیلات تابستانی، توانستم سی و پنج مایل در ساعت در محله مان رانندگی کنم. با این حال، وقتی مدرسه در باز است، سرعت مجاز در ساعات خاصی به بیست مایل در ساعت کاهش می یابد. در عجله برای رسیدن به جلسه. من متوجه چراغ چشمک زن خطر در مورد محدوده سرعت کم نشده و با سرعت ۳۱ مایل در ساعت حرکت کردم. دیدم پلیس سوار بر موتورسیکلتش که در بوته ها پنهان شده بود چراغ های چشمک زن خود را روشن کرد و بلافاصله کنار رفتم.

او مانند بسیاری از افسران هنگام درخواست گواهینامه رانندگی و کارت بیمه جدی و محکم بود. من احترام گذاشتم و آگاهی کامل خود را در مورد اینکه چرا او مرا کنار کشید، پذیرفتم و متاسف بودم. مادر مورد تخلف من بیشتر گفت و گوی کردیم. او سپس اظهار داشت که اکثر مردم وقتی آنها را کنار می کشد، شکایت می کنند، بهانه می گیرند و دست و پا می زنند.

من پاسخ دادم، «آقا، من خطا کار هستم.»

او گفت که جریمه رانندگی با این سرعت در منطقه مدرسه ۲۲۰ دلار است. اما در کمال تعجب، مجوز و کارت بیمه ام را پس داد و گفت: «روز خوبی داشته باشید» و شروع به راه رفتن به سمت موتورش کرد.

من شوکه شده بودم. دوباره صدایش کردم: «نمی خواهی مرا جریمه کنی؟» او فقط لبخند زد و با دست تکان داد. با احساس رحمت فوق العاده ای دور شدم. این که بگویم سپاسگزارم کم است.

این همیشه اتفاق نیفتاده است. من چندین جریمه در طول این سالها دریافت کرده ام، حتی وقتی با افسران با همان احترام رفتار می کنم. من یک حادثه خاص را به یاد می آورم که با یک کارمند جدید به فرودگاه می رفتم. از سرعت مجاز خارج شدم و دوباره در محله خودم پلیس مرا متوقف کرد. دستیارم فکر می کرد که به من لطف میکند و قبل از اینکه پلیس به ماشین ما برسد، نامی ناشایست و اظهار نظر تحقیرآمیزی علیه پلیس بیان کرد. او از پلیس ناراحت بود زیرا من چند کیلومتر در ساعت بیش از حد

مجاز حرکت می‌کردم. مأموران دیگر ممکن است از این تخلف بگذرند. باز هم، من با این پلیس مهربان و محترم برخورد کردم، اما او به اندازه فردی که در بالا توضیح دادم خوب و نرم نبود. او سختگیر بود و برگه ای را برای جریمه کامل به من داد. من عمداً منتظر ماندم تا اینکه قبض را به من داد و گفت: «متاسفم، آقا، برای کاری که انجام داده ام؛ می‌دانم که من خطا کار هستم. متشکرم که وظیفه خود را انجام دادید و به جامعه ما خدمت کردید.» (می‌دانستم که هنگامی که جریمه در کامپیوتر دستی او ثبت شود، راه برگشتی وجود ندارد.)

رفتار پلیس تغییر کرد و تن صدایش آرام شد. وقتی احترام من را برای اقتدارش دید، نرم شد. او حالا طوری رفتار می‌کرد که انگار می‌خواهد جریمه را پس بگیرد، اما هر دو می‌دانستیم که نمی‌تواند. من می‌خواستم این مردی را که طبق کتاب رومیان به عنوان خدمتگزار خدا می‌دیدم، برکت دهم. مکالمه ما با یک گفتگوی دوستانه به پایان رسید. هنگامی که افسر ما را رها کرد، من به کارمندم گفتم: «اگر فکر میکردی که با بی احترامی به افسر پلیس نزد من ارزش خواهی یافت، برعکس عمل کردی.» سپس به او آموزش دادم.

طولی نکشید که متوجه شد تربیت او چنین دیدگاه محترمانه ای را در مورد پلیس ایجاد نمی‌کند و نگرش او، که او فکر می‌کرد طبیعی است، کاملاً برخلاف آنچه است که کلام خدا در مورد مقامات مدنی به ما دستور می‌دهد. او پس از آن حادثه اصل احترام به مقامات مدنی را آموخت.

## پاداش ولی امر مدنی

اجازه دهید شهادتی را با شما در میان بگذارم که جنبه پاداش احترام به مقامات مدنی را نشان می‌دهد، من سفر کردن را در اواخر دهه ۱۹۵۰ آغاز کردم. در سالهای اولیه سفرم، چند بار برای کلیسایی در باختر میانه صحبت کردم. آنها تقریباً صد و پنجاه نفر بودند و راکد بودند. سال به سال می‌رفتم، اما آنها فقط در یک نقطه حرکت می‌کردند. سرانجام دیگر رفتن را متوقف کردم. چند سال بعد، دعوت نامه ای برای کنفرانس سالانه آنها دریافت کردم (چیزی که قبلاً نداشتند). متوجه شدم که برخی از سخنرانان معروف تأیید شده اند و آنها به ما اطلاع دادند که حضور آنها بیش از هشتصد نفر خواهد بود. حداقل بگویم، تعجب کردم.

کنجکاوای شروع شد. بعد از دعا، به دستیار خود گفتم که جلسه را بپذیرد. دوباره به شهر آنها سفر کردم و وقتی وارد پارکینگ ساختمان جدید آنها شدم، بلافاصله متوجه شدم که با اتومبیل پر شده است. به محض ورود به سالن آنها، من از این واقعیت که بیش از هشت تا نهمصد نفر جمعیت داشت متاثر شدم، حضور خدا بسیار قوی‌تر از آن چیزی بود که قبلاً در این کلیسا تجربه کرده بودم، و ما جلسه ای عالی داشتیم.

بعد از جلسه. من با شبان تنها بودم و پرسیدم، «چه اتفاقی افتاد؟ شما سالها راکد بودید- چگونه کلیسا به این سرعت رشد کرد؟ من فقط سه سال است که دور هستم.» بدون تردید نقطه عطف را به من گفت. او گفت: «جان، من از شنیدن شکایت مردم از پرداخت مالیات خود و اینکه رهبران مدنی ما چقدر اشتباه می‌کردند، خسته شده بودم، مجبور شدم در این مورد کاری انجام دهم. بنابراین من آن را به دعا بردم و خدا به من ایده ای داد.»

او به نزد مسئولین شهر رفت و در مورد بیشترین نیاز آنها پرسید. آنها با او در میان گذاشتند که آتش‌نشانی آنها به ماسک‌های خاصی نیاز دارد تا آتش‌نشانان بتوانند در دود ببینند. بیشتر مرگ و میرهای ناشی از آتش‌سوزی ناشی از استنشاق دود است تا سوختن. مشکل آتش‌نشان‌ها اغلب این است که دود آنقدر غلیظ است که نمی‌توانند با کسی که فقط چند پا جلوتر از آنها قرار دارد، ارتباط داشته باشند. این ماسک‌های خاص آنها را قادر می‌سازد تا به راحتی قربانیان را ببینند و به سرعت عملیات نجات را به پایان برسانند. این بزرگترین نیاز شهر بود، اما مطابق با بودجه آنها نبود. فقط یک ماسک بیست و پنج هزار دلار هزینه داشت.

صبح روز یکشنبه، شبان رفت و از فصل سیزدهم رومیان موعظه کرد. در عشق، جماعت خود را به دلیل شکایت از مقامات شهر تصحیح کرد.

او به افراد خود گفت که آنها خادمان خدا هستند و ایمانداران نمی‌توانند با نپرداختن مالیات و بی احترامی به رهبران مدنی برکت پیدا کنند. او آیات زیادی را در این زمینه مطرح کرد، و نیاز اساسی شهر را ماسک آتش‌نشان‌ها دانست و اعلام کرد که هر پیشنهاد ویژه ای را برای کمک هزینه خرید ماسک دریافت می‌کند. او به جماعت خود گفت که این راه خوبی برای احترام به کسانی است که خداوند آنها را برای خدمت به آنها در مقام مدنی منصوب کرده است.

کلیسا با توبه از نگرش خود، بیست و پنج هزار دلار را به عنوان هدیه داد. شبان با

شهردار تماس گرفت و پرسید آیا می‌تواند رهبران شهر را در آن هفته جمع کند، زیرا کلیسای او قرار است پول خرید ماسک را به آنها بدهد. با ورود به سالن شهر، شبان و رهبرانش از این که تعداد زیادی از مقامات و کارگران در این سخنرانی شرکت کردند تا شاهد این حرکت شگفت‌انگیز احترام باشند، شگفت زده شدند.

او قبل از ارائه چک، رومیان ۱۳ را مطالعه کرد و نحوه قدردانی اعضای کلیسای خود از مقامات و کارگران شهر را بیان کرد و آنها را به عنوان خدمتگزار خدا در نظر گرفت. مردم از همه آنها برای محافظت و خدمت به مردم جامعه تشکر کردند. آنها از احترام و سخاوت کلیسا غرق شادی شده بودند. (اغلب ما از طریق اعطای مالی به احترام می‌پردازیم. به یاد بیاورید، احترام ارزش دارد، ما منابع مالی خود را بر اساس ارزش خود اولویت بندی می‌کنیم.)

سپس شبان به من گفت: «چند ماه بعد، ما مراسم وقفی در ساختمان جدید خود را برگزار کردیم. از کارکنان شهر و مقاماتی که شرکت کردند، بسیاری نجات یافتند و تصمیم گرفتند که در کلیسای ما شرکت کنند. این چیزی است که این درهای جامعه را به روی ما باز کرد»

ما باید به یاد داشته باشیم، عیسی گفت: «هرکس نبی را به خاطر اینکه نبی است بپذیرد (احترام بگذارد)، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد» او به طور خاص از اقتدار کلیسا صحبت کرد، اما به یاد داشته باشید که قوانین روحانی در مورد اقتدار اغلب همه ی مرزها را در تمام زمینه‌های اقتدار در بر می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت: «کسی که از مقامات مدنی به خاطر اینکه اولیای امور مدنی هستند تجلیل می‌کند، پاداش مقامات مدنی را دریافت می‌کند»

پاداش آنها چیست؟ پاسخ رهگشایی در جامعه است. آنها دروازه بانان طبیعی جوامع، شهرها، ایالت‌ها و ملل هستند؛ این از سمت خداست. اگر همه کلیساها به جای انتقاد از رهبران دولتی خود و تلاش برای خروج از پرداخت مالیات، متحد شوند، چند جامعه و ملت می‌تواند برای ورود انجیل آماده شود؟

## تغییری اساسی

من دوست خوبی به نام دنی دارم. او قبلاً یک کلیسای بزرگ را در آدلاید استرالیای جنوبی می‌کرد (او کلیسا را به یک رهبر خارق‌العاده واگذار کرده است و اکنون سفر

می‌کند و رهبران جوان می‌سازد). اولین باری که در کنفرانس وی خدمت کردم، او داستان قابل توجهی را با من در میان گذاشت. او جلوی کلیسای خود حاضر شد و تمایل خود را برای تجلیل از کسانی که در شهرش کار می‌کردند و برای خدمت و حفاظت تلاش می‌کردند، بیان کرد. پس از اندیشه و دعای قابل توجه، وی احساس کرد که بیشترین نیاز در سیستم دبیرستان عمومی آنها وجود دارد. بنابراین، او فرسوده‌ترین دبیرستان شهر را پیدا کرد. ساختمان و محوطه کاملاً آشفته بود. او به رهبران نزدیک شد و پرسید که آیا کلیسای آنها می‌تواند برای یک شنبه به آنجا برود و یک «تغییر اساسی» ایجاد کند. آنها با خوشحالی پذیرفتند.

او مقابل کلیسا رفت و دیدگاه احترام به شهر را به اشتراک گذاشت. او از همه نجاران و تاجران خواست استعدادهای خود را برای آن روز اهدا کنند. سپس از بقیه کلیسا درخواست کرد که از تلاش و زحمت خود هدیه بدهند. رهبران کلیسا این اقدام گسترده را در چند هفته سازماندهی کردند. مواد خریداری شده و تجهیزات مورد نیاز برای ایجاد ظاهری جدید در این مدرسه تهیه شد.

او سپس ویدئویی را از آن روز بزرگ به من نشان داد. من تماشا می‌کردم که نجارها تزیینات قدیمی و دیگر مناطق پوشیده و کتک خورده را از جا می‌کنند. کارگران قفسه‌ها را بیرون می‌آورند و قفسه‌های جدید را جایگزین می‌کردند. بسیاری از مردان و زنان در حال سنباده زنی، چسب زدن و نقاشی کردن بودند. می‌دیدم که آنها تخته‌های چوبی جدید نصب می‌کنند، تجهیزات جدید نصب می‌کنند، زمین را شخم می‌زنند و چمن تازه می‌ریزند و درخت، درختچه و گل می‌کارند. یک کلیپ ویدئویی کلی از مدرسه قبل از شروع کار و یکی بلافاصله بعد از روز بازسازی تهیه شد. به سادگی میتوان گفت شگفت‌انگیز بود؛ کاملاً نو به نظر می‌رسید.

کلیسا بسیار هیجان زده بود که به شهر خدمت می‌کرد. یک چیز همیشه قطعی است: وقتی به کسانی که منتظر آن نیستند احترام می‌گذارید، شادی قلب شما را پر می‌کند. آنها احساس کردند پاداش آنها این است که بتوانند به نام خداوند عیسی مسیح به شهر خود کمک کنند. با این حال، پاداش بیشتری نیز وجود داشت. وزیر امور خارجه استرالیای آن زمان، جان هوارد، شنید که این کلیسا برای برکت شهر خود چه کرده است و اعلام کرد که از کلیسا برای تشکر از آنها بازدید خواهد کرد. من فیلم ویدئویی رهبر ملت را که به کلیسا می‌آید و از صمیم قلبش قدردانی می‌کند، تماشا کردم. در نتیجه، این کلیسا



یکی از معتبرترین کلیساهای کل شهر شد. شهرت و نفوذ آن به طرز عظیمی در جامعه و ملت افزایش یافت.

این پایان نیست! جنبشهای چندگانه هنگامی ایجاد شد که شبان دنی داستان بازسازی را به اشتراک گذاشت. در پاسخ، بسیاری از کلیساهای دیگر پروژه‌های خود را آغاز کرده‌اند - اکنون بیش از دویست مدرسه در سراسر استرالیا، انگلستان، سوئد، سنگاپور و مالزی بازسازی شده است.

کلیسای شبان دنی نیز کار خود را با بازسازی زندان زنان محلی با تمرکز بر اجتماع ادامه داده است. در طول این پروژه، کلیسا با بخش خدمات اصلاحی رابطه کاری برقرار کرد، که منجر به این شد که به زندانیان «ملاقاتهای روزانه» برای حضور در کلیسا داده شود - بسیاری از زنان در حال حاضر نجات یافته و در زندان جلسه دارند.

## آوازه ی نیک

شاید تعجب کنید که چرا داشتن آوازه ی نیک در شهر بسیار مهم است. دلیل آن ساده است. اول از همه، این یک امر کتاب مقدسی است. پولس رسول می‌گوید که رهبران کلیسا «علاوه بر این، او باید در میان افراد خارج از کلیسا نیکنام باشد تا مورد سرزنش واقع نگردد و به دام ابلیس نیفتد. (اول تیموتاؤس ۳: ۷). ما با نداشتن آوازه خوب در بین کسانی که خارج از کلیسا هستند، باعث بی احترامی به انجیل می‌شویم؛ این امر به نوبه خود مانع پیشرفت انجیل می‌شود، که دام شیطان است.

یک بی ایمان در رُم درباره ی مسیحیان کلیسای قرن اول می‌نویسد: «آنها روزهای خود را بر روی زمین می‌گذرانند، اما شهروندان ملکوت هستند. از قوانین اعلام شده اطاعت می‌کنند و در عین حال، در زندگی خود از قوانین پیشی می‌گیرند» (نامه به دیوگنتوس، فصل ۵).

کتاب اعمال رسولان این جمله را در مورد کلیسای اورشلیم می‌گوید: «اما مردم (خارج از کلیسا) عموماً از ایشان تعریف می‌کردند.» (اعمال رسولان ۵: ۱۳، کلمات داخل پرانتز متعلق به نویسنده است). چرا شهروندان از آنها به نیکی یاد می‌کردند؟ به دلیل سبک زندگی آنها. جنبه ای از تقدس حقیقی این توانایی است که تفکر و زندگی ما در سطح پادشاهی باشد.

ممکن است بپرسید: «اما جان، آیا ما باید برای احترام و دست یابی به مقامات

مدنی، باید با انجیل مصالحه کنیم؟» قطعاً نه! یحیی تعمید دهنده به هیروودیس درباره خطاکاری او به دلیل خوابیدن با همسر برادرش هشدار داد. در واقع همین هشدار دلیل قطع سر او بود.

من خادمی را می‌شناسم که هنگام ریاست جمهوری رئیس جمهور کلینتون با او ملاقات کرد و درباره داوری که در صورت ادامه قانونگذاری برای کشتن کودکان بی گناه (سقط جنین) در زندگی او و ملت اتفاق می‌افتاد به او هشدار داد. این خادم به گونه ای عمل کرد که رئیس جمهور برای این هشدار ارزش زیادی قائل شد، مانند رفتار هیروودیس با یحیی.

هیروودیس از یحیی به عنوان پیامبر می‌ترسید. بسیاری از افراد با نگرش‌های برتر، انتقاد، قضاوت و نگرش‌هایی به دور از احترام، به مقامات مراجعه می‌کنند. شدرک، میشک و عبدنقو با احترام با پادشاه صحبت کردند، هر چند که آنها درباره ی مخالفت با بت پرستی او صحبت می‌کردند.

## یک تضاد

همسر روایی داشت که هرگز فراموش نمی‌کنم. در طول سالهای ریاست جمهوری کلینتون در مقام ریاست جمهوری، او شبی متزلزل مرا بیدار کرد و گفت: «جان، من روایی دیدم که باید در مورد آن برایت بگویم.» (خدا مرتباً در خواب با لیزا صحبت می‌کند.)

او ادامه داد: «من و تو در یک سالن بزرگ بودیم و به خادمی گوش می‌دادیم. خادمی را که نمی‌شناسم، اما در بین مسیحیان محبوب بود. وی علیه رئیس جمهور کلینتون و به بدنامی از او صحبت کرد. او در مورد اینکه چقدر بد است صحبت کرد. اکثریت جماعت با شور و شوق فریاد می‌زدند، آمین و آنچه را که می‌گفت تأیید می‌کردند. من و تو بسیار ناراحت بودیم.»

او ادامه داد. «سپس در سایه‌ها مردی را دیدم که بلند شد و از پشت سالن بزرگ بیرون رفت، احساس کردم باید او را دنبال کنم. وقتی وارد سرسرای ساختمان شدم، برگشت و نیم نگاهی به من انداخت؛ رئیس جمهور بود. کلینتون! او غرق غم و اندوه بود، دل شکسته بود؛ سپس بیهوش شد.»

او سپس گفت: «جان، من در خواب می‌دانستم که او برای حمایت و کمک به کلیسا

آمده است. اما کلیسا او را تحقیر می‌کرد؛ بدون عشق و شفقت واقعی. خدا داشت به من نشان می‌داد که ما قلب او را سخت می‌کنیم و این باعث می‌شود او از آنچه برای شخص خود او و ملت مورد نیاز است، دور شود.»

بیاید این رویا را با یکی از دوستانم مقایسه کنیم که قبلاً یک کلیسای بزرگ در غرب آمریکا را شبانی می‌کرد. او همچنین مرکز دعا‌های ملی را در پایتخت کشور اداره می‌کرد. او این کار را سالها انجام داد زیرا خداوند در قلب او گذاشته بود که به مجلس سنای آمریکا، مجلس نمایندگان و دیگر رهبران در واشنگتن خدمت کند. او تقریباً بیست و دو هفته در سال به واشنگتن دی سی سفر می‌کرد. در حالی که او مشغول شبانی بود، کلیسای هزاران نفری او همچنان به پیشرفت و رشد خود ادامه می‌داد.

او به من گفت: «جان، من با این رهبران ملاقات می‌کنم تا یک کار انجام دهم، و تنها یک کار: از آنها تشکر کنم به خاطر این که برای خدمت به کشور ما تلاش می‌کنند، و اینکه آیا می‌توانم برای آنها دعا کنم یا نه.»

او با من در میان گذاشت که بارها مجبور به اصلاح شبانان و گروه‌های کلیسا در نحوه برخورد آنها با نمایندگان دولت هنگام ملاقات‌ها شده بود. گاهی او مجبور می‌شد که نگرش قضاوت کننده آنها نسبت به دولتمردان را قبل از ملاقات خنثی کند؛ آنها آزادی خواه هستند و این امر چشم آنها را از این واقعیت که خدا می‌گوید برای این رهبران دعا کنید و به آنها احترام بگذارید کور کرده است.

سپس او گفت که گروه‌های کلیسا غالباً از این که این رهبران چقدر مهربان و پذیرا هستند تعجب می‌کردند. این امر ناشی از این واقعیت است که گروه‌های کلیسایی به جای تقاضای چیزی یا ابراز نظراتشان، به آنها احترام گذاشته اند. اجازه دهید دو شهادت را که از او شنیده ام با شما در میان بگذارم. وقتی اینها را می‌خوانید، لطفاً در نظر داشته باشید که دو رهبری که او از آنها حرف می‌زند بسیار آزادی خواه تلقی می‌شوند.

من چند بار پیشتر با این نماینده کنگره ملاقات کرده بودم. ما یک گروه سنی دانشگاهی از یک کلیسا داشتیم که موسیقی دان بودند و نماینده کنگره ما را به دفتر خود دعوت کرد. جایی که او و تعدادی از کارکنانش نیز با ما ملاقات کردند. ما با ارائه استاندارد خود شروع به گفتگو با او کردیم. این شامل این بود که ما به خاطر خدمت به مردم منطقه اش و خدمت صادقانه به ملت مان از او تشکر کردیم.

او سپس چند فکر را به اشتراک گذاشت و از ما سوالات مهمی پرسید.

پس از این، از او پرسیدم که آیا ممکن است که ما سرود بخوانیم و سپس برای او دعا کنیم؟ با کمال میل گفت بله.

وقتی شروع به خواندن کردیم می‌توانستید مسح را در اتاق احساس کنید، و به زودی اشک در چشمان همه حلقه زد. پس از خواندن ترانه میهن پرستانه و انجیل، با دعا به پایان رساندیم. آنقدر تأثیرگذار بود که وقتی کار ما تمام شد، هیچ کس نمی‌توانست چیزی بگوید، از جمله نماینده کنگره.

سرانجام او به من نگاه کرد و سعی کرد به بیان خود توصیف کند که چه احساسی دارد و چگونه تحت تأثیر قرار گرفته است. او نمی‌توانست. سرانجام گفت: «شبان، می‌دانی که من دو فرزند خردسال در خانه دارم. من واقعاً باید آنها را به کلیسا برگردانم، اینطور نیست؟»

و با این کار، او از ما برای آمدن تشکر کرد.

داستان دیگری که وی از یک نماینده کنگره با من در میان گذاشت این است:

اولین باری که با این نماینده کنگره ملاقات کردم، ما با حدود پانزده شفیع از یک کلیسا و شبان آنها وارد دفتر وی شدیم. من می‌توانستم از زبان بدن او تشخیص بدهم که او مطمئن نیست ما چه می‌خواهیم زیرا ما یک گروه کلیسایی و نماینده مرکز ملی دعا بودیم.

او بسیار مهربان بود و سپس از ما پرسید که چه کاری می‌تواند برای ما انجام دهد. من به او گفتم که ما آنجا نیستیم تا چیزی از او دریافت کنیم، بلکه فقط به خاطر تشکر از خدماتش به کشورمان آمده ایم و سپس قبل از حرکت برای او دعا کردیم.

او روی صندلی خود آرام گرفت و گفت: «این یک هدیه برای من است.» او سپس توصیف کرد که هر روز وقتی مردم به دفتر کارش می‌آیند و درخواست پول می‌کنند، چه حالی دارد. او گفت که یک صفحه دیجیتالی روی دیوار تصور می‌کند که کل پول درخواستی روی آن نوشته شده و هر روز به میزان آن اضافه می‌شود. سپس رو به ما کرد و گفت: «اما شما امروز آمده اید تا چیزی به من بدهید. چنین چیزی قبلاً رخ نداده بود.»

سپس ما برای او دعا کردیم و در پایان کار گفت: «آیا نمی‌خواهید برای کارکنان من نیز دعا کنید؟» بنابراین کارکنان او وارد شدند و ما برای آنها نیز دعا کردیم.

وقتی کارمان تمام شد، او به ساعتش نگاه کرد و گفت: «قرار ملاقات فعلی ام را لغو

کردم. اشکالی ندارد اگر شما را به سالن کنگره ببرم و آنرا به به شما نشان دهم؟» (این کاری نیست که یک نماینده کنگره انجام دهد. این کار مختص کارآموزان یا کارکنان سطح پایین است.)

سپس ما را به سالن کنگره برد و در آنجا ما را به مدت نیم ساعت راهنمایی کرد. در پایان این زمان، من و نماینده کنگره کارت‌ها را رد و بدل کردیم و نماینده رفت.

حدود دو هفته بعد، یک تماس تلفنی دیوانه کننده و در عین حال هیجان انگیز از شبان این کلیسا دریافت کردم. او شروع کرد به من گفت که یک تماس تلفنی از این نماینده کنگره دریافت کرده است که از او پرسید آیا می‌تواند آخر هفته به کلیسای او بیاید. ما در مورد نحوه برخورد با او صحبت کردیم و روز یکشنبه نماینده کنگره با همسر و رئیس کارمندان حاضر شد.

پس از پرستش، شبان او و همسرش را معرفی کرد و زمانی را با هم گذراندند. به دنبال این، آنها برای او و همسرش دعا کردند، که بسیار متأثر شده بودند. همه اینها در نتیجه تکریم و دعا برای نماینده کنگره در دفتر وی رخ داد.

دوست شبان من شهادت‌های زیادی شبیه به این دارد. ممکن است اکنون این سوال را مطرح کنید که «آیا ما باید پیام حقیقت را به رهبران خود برسانیم؟» بله، درست همانطور که یحیی تمعید دهنده این کار را کرد، مانند خادمی که به رییس جمهور کلینتون هشدار داد، و دیگری که چنین کرده اند، و دیگری که هنوز هم به آن ادامه خواهند داد. با این حال، اگر کلیسا توسط رهبران ما به عنوان کسانی که در عشق و شفقت عیسی مسیح و احترام واقعی به مقامات خود قدم برمی‌دارند تصور نشود، آنها به سخنان ما گوش نمی‌دهند. ما باید حقیقت را بیان کنیم، اما باید با عشق و باترس خداوند باشد.

گاهی اوقات خداوند خادم (ها) خود را با یک کلمه قوی به پیش یک رهبر مدنی می‌فرستد، مانند رفتار پیامبران عهد عتیق با پادشاهان. به هر حال، وقتی از رهبران خود در خانه‌ها، گروه‌های کوچک و خدمات کلیسایی انتقاد می‌کنیم و از کسانی که این کار را انجام می‌دهند حمایت می‌کنیم، چه فایده ای دارد؟ این چیزی جز غیبت نیست. آنچه را که در خلوت می‌گوییم، باید حاضر باشیم با قلبی سوزان از عشق و احترام در برابر چهره رهبرانمان بگوییم. اگر نه، ما روح خود را مسموم می‌کنیم و این در حضور رهبران ما آشکار می‌شود.

## به پادشاه احترام بگذار

سخنان پطرس رسول را بشنوید. او می‌گوید: «از خدا بترسید و پادشاه را محترم بدانید» (اول پطرس ۲:۱۷). پطرس می‌گوید: «چگونه می‌توانید بگویید از خدایی که نمی‌بیند می‌ترسید، در حالی که نمی‌توانید به رهبری که او بر شما قرار داده و او را می‌بینید احترام بگذارید؟» اگر از خدا بترسیم، به رهبران اعم از مدنی، اجتماعی، خانوادگی یا کلیسایی احترام خواهیم گذاشت.

همانطور که در فصل قبل بیان شد، در آمریکا به یک رهبر می‌گوییم: «شما باید احترام من را جلب کنید.» با این حال، ترس از خداوند می‌گوید، «من اقتداری را می‌بینم که خدا بر شما قرار داده است، بنابراین من برای شما احترام قائلم»

من در مورد پادشاهی که پطرس به طور خاص به آن اشاره کرده است، مطالعه کردم. البته، کتاب مقدس تفسیر خصوصی ندارد. کلمات او در طول زمان به همه ایمانداران هدایت می‌شود تا رهبران ملت خود را گرمی‌بدارند. با این حال، در مورد پطرس، هیروود آگریپاس اول، یک رهبر بسیار فاسد و خودخواه بود.

این مرد در ۳۷ سال بعد از قیام مسیح به قدرت رسید. او این کار را با زیرکی و درایت انجام داد. او با دید دوراندیش، از هر وسیله‌ای که ممکن است منجر به ارتقای خود شود، استفاده کرد. یک مانور سیاسی کلیدی پس از کشته شدن امپراتور رُم، کالیگولا، کمک به کلادیوس برای به دست آوردن تاج و تخت بود. کلادیوس به حرکت سیاسی زیرکانه خود پادشاه داد و او آگریپاس را در موقعیت حاکمیت خود تأیید کرد و سرزمین‌های یهودیه و سامریه را نیز اضافه کرد. او فرمانروای قلمرویی به بزرگی پدر بزرگش، هیروودیس کبیر شد.

در دوران حکومت او، هیروودیس آگریپاس اول مجبور شد در مبارزه بین یهودیت و فرقه مسیحی جبهه گیری کند. بدون هیچ تردیدی، او نقش آزاددهنده ظالم مسیحیان را بر عهده گرفت. در عهد جدید می‌خوانیم: «در همان موقع هیروودیس (آگریپاس اول) پادشاه به شکنجه و آزار عده‌ای از اعضای کلیسا پرداخت و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. و چون دید یهودیان از این کار خوششان آمد، قدم فراتر گذاشت و پطرس را هم دستگیر نمود. این کار در روزهای عید فطیر اتفاق افتاد.» (اعمال ۱۲: ۱-۳). این حاکم با ایمانداران بی رحم بود زیرا این امر اهداف سیاسی او را برآورده می‌کرد و مورد

توجه یهودیان قرار گرفت. او یعقوب، یکی از سه حواری نزدیک عیسی را کشت و قصد کشتن پطرس را داشت.

برنامه‌های آگریپاس برای اعدام پطرس با دعا و اطاعت کلیسا خنثی شد (آیات ۵-۱۹). این رهایی ایمانداران را به طور قابل توجهی تقویت کرد. پاداش اطاعت آنها در کتاب مقدس یافت می‌شود: «پیام خدا هر روز با تأثیر بیشتری انتشار می‌یافت» (آیه ۲۴).

دعاهای مداوم قدیسان و اطاعت آنها از اصل احترام به ولی امر، تأثیر بیشتری در چرخش حوادث داشت. وقتی به خواندن ادامه می‌دهیم، می‌بینیم که هیروودیس آگریپاس روزی را تعیین کرد که در آن در میان مردم حاضر شد، با لباس سلطنتی بر تخت خود نشست برای عموم سخنرانی کرد: مردم پیوسته فریاد می‌زدند که «این سخنان یکی از خدایان است نه یک انسان!» و چون هیروودیس جلالی را که از آن خداست به خود نسبت داده بود در همان لحظه فرشته‌ خداوند او را نقش زمین کرد و کرمها او را خوردند و او مرد» (آیات ۲۲-۲۳).

داوری آمد، اما با شمشیر خداوند بود، نه توسط قوم خدا. خداوند داوری کننده مقامات است. به ما دستور داده شده است که برای این رهبران دعا کرده و به آنها احترام بگذاریم. اگر نیاز به قضاوت باشد، خدا می‌گوید ما باید فضای آن را آماده کنیم. ما با دعا نکردن و احترام نگذاشتن به رهبران خود، مانع تحقق وعده خدا مبنی بر قضاوت عادلانه ی او می‌شویم. بنابراین، در واقع ما چیزی را که ملت یا جامعه ما به آن نیاز دارد از بین می‌بریم، یعنی مداخله الهی را.

## یک نمونه امروزی

همین اتفاق چند وقت پیش در کشور نیجریه رخ داد. سانی آباچا، یک رهبر شرور، در سال ۱۹۹۳ با لغو انتخابات عمومی و حبس برنده احتمالی آن، موشود آبیولا، به قدرت رسید. سپس بسیاری از رهبران دموکراتیک را اعدام کرد و حکومت دیکتاتوری خود را آغاز نمود. بسیاری از مردم بیگانه تحت رهبری او کشته شدند و او تقریباً سه میلیارد دلار اختلاس کرد و به حسابهای خودش در اروپا انتقال داد.

من یک دوست نزدیک به نام مارک دارم که شبان است و اغلب به نیجریه سفر می‌کند. او با دو شبان برجسته نیجریه، ای. دی آدبوی و اسقف داوود ایدپو دوست شده است که مسئول یک جنبش عظیم مسیحی هستند. جلسات دعای ماهانه آنها دارای حضور مرتب

یک میلیون ایمانداران است. دو بار در سال آنها جلسات دعا ویژه ای دارند، یکی در ماه ژوئن و دیگری در دسامبر، که حاضران هر دو از دو میلیون نفر بیشتر است.

دوست من، به همراه دیگر افرادی که مکرراً از این کشور دیدن می‌کنند، به من می‌گویند که ایمانداران نیجریه مقامات مدنی خود را تکریم می‌کنند و به آنها احترام می‌گذارند. از سوی دیگر، آنها با جدیت برای رهبران خود دعا می‌کنند تا عدالت در ملت آنها حکمروایی کند.

شبان مارک به من گفت که در جلسه دعا ماهانه در اوایل سال ۱۹۹۸، سومین شبان نیجریه ای از شمال، شبان امانوئل کوره، دید که ابرها را از هم جدا شده و دو فرشته بزرگ با شمشیرهای غول پیکر ظاهر شدند. خدا به او نشان داد که روزهای آباچا اکنون به شمارش افتاده است. در حقیقت، او پیشگویی کرد که این اتفاق ظرف سه ماه رخ خواهد داد و اگر او توبه نکند، هیچ راه فراری وجود ندارد.

آنچه شبان کوره گفته بود، به رئیس جمهور رسانده شد. بنابراین آباچا مبلغ هنگفتی «پیشنهاد صلح» ارسال کرد به امید اینکه این پیشگویی را تغییر دهد. شبان کور به مارک گفت که خداوند به او گفت: «به آن دست نزن، مبدا جذام (آباچا) بر تو وارد شود.» شبان کور سپس نامه ای برای آباچا ارسال کرد که باید توبه کند و به خداوند مراجعه نماید. خدا در را برای شبانی که جلسه دعا را رهبری می‌کرد یعنی شبان آدبوی برای صحبت کردن با رئیس جمهور آباچا باز کرد. او همچنین به او هشدار داد که اگر توبه نکند، از طریق مرگ از کار برکنار می‌شود.

در طول جلسه بزرگ دعا در ژوئن ۱۹۹۸، سه ماه پس از اینکه شبان کوره فرشته‌ها را دید، شبان آدبوی به جمع گفت که به اطرافیان خود مراجعه کرده و برای یکدیگر سال نویی پر برکت آرزو کنند. تماشاگران کمی گیج شده بودند. او به آنها گفت که یوغ شکسته شده است و در خیابانها رقص و شادی برقرار خواهد بود.

چهار ساعت پس از این اعلامیه، رئیس جمهور به طور غیر منتظره بر اثر سکته قلبی درگذشت. گزارش خبری (که از اینترنت به دست آوردم) این بود که «طبق بی بی سی، رادیو دولتی به نقل از اخبار محلی گزارش داد که نیجریه ای‌ها با خبر مرگ وی در خیابان‌های سراسر کشور جشن گرفتند.» افراد در جلسه دعا متوجه شدند که آدبوی به یوغ حکومت دیکتاتور اشاره می‌کرد.

اندکی پس از آن، نیجریه با یک مرد مسیحی در دفتر رئیس جمهور برکت یافت که



به دو شبان اصلی به عنوان رهبران روحانی چشم می‌دوخت. ملت حرکت بزرگ خدا را تجربه کردند. در حقیقت، مبشر رینهارد بونکه در زمان فرمانروایی آباچا اجازه ورود به کشور را نداشت. پس از مرگ او الوسوگن اباسانجو، رئیس جمهور جدید، رینهارد را به مراسم تحلیف خود دعوت کرد. در آنجا، رئیس جمهور درهای کشور را به روی او باز کرد.

اولین جلسه رینهارد بونکه در اکتبر ۱۹۹۹ رخ داد. تا اکتبر ۲۰۰۶، جلسات وی در نیجریه نشان داد که بیش از چهل دو میلیون نفر جان خود را برای عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده می‌دهند. این امر با کارت‌های تصمیم‌گیری مکتوب تأیید می‌شود که توسط یکی از دوستانش که در آن زمان مدیر اجرایی خدمت بونکه بود به او اطلاع داده می‌شد.

جمعیت نیجریه در سال ۲۰۰۰ میلادی ۸۲۲/۳۳۷/۱۲۳ نفر بود. بنابراین در اصل، چهل و دو میلیون معادل یک سوم کل کشور است! این نمی‌تواند ثمره شبانان ملت، دیگر مبلغان و ایمانداران باشد که از سال ۱۹۹۹ در نیجریه کار کرده‌اند (قابل توجه است که جمعیت نیجریه یک چهارم جمعیت کل قاره آفریقا است). من آن را صید شگفت‌انگیز جان‌ها می‌نامم. آنچه را که کتاب مقدس پس از مرگ هیرودیس بیان کرد، به خاطر بیاورید: «پیام خدا هر روز با تأثیر بیشتری انتشار می‌یافت» (اعمال رسولان ۱۲:۲۴). چرا او به مرگ سپرده شد؟ دوباره، این قدیسان بودند که در ترس خداوند (که شامل احترام به رهبران آنها می‌شود) زندگی می‌کردند و کلیسا بود که به طور جمعی دعا می‌کرد.

وقتی قوم خدا به صاحبان قدرت احترام بگذارند، برای آنها دعا کنند و با اطاعت از کلام خداوند قدم بردارند، ما شاهد نزول عظیم روح خدا بر کشورها، شهرها و ملت‌های خود خواهیم بود. پس منتظر چه هستیم؟



# احترام به رهبران اجتماعی

همهٔ آنانی که زیر یوغ بردگی هستند، اربابان خود را شایستهٔ احترام کامل بدانند تا هیچ‌کس از نام خدا و تعلیم ما بدگویی نکند.

- اول تیموتائوس ۶: ۱

در این آیه منظور پولس مقامات اجتماعی است. این شامل کارفرمایان، رییس‌ها، معلمان، مربیان و غیره می‌شود. همانطور که در فصل قبلتر بیان شد، امروز می‌شود آیه را اینطور خواند: «بگذارید همه کارمندان استخدام شده، کارفرمایان یا رئیس خود را شایسته احترام بدانند» یا می‌توان چنین خواند، «اجازه دهید همه دانش آموزان تحت آموزش، معلمان خود را شایسته احترام بدانند.» این امر برای ورزشکاران و مربیان یا انواع دیگر روابط که شامل تسلیم شدن به دیگری در محیط اجتماعی می‌شود، یکسان خواهد بود.

توجه کنید پولس می‌گوید ما باید به مقامات اجتماعی احترام بگذاریم تا از نام خدا و تعلیم انجیل «بدگویی» نشود. در یکی از ترجمه‌های کتاب مقدس<sup>۱</sup> آمده است «تا نام خدا و تعلیم [درباره او] مورد بی احترامی و ناسزا قرار نگیرد» (تفسیر نویسنده). کلمه «بی احترامی» در این آیه به عنوان «وضعیت احترام کم از سوی مردم» تعریف شده است.

کلمه «ناسزا» به معنی «با بی احترامی رفتار کردن نسبت خدا یا چیزهای مقدس» است. با کنار هم قرار دادن این دو کلمه، می‌بینیم که وقتی ما از احترام به کارفرمایان، معلمان یا دیگر رهبران اجتماعی خود غافل می‌شویم، این امر باعث می‌شود که جامعه به پادشاهی خدا احترام کمی بگذارد که حتی می‌تواند منجر به بی احترامی به خدا یا مقدسات شود.

جامعه ما چگونه با چیزهای الهی با بی احترامی رفتار کرده است؟ دعا از مدارس ما حذف شده است. ده فرمان از دادگاه‌های ما بیرون آورده شده اند، بخش بزرگی از تفریحات ما توهین آمیز و حتی ضد دین است، اکثر موسیقی‌های ما به وضوح به خدا توهین می‌کند، سیستم آموزشی ما افرادی را که به آفرینش اعتقاد دارند به عنوان افراد کوتاه فکر و حتی تهدیدی برای پیشرفت دانش معرفی می‌کند و لیست همچنان ادامه دارد. آیا ما ایمانداران می‌توانیم با بی احترامی نسبت به مقامات اجتماعی بر رفتارهای بی‌خدای جامعه خود افزوده باشیم؟ با توجه به سخنان پولس در آیه‌های فوق، این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق می‌افتد هنگامی که ما نتوانیم در احترام واقعی قدم برداریم.

## تصویری تراژیک از انجیل

می‌توانم مثال‌های زیادی در این مورد بیاورم، اما نمونه ای که سخن پولس را به بهترین شکل نشان می‌دهد، چند سال پیش برای خودم اتفاق افتاد. سوار هواپیما شدم تا از یک شهر بزرگ پرواز کنم. به دلیل سفر مکرر، به قسمت درجه یک در هواپیما ارتقا یافته بودم. کنار یک تاجر خوش لباس که در حال نوشیدن یک نوشیدنی مخلوط بود نشستم. مشتاق بودم که او را بشناسم و انجیل را با او به اشتراک بگذارم، بنابراین بلافاصله شروع به گفتگو کردم. بین ما یک رابطه عالی وجود داشت. جریان سریع و تحریک کننده افکار و اطلاعات ایجاد شد. به طور خلاصه، ما گرم گرفتیم.

او بسیار تیزبین بود و من قبل از اینکه مستقیماً از او بپرسم می‌دانستم که این مرد رهبر است. بنابراین از او پرسیدم که او چه می‌کند، و او گفت که او صاحب دومین شرکت بزرگ تاکسیرانی در شهر است. سپس مکالمه به سمت شغل او و نحوه مدیریت شرکت هدایت کردم. پس از مدتی صحبت کردن در مورد کار، او پرسید که من چه کار می‌کنم. پاسخ دادم «من برای خدا به عنوان خدمتگزار انجیل کار می‌کنم.»

چهره دوستانه او بلافاصله در هم شد، غر زد و برگشت. شوکه شدم. این مرد که تا

این حد صمیمی شده بود ناگهان مرا رد کرد و طوری رفتار کرد که انگار نمی‌خواهد با من کاری داشته باشد. با این حال، مکالمه ما تا آن زمان آنقدر خوب پیش رفته بود که می‌دانستم می‌توانم ادامه بدهم. بنابراین با لحنی دلسوزانه گفتم: «وای، مطمئناً شما رفتارتان تغییر کرد. چه شد؟»

او با چهره ای جدی برگشت و گفت: «می‌دانی، من از تو خوشم آمده است، بنابراین فقط به تو می‌گویم چرا نمی‌خواهم کاری با خادمان یا مسیحیان داشته باشم.»  
خیلی کنجکاو شده بودم.

او گفت: «من کارمندی داشتم. او یکی از «دوباره تولد یافته» ها بود (من چیزی نگفتم). او ساعت‌ها وقت خود را صرف موعظه بسیاری از کارکنان من می‌کرد که نیاز به نجات دارند: او نه تنها کاری نمی‌کرد، بلکه بر بازدهی کارکنان دیگر نیز تأثیر گذاشته بود.»

«سرانجام او ما را ترک کرد و چیزهایی را که متعلق به شرکت بود برداشت و یک قبض تلفن هشت هزار دلاری را به خاطر تماس با پسرش که در آلمان زندگی می‌کرد (این در اواسط دهه نود زمانی بود که تماس‌های تلفنی در خارج از کشور بسیار گران بود) روی دست من گذاشت.»

دلم شکست. همه در آن شرکت اکنون به سختی می‌توانند کلام خدا را بشنوند زیرا با رفتار او بی اعتبار شده است. او با موعظه کردن در زمانی که باید کار می‌کرد و با سرقت آشکار به این مالک و کارکنان شرکت بی احترامی کرده بود. او باید مورد اعتمادترین کارمند می‌بود. به همین دلیل است که پولس به کارکنان می‌گوید:

به غلامان بگو که در هر امر مطیع اربابان خود باشند و بدون جز و بحث،  
ایشان را راضی سازند و دزدی نکنند بلکه کاملاً امین باشند تا با کارهای  
نیكوی خود بتوانند به شهرت و جلال کلام نجات‌دهنده ما خدا، بیافزایند.

- تیطس ۲: ۹-۱۰

او چیزی را که موعظه می‌کرد بی اعتبار کرد. (روش زندگی ما بسیار گویاتر است از آنچه می‌گوییم). او ملامت را به انجیل آورد. اگر او به آنچه کلام خدا می‌گوید عمل می‌کرد و به کارفرمای خود احترام می‌گذاشت، شرایط کاملاً فرق می‌کرد. احترام گذاشتن به معنی ارزش گذاشتن، تسلیم شدن و رفتار با ارزش است. نگرش و رفتار او

با قلبی محترم کاملاً متفاوت بود. او می‌توانست برای انجام یک کار خوب انگیزه داشته باشد. و همراه با صداقت، او می‌توانست انجیل را گسترش دهد.

بقیه مکالمه من با این مالک به عذرخواهی برای رفتار او گذشت. او گوش داد، اما این چندان تسلی بخش نبود. آسیب عمیق و جبران آن بسیار مشکل بود. این امر روی مکالمه ما در بقیه پرواز تأثیری گذاشت. چند سال بعد، این داستان را در پیامی که برای یک جماعت آوردم، بیان کردم.

یکی از شرکای مالی ما بعداً این داستان را روی یک سی دی شنید و با ما تماس گرفت. او پرسید آیا می‌توانیم اطلاعات شرکت و آن مرد را پیدا کنیم. او مایل بود نامه ای عذرخواهی بنویسد و یک چک هشت هزار دلاری برای این کارفرما به عنوان شهادت محبت خدا بفرستد.

من از درخواست این مرد برای جبران خسارت و تماس با این مالک شرکت که شخصاً درگیر آن بودم بسیار هیجان زده شدم. با تماس با شرکت متوجه شدم که صاحب شرکت بر اثر سکته قلبی در شش ماه قبل جان خود را از دست داده است. باز هم، این ضربه ای مهلک بر قلب من بود. من نمی‌دانم که آیا او آنچه را که من در آن هواپیما به او گفتم شنیده است یا خیر، اما صادقانه بگویم، من واقعاً نتوانستم در به اشتراک گذاشتن انجیل به جایی برسم زیرا روح او پذیرا نبود. فقط می‌توانم امیدوار باشم که خادم دیگری به او برخورد کرده و او را متقاعد کرده باشد. مدتی برایم سوال بود که آیا او بواسطه ی عیسی مسیح با خدا صلح کرده است؟ می‌دانستم که به دلیل کارهایی که کارمند سابق انجام داده بود، این امر به معجزه نیاز دارد.

اگر کارمندی داشت که به او و شرکتش احترام می‌گذاشت، به اشتراک گذاشتن انجیل با این شخص در هواپیما بسیار آسان‌تر بود. در حقیقت، او پذیرا بود. چرا؟ مثلاً می‌گفت: «جان، من متوجه آنچه شما می‌گویید هستم. بزرگترین کارکنان من مسیحی بوده‌اند. زندگی من به هم ریخته است. من نیاز دارم که عیسی به من زندگی ابدی بدهد. بله، من می‌خواهم با تو دعا کنم.

از سمت مثبت قضیه من به سخنان رئیس‌های بی‌ایمانی گوش دادم که گزارش دادند شواهد مسیحیت واقعی را در کارکنان خود می‌بینند، نه به این دلیل که موعظه می‌کنند، بلکه به این دلیل که شخصیت مسیح را در شرایط سخت و اخلاق کاری خود نشان می‌دهند. این عزیزان به من گزارش دادند که، «آنها بیشتر از بقیه کارکنان کار می‌کنند»

یا «آنها صادق‌ترین و قابل اعتمادترین کارمندانی هستند که من دارم» یا «آنها هیچ وقت با من بحث نمی‌کنند، شکایت نمی‌کنند و یا با من مشاجره نمی‌کنند.»

چه چیزی به این ایمانداران این توانایی را می‌دهد که متفاوت از زن توصیف شده در بالا کار کنند؟ پاسخ فقط ترس از خداوند است، که باعث احترام واقعی در قلب ما نسبت به کسانی می‌شود که خدا به آنها اهمیت می‌دهد و دوستشان دارد.

## در کلاس

من چندین گزارش و داستان در طول این سالها شنیده‌ام که چگونه ایمانداران با احترام یا بی‌احترامی در محیط‌های سکولار به انجیل اعتبار بخشیده یا سبب بی‌حرمتی به آن شده‌اند. اولین برخورد من با دیدن این موضوع از هر دو طرف در دوران مدرسه اتفاق افتاد.

من در دوران تحصیل در دانشگاه پردو، عیسی مسیح را به عنوان خداوند خود دریافت کردم. من کاتولیک بزرگ شدم و با وفاداری در کلیسا شرکت کردم، اما به نجات بسیار نیاز داشتم. به یاد می‌آورم که چگونه برادر دوستم توجه مرا جلب کرد. اول از همه من شخصیت و رفتار محبت‌آمیز اما قوی او را مشاهده کردم. او یک ورزشکار شگفت‌انگیز بود، در زندگی خود بسیار منظم بود. متوجه شدم که در مهمانی‌های دوستانه او فقط در ابتدا شرکت می‌کرد، قبل از این که بقیه مست شوند و سپس همه چیز از کنترل خارج گردد، آنجا راترک می‌کرد. در حالی که در مهمانی‌ها بود، او در حالی که نوشابه می‌نوشید، با مردان یا دختران به گونه‌ای مهربان صحبت می‌کرد.

او دید که من مذهبی هستم، اما از خدا دورم. بنابراین، ابتدا با من دوست شد و پس از مدتی، یک شب، در اتاق من را زد. او برای به اشتراک گذاری کلام خدا از من پرسید: «جان، آیا می‌توانی درباره رئیس‌جمهور ایالات متحده به من بگویی؟» من پاسخ دادم: «مطمئناً نام او جیمی کارتر است، نام همسرش رزالین است. او فرماندار سابق جورجیا بود و قبل از آن کشاورز بادام زمینی بود.»

او گفت: «خوب، آیا می‌توانی در مورد عیسی به من بگویی؟»

من گفتم: «مطمئناً او از یک باکره متولد شد، ناپدری اش یوسف نام داشت، او دوازده شاگرد داشت و بر روی صلیب مرد.»

او گفت: «عالی است. حالا این را به من بگو، آیا رئیس‌جمهور کارتر را مانند مادرت

می‌شناسی؟»

من سریع جواب دادم: «نه»

او پرسید چه فرقی می‌کند.

من گفتم: «او مادر من است. من او را شخصاً می‌شناسم. من هرگز رئیس جمهور

ایالات متحده را ملاقات نکرده‌ام.»

او سپس گفت: «بنابراین تو با مادرت رابطه شخصی داری، اما با وجود اینکه

اطلاعات زیادی در مورد رئیس جمهور داری، او را نمی‌شناسی؛ رابطه شخصی با او

نداری؟

من پاسخ دادم، «درست است»

او سپس گفت: «آیا تو عیسی را مثل مادر خود را می‌شناسی؟»

من مات و مبهوت بودم. من آنجا نشسته بودم و نمی‌دانستم چه بگویم. او سپس به

من نشان داد که تمام برنامه خدا برای فرستادن عیسی این نبود که ما را به دسته ای از

بازدیدکنندگان کلیسا تبدیل کند بلکه تا با او رابطه شخصی داشته باشیم زیرا او مشتاق

ما بود و ما را دوست داشت. من غرق حیرت شدم که علت خلقت خود را کشف کردم.

سال بعد، ساعت‌ها به مطالعه کتاب مقدس پرداختم. به اندازه کافی سیر نمی‌شدم.

می‌خواستم کلام خدا را بدانم. قبل از اینکه زندگی ام را به عیسی بدهم، کتاب مقدس به

عنوان مجموعه ای از داستانها و قوانین خوانده بودم. حالا این کلام خدا برای من جواب

بود زیرا در قلب من زنده شده بود.

به عنوان یک دانشجوی مهندسی، می‌توانستم بین چند واحد اختیاری را انتخاب

کنم. در لیست برخی از واحدهایی وجود داشت که از طریق نوتردام، که دارای استاد

مقیم در پردو بود، ارائه می‌شد. من تصمیم گرفتم واحد «نظرسنجی عهد عتیق ۱۰۱»

را انتخاب کنم. به عنوان یک جوان ایماندار، من با درک برخی از آموزه‌های عهد عتیق

مشکل داشتم، و فکر می‌کردم دریافت یک دیدگاه کلی بسیار عالی خواهد بود.

کلاس ما هر دوشنبه سه ساعت طول میکشید. استاد در اولین کلاس قبل از ما آمد و

اساساً مرا شوکه کرد. او گفت بیش از ششصد تناقض در کتاب مقدس وجود دارد، شما

نمی‌توانید از نظر تاریخی از طریق کتاب مقدس اثبات کنید که عیسی مسیح از مردگان

برخاسته است، و یا هنگامی که موسی با بنی اسرائیل از دریای سرخ عبور کرد، دریای

سرخ در آن زمان مرداب بود. دلیل دراماتیک شدن بیشتر کتاب مقدس این است که



داستانها از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و در نتیجه هر بار بیش از پیش مبالغه شده است، تا زمانی که گفته شده که آن مرداب دریایی عظیم بوده است.

نیازی به گفتن نیست، آن‌ترم در یک مسیر سخت بودم. من بسیاری از بحث‌های رویارویی با این استاد و سایر دانشجویان را به یاد می‌آورم. در یک کلاس، من و استاد دو ساعت از سه ساعت مناظره کردیم. تمام مدتی که با او صحبت می‌کردم، این کار را با عزم راسخ انجام دادم، اما به مقام معلم بودن او احترام گذاشتم.

در ابتدای‌ترم نوشتن یک مقاله تحقیقاتی بزرگ به ما اختصاص داده شد که قرار بود تا پایان‌ترم انجام شود. ارزش آن یک سوم نمره نهایی ما بود. من در آخرین کلاس‌مان با جدیت کار کرده بودم، استاد مقالات تحقیقی درجه بندی شده را به ما ارسال کرد. پس از دریافت معدل، هیچ نمره ای برای آن وجود نداشت، بلکه یک علامت بزرگ «I» بود. من گیج شده بودم. در پایان کلاس به نزد او رفتم و او گفت: «جان، من نیاز دارم که تو به دفتر من بیایی و در مورد نمره ای که به تو دادم با من ملاقات کنی.»

چند روز بعد، من در دفتر او با او ملاقات کردم. او جلسه را با گفتن این جمله آغاز کرد: «جان، من و تو در دو جهان متفاوت هستیم. بنابراین، احساس کردم نمی‌توانم به مقاله تحقیقی تو نمره دهم. بنابراین من» i «روی آن گذاشتم، و این اساساً بدان معناست که این را نمیتوانی در نمره نهایی خود حساب کنی. آنچه من برای شما انجام می‌دهم این است که میانگین دو امتحان تو را برای نمره نهایی‌ترم به طور متوسط قرار می‌دهم.» او سپس گفت: «جان، من تعدادی از اصول‌گرایان را در کلاس خود داشتم و آنها یکی از بزرگترین سردردهای من بودند. تقریباً همه آنها یکی از سه کار زیر را انجام داده اند: آنها برای کلاس من خرابی ایجاد می‌کنند، از کلاس خارج می‌شوند یا حتی برخی از اعتقادات خود عقب نشینی می‌کنند.»

او نرم شد و گفت: «جان، تو متفاوت بودی. تو یک ذره از اعتقادات خود عقب نشینی نکردی. تو پای حرف خود ایستاده ای و با این حال با احترام با من صحبت کرده ای. تو همچنین احترام هم‌کلاسی‌های خود را به دست آورده ای. من از شجاعت تو و احترامی که به من نشان می‌دهی بسیار سپاسگزارم.»

خداوند در گفتگوی ما چیزی را به من نشان داد. هنگامی که ما در مکاشفه کلام او محکم بایستیم، اما این کار را به نحوی انجام دهیم که به رهبران خود احترام بگذاریم، می‌بینیم که خدا از طرف حقیقت حرکت می‌کند. دیگر «بنیادگرایانی» که او در کلاس

خود داشت به احتمال زیاد ایماندارانی بودند که دوباره متولد شده بودند. با این حال، شهادت آنها در آن کلاس دقیقاً برعکس آنچه بود که سعی می‌کردند انجام دهند: برقراری ارتباط بین عیسی مسیح و همکلاسی‌های دیگر و این معلم. به نظر می‌رسد آنها در رفتار متناقض و عاری از احترام خود که باعث ایجاد خرابی در کلاس این مرد شده بود، در نگاه معلم و همکلاسی‌ها به رسالت انجیل واقعی بی‌احترامی کردند. یک فرصت بزرگ به دلیل راه نرفتن در اصل احترام از دست رفت.

ما هرگز از آنچه کلام خدا می‌گوید عقب نشینی نمی‌کنیم. ما باید محکم بایستیم. با این حال، ما باید کسانی را که در موقعیت مخالف هستند با روحیه ملایم و تعادل تصحیح کنیم. اگر کارفرمایان، مربیان ما باشند، یا معلمان، ما باید مثال یک مسیحی واقعی باشیم. اگر فرصتی پیش آمد، ما باید دهان خود را باز کرده و حقیقت را با عشق و احترام به رهبران خود بیان کنیم.

## احترام به رهبران اجتماعی

چگونه به مقامات اجتماعی احترام بگذاریم؟ بیایید دوباره به معنای احترام نگاه کنیم. ارزش قائل شدن، برخورد ارزشمند و سنگین، رفتار با احترام، تسلیم و اطاعت تا زمانی که با کتاب مقدس مغایر نباشد.

اگر مراقبه کنیم و این تعریف را به دعا برسانیم، رفتار ما بر محیط کار، کلاس درس یا زمین بازی ما تأثیر مثبت خواهد گذاشت. اگر از خدا بخواهیم قلب ما را نسبت به مقامات اجتماعی خود با احترام پر کند، با آنها مطابق آن رفتار خواهیم کرد. به جای مبارزه برای حقوق خود، ما خواسته‌های آنها را بر خواسته‌های خود ترجیح می‌دهیم. ما به دنبال این خواهیم بود که آنها را به موفقیت برسانیم، چه به رسمیت شناخته شویم یا نه، یا به ازای زحمات ما به طور مناسب دستمزد پرداخت شود یا نه. ما چطوری می‌توانیم این کار را انجام بدهیم؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید:

ای غلامان، طوری با احترام و اشتیاق و یکدلی مطیع اربابان انسانی خود باشید که گویی از مسیح اطاعت می‌کنید. اطاعت شما فقط به‌خاطر این نباشد که تحت مراقبت هستید و یا می‌خواهید دیگران را خشنود سازید، بلکه به عنوان غلامان مسیح، اراده خدا را از دل و جان بجا آورید و خدمات

خود را با میل و رغبت انجام دهید. مثل کسی که خداوند را خدمت می‌کند نه انسان را، زیرا می‌دانید که خداوند به هرکس خواه غلام، خواه آزاد، موافق کارهای نیکی که کرده است، پاداش خواهد داد.

- افسسیان ۶: ۵-۸

به این جمله توجه کنید، «خدمات خود را با میل و رغبت انجام دهید. مثل کسی که خداوند را خدمت می‌کند» اگر این در دل ما باشد، ما از برده بودن به خادمان تبدیل می‌شویم. ممکن است بگویید «من برده نیستم» قبل از اینکه سریع به این جمله پاسخ دهید، اجازه دهید تفاوت بین برده و خدمتکار را به شما بگویم. یک برده حداقل الزامات را انجام می‌دهد. خادم حداکثر پتانسیل را انجام می‌دهد. از یک برده سرقت می‌شود، یک خدمتکار با جان و دل می‌دهد. یک برده مجبور است، خدمتکار به میل خود انجام می‌دهد. خدمتکار به جای اینکه منتظر دستورات بماند، به دنبال فرصت است. او نیازهای کسی را که به او خدمت می‌کند پیش بینی می‌کند و بدون نیاز به سوال، آنها را برآورده می‌کند.

اگر فکر می‌کنید رئیس شما با شما ناعادلانه رفتار می‌کند و به شما سخت می‌گیرد، باید عمل کنید و عکس العمل نشان ندهید. فردی که واکنش نشان می‌دهد، شکایت می‌کند که چگونه با او بد رفتاری کرده اند، یا کم کاری می‌کند و غیرمولد است. کسی که عمل می‌کند به خوبی به بدی حمله می‌کند (روم ۱۲: ۲۱). او به رئیسی که نسبت به او نامهربان است نزدیک می‌شود و چیزی شبیه به این می‌گوید: «آقا، من می‌بینم که کارهای بیشتری باید انجام شود، بنابراین می‌خواهم بدانید که من دو ساعت زودتر برای کار می‌آیم. هفته آینده این کار را انجام می‌دهم و نیازی به پرداخت مبلغ اضافی برای آن ندارید.»

اگر اختلافات را به این شکل حل کنید، لطف خدا و در نهایت انسان را به دست خواهید آورد. این را از کجا می‌دانم؟ امثال ۳: ۳-۴ به ما می‌گوید وقتی رحمت و حقیقت را روی لوح‌های قلب خود می‌نویسیم، «خدا و مردم از تو راضی خواهند شد.»

اگر با این نوع رفتار شرافتمندانه در نظر رئیس خود تغییری ایجاد نمی‌کنید، خداوند دردی را در مکان دیگری باز می‌کند که در آن شما از این لطف برخوردار خواهید شد، مانند مدیر بیمه ای که در فصل قبل در مورد آن صحبت کردیم. او حتی وقتی کارفرماهایش به

او بی احترامی می‌کردند، به آنها احترام گذاشت. خدا سرانجام در یک شرکت بزرگتر در را برای او باز کرد و او اکنون به عنوان یکی از مدیران ارشد آنها پاداش کامل را دریافت می‌کند.

این یک قانون است. اگر در زندگیتان به مقامات اجتماعی احترام بگذارید، خداوند به شما احترام می‌گذارد و پاداش کامل به شما تعلق می‌گیرد. ممکن است از طرف رئیس، معلم یا مربی شما نباشد، اما پاداش خواهد آمد. خداوند کلام خود را حفظ می‌کند تا آن را انجام دهد.

## احترام به رهبران داخلی

بیایید توجه خود را به خانواده معطوف کنیم. ما کار خود را با بحث درباره کودکان آغاز می‌کنیم. کتاب مقدس به ما می‌گوید: «اولین حکمی که با وعده همراه بود این است: «پدر و مادر خود را احترام کن.» و وعده آن این بود: «تا کامیاب گردی و عمرت در زمین طولانی شود.» (افسیان ۶: ۲-۳).

احترام به والدین نه یک پیشنهاد و نه یک توصیه ؛ بلکه یک فرمان است. آیا برخی فراموش کرده اند که ما باید احکام خدا را به عنوان ایمانداران عهد جدید حفظ کنیم؟ این نشان می‌دهد که محبت خدا واقعاً در ما وجود دارد. عیسی می‌گوید، «هرکه احکام مرا قبول کند و مطابق آنها عمل نماید او کسی است که مرا دوست دارد» (یوحنا ۱۴: ۲۱). یوحنا رسول با نوشتن این جمله تأیید می‌کند: «منظور من از محبت این است که مطابق احکام خدا زندگی کنیم» (دوم یوحنا ۶).

هنگامی که ما عیسی مسیح را به عنوان خداوند دریافت می‌کنیم، تغییر می‌کنیم ؛ شخصی که قبلاً وجود داشت دیگر زندگی نمی‌کند. ما به معنای واقعی کلمه یک خلقت جدید هستیم. قلب ما باترس و عشق خداوند در ما تازه میشود. خواسته‌های ما اکنون به سوی خدا است. ما مشتاق رضایت او هستیم، زیرا این در طبیعت ما وجود دارد. ما به گونه ای زندگی خواهیم کرد که «آنچه مهم است، اطاعت از فرمانهای خداست.» (اول قرنتیان ۷: ۱۹)

برعکس، کسانی که به طور معمول دستورات خدا را نادیده می‌گیرند، از طریق

روح القدس با عیسی مسیح برخورد واقعی نداشته اند. آنها ممکن است به مسیحیت اعتراف کنند، اما همانطور که عیسی می‌گوید، ما ماهیت واقعی آنها را از طریق شیوه زندگی آنها می‌شناسیم (متی ۷: ۲۰). اگر احکام خدا را نادیده بگیرند یا آن را بی اهمیت بدانند، قلب عیسی را ندارند. یوحنا می‌نویسد: «و اگر کسی بگوید که او (عیسی مسیح) را می‌شناسد ولی طبق دستورات او عمل نمی‌کند، دروغگو (فریب خورده است) و از حقیقت دور است.» (اول یوحنا ۲: ۴، پرانتز از نویسنده) یوحنا به وضوح به ما می‌گوید این شخص فرزند خدا نیست. او فریب خورده است. او ممکن است فکر کند که نجات یافته است، اما در واقعیت اینطور نیست.

بباید دوباره معنای احترام را بازگو کنیم: ارزش گذاری، احترام گذاشتن، حرمت دادن، رفتار مطلوب، ارزش زیاد قائل بودن. ما باید با والدینمان با احترام و عشق ارتباط داشته باشیم. به یاد داشته باشید احترام را می‌توان در عمل، کلمه و حتی اندیشه نشان داد، اما همه احترامات واقعی از قلب سرچشمه می‌گیرند. بنابراین اگر مردان یا زنان جوان به طور منظم با والدین خود بی پروا، بی احتیاط یا بی احترام صحبت کنند، در ظاهر نشان می‌دهند که احترام واقعی خود را برای والدین ابراز نمی‌کنند. زیرا زبان از آنچه دل را پر ساخته است، سخن می‌گوید. (مت ۱۲: ۳۴). بی احترامی آنها همچنین می‌تواند با رفتار آنها نشان داده شود، مانند لحن صدا، چشم‌های گرد شده، نگاه نفرت انگیز، پا کوبیدن برای انجام درخواست، شکایت و غیره.

بی احترامی به والدین ما به یک روش عادی زندگی در آمریکا تبدیل شده است. در فرهنگ ما گرّه خورده است. تعدادی «فیلم خانوادگی» محبوب وجود دارد که من نمی‌توانم به فرزندانم اجازه تماشای آنها را بدهم. برخی از آنها حتی مناسب برای رده سنی کودکان هستند که توسط «شرکت‌های معتبر فیلمسازی» اعلام می‌شوند. ما معمولاً آنها را بی خطر می‌دانیم. روند داستان اغلب تأثیر برانگیز است. با این حال، نحوه صحبت کردن کودکان با والدین خود داستان کاملاً متفاوتی است. آنها با پدر یا مادر خود به عنوان افرادی احمق و بی اطلاع رفتار می‌کنند. آنها آشکارا دستورالعمل‌های والدین خود را نادیده می‌گیرند و بچه‌ها قهرمان فیلم می‌شوند و با وجود تحقیر والدین به خواسته دل خود می‌رسند. ممکن است فکر کنید که من خیلی فراتر رفته ام، اما آنچه خدا می‌گوید را بشنوید: «لعنت بر آن کسی که به والدین خود بی‌احترامی کند. همه مردم بگویند: «آمین!»، تثنیه ۲۷: ۱۶»

آیا می‌فهمید که کلمه نفرین شده چقدر قوی است؟ لعنت شدن توسط خدا یک مسئله بسیار جدی است. ممکن است انتظار داشته باشیم که بشنویم: «نفرین بر کسی که قتل می‌کند، می‌دزدد، بد اخلاقی می‌کند یا جادوگری می‌کند.» اما خدا می‌گوید کسی که پدر یا مادر خود را بی احترامی کند نفرین شده است. بیایید دوباره معنای کلمه بی احترامی را مرور کنیم: برخورد عادی، معمولی یا پیش پا افتاده. ترجمه قوی‌تر آن برخورد شرم آور یا تحقیر آمیز است.

## نفرینی که نسلها پا بر جا ماند

تعدادی مثال در کلام وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه انسان‌ها با بی احترامی به والدین خود زندگی خود را نفرین کردند. یکی که خیلی واضح است داستان کوچکترین پسر نوح، حام، است.

پس از طوفان، نوح به کشاورزی پرداخت. یک روز عصر مست کرد. چرا او این کار را انجام داد؟ شاید او با افسردگی مبارزه می‌کرد، زیرا آخرین پدر روی زمین بود. یا شاید از فشارهای بازسازی پس از سیل به دنبال رهایی بود. در هر دو مورد بدیهی است که او تحت فشار و به دنبال تسکین بوده است، اما از راه‌های اشتباه. هنگامی که مست بود، به چادر خود رفت، تمام لباسهایش را درآورد و از حال رفت. حام وارد چادری شد که پدرش در آن دراز کشیده بود، بدن برهنه اش را مشاهده کرد، نفس نفس زنان بیرون رفت و به همه خبر داد (در آن زمان مردان زیادی برای گفتن وجود نداشت، فقط سام و یافث). فقط می‌توانم او را در حال خندیدن ببینم که با تمسخر گفت: «بچه‌ها، شما این را باور نمی‌کنید؛ پدر مست و لخت مادرزاد است! شما باید این را ببینید، بیاید.»

وقتی سام و یافث گزارش مسخره برادرشان را شنیدند، واکنش متفاوتی نشان دادند. آنها لباسی را گرفتند، در حالی که به عقب به داخل چادر می‌رفتند و آن را روی شانه‌های خود حمل می‌کردند برهنگی نوح را پوشاندند. آنها نمی‌خواستند شرمندگی پدرشان را ببینند.

صبح روز بعد نوح از خواب بیدار شد و متوجه شد که حام چه کرده است.

می‌خوانیم: سپس او فرزندان کنعان، پسر حام را لعنت کرد:

«کنعان ملعون باد.  
 او همیشه بنده برادران خود باشد.»  
 همچنین گفت: «خداوند سام، متبارک باد  
 و کنعان بنده او باشد.  
 خدا یافت را فراوانی دهد  
 و همیشه در چادرهای سام حضور داشته باشد  
 و کنعان بنده او باشد.»

- پیدایش ۹: ۵۲-۷۲

این نبوت از دهان نوح تا چندین نسل اجرا شد. کنعانیان که از فرزندان حام بودند، به دستور خدا مورد نفرین قرار گرفتند و سرانجام فرزندان اسرائیل به فرمان خدا بر آنها غلبه کردند.

حام پدرش را بی آبرو کرد و بر زندگی و فرزندانش نفرین آورد. جالب است بدانید که رفتار حام پیامدهای شدیدی برای او به همراه داشت، در حالی که مستی نوح هیچ موردی را که در کتاب مقدس ثبت شده باشد به ارمغان نیاورد. در واقع، یکی از بزرگان ایمانی که در عبرانیان ۱۱ یافت می‌شود، نوح است - بله، مردی که بسیار مست بود. واضح است که او از گناه خود توبه کرد و بخشیده شد، اما شما در مورد حام در عبرانیان ۱۱ نمی‌خوانید. در حقیقت، شما هرگز نام او را در کتاب مقدس به صورت مثبت نمی‌شنوید. شکست اخلاقی نوح برای سه پسرش امتحان احترام شد که قلب آنها را آشکار کرد. یکی از آنها فاقد احترام و یاغی بود. دو نفر دیگر محترم بودند و از قضاوت درباره آنچه که مسئول آن نبودند خودداری کردند. رفتار نوح خالصانه نبود، اما قطعاً این خدا بود که باید با او برخورد کرد، نه پسرانش. آن دو که این را درک کردند، می‌توانند به احترام او از قلب خود ادامه دهند. پسری که قضاوت در مورد اقدامات پدر را بر عهده گرفت، بی آبرو و در نتیجه نفرین شد.

واقعیت بسیار جالب دیگری که باید به آن توجه شود این است که گزارش حام درست بود. پدرش مست و برهنه بود، اما در حام در اصول مرتکب اشتباه شد. منطق اقدامات او را توجیه می‌کند: او فقط آنچه را که دیده بود تکرار کرد. او فقط «راستگو» بود با این حال اصل احترام و اقتدار پادشاهی چیز دیگری می‌گوید.



## بی احترامی به مرور زمان رشد میکند

رئوبین مرد دیگری بود که مطابق کتاب مقدس به پدرش بی احترامی کرد. او اولین فرزند یعقوب بود. مادرش لیه بود. رئوبین چگونه پدرش را بی آبرو کرد؟ با خوابیدن با یکی از صیغه‌های پدرش، بیله. با این حال، من معتقدم که چیزی فراتر از رابطه جنسی با کنیزی که متعلق به پدرش بود، وجود داشت. دو همسر اصلی یعقوب، لیه و راحیل، خواهر بودند. بیله خدمتکار راحیل بود. راحیل و لیه در رقابت با یکدیگر بودند. این رقابت به دلیل علاقه ی بیشتر یعقوب به راحیل، شعله ور و قوی‌تر شد. او این کار را از آغاز ازدواج انجام داد که تا زمان مرگ راحیل ادامه داشت.

وقتی خدا دید که لیه مورد علاقه شوهرش نیست، رحم او را باز کرد و او حامله شد و رئوبین را به دنیا آورد. پاسخ او در تولد رئوبین این بود: «خداوند ناراحتی مرا دیده است. حالا شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» (پیدایش ۳۲:۲۹).

پس از مدتی او پسر دومش را به دنیا آورد. در بدو تولد، او گفت: «خداوند این پسر را هم به من داده است چونکه می‌داند من محبوب شوهرم نیستم.» پس اسم این پسر را هم شمعون (به معنی «شنیده شده») گذاشت. (آیه ۲۳، کلمات در پرانتز از نویسنده هستند) بار سوم پسری به دنیا آورد. ناامیدی روزافزون او را می‌توان با گفته‌هایش در هنگام تولد نشان داد: «حالا شوهرم به من دل بستگی بیشتری خواهد داشت چون پسری برای او زاییده‌ام.» پس اسم این پسر را لاوی (به معنی «متصل») گذاشت. (آیه ۳۴، کلمات در پرانتز از نویسنده است).

هنگامی که راحیل سعادت خواهرش را دید از آنجایی که نمی‌توانست باردار شود، نقشه ای را برای خنثی کردن هر امتیازی که لیه ممکن بود به دست آورد طراحی کرد. او خدمتکار خود را به یعقوب داد، بنابراین گفت: «بیا و با کنیز من بیله همبستر شو تا او به جای من بچه‌ای بزاید و به این وسیله من مادر بشوم.» (آیه ۳۰:۳). هنگامی که بچه به دنیا آمد، راحیل گفت: «من با خواهر خود مبارزه سختی کرده‌ام و پیروز شده‌ام.» (آیه ۸). رئوبین، که اولین فرزند بود، شاهد تمام نزاع و مشاجرات بین مادرش و راحیل بود. او آنقدر بزرگ شده بود که نادیده گرفتن درد مادرش توسط پدرش را می‌دید. بنابراین، رئوبین به مزارع رفت و برای مادرش مهر گیاهی یافت. هنگامی که لیه آنها را از پسرش دریافت کرد، راحیل غبطه خورد و به مهر گیاه علاقه مند شد،

بنابراین شروع به چانه زنی کرد. راحیل به لیه اجازه داد تا یک شب با یعقوب بخوابد. هنگامی که یعقوب آن شب از مزرعه بیرون آمد، لیه با او ملاقات کرد و گفت: «تو امشب باید با من بخوابی، زیرا من مهر گیاه پسر را برای این کار داده‌ام.» (آیه ۱۶). از این حادثه آشکار است که یعقوب بیشتر شب‌های خود را با راحیل می‌گذراند و تنها راهی که لیه می‌توانست او را به دست آورد با پرداخت هزینه بود.

رئوبین همه این رفتارهای خشن را در خانواده خود با درد مشاهده کرد. من مطمئن هستم که کینه او از رفتار نامطلوب و نامهربان پدرش نسبت به مادرش روز به روز بیشتر می‌شد.

تنها فعالیت در اتاق خواب نبود. در همه مواقع دیده می‌شد. زمان گذشت و پس از به دنیا آمدن ده پسر برای یعقوب، بالاخره راحیل صاحب فرزند شد، یوسف. کینه رئوبین چند برابر شد و دید که چگونه پدرش تنها پسر راحیل را ترجیح می‌دهد. با یوسف با اولویت برخورد می‌شد، بیش از همه برادران دیگر دوستش داشتند و حتی جلیقه‌ای باشکوه به نشانه ترجیح پدرش به او داده شد.

هنگامی که خانواده از لابان، پدر لیه و راحیل، گریختند به آنها خبر رسید که عیسو در سفر جدید خود با چهارصد مرد به ملاقات خانواده می‌رود. ترس یعقوب را فرا گرفت، زیرا او به خوبی قسم برادرش را به خاطر داشت که می‌خواست او را به دلیل سرقت حق تولدش بکشد.

یعقوب، در تلاش برای نجات جان و نسل خود، خانواده خود را تقسیم کرد. او آنها را دسته دسته پیش از ملاقات خودش با عیسو فرستاد. تصور این بود که اگر عیسو اولین گروه‌ها را بکشد، یعقوب می‌تواند به موقع از برادرش فرار کند تا جان خود و نزدیکانش را نجات دهد. بیایید ببینیم که او چگونه خانواده خود را تقسیم کرد: «صیغه‌ها و بچه‌های آنها را اول و پشت سر آنها لیه و بچه‌های او را و راحیل و یوسف را هم در آخر گذاشت.» (۲: ۳۳). آیا می‌توانید صدمه یا عصبانیتی را که رئوبین احساس می‌کند تصور کنید؟ او و مادرش جلوی راحیل قرار می‌گیرند تا بمیرند، در حالی که پدرش راحیل و پسرش را دوست دارد و آنها را در آخرین گروه در کنز خود قرار می‌دهد.

زمان همچنان می‌گذشت؛ کینه همچنان در حال افزایش بود. راحیل پسر دوم را به دنیا آورد و در این حین فوت کرد. یعقوب بسیار عزادار شد و ستونی را بر قبر او گذاشت که برای نسل‌های بعد باقی خواهد ماند. جالب است بدانید، شما هرگز از ستون

لیه نمی‌شنوید، فقط از راحیل. بنابراین، بدیهی است که این بنایِ قبر عظیم و باشکوه بود. به احتمال زیاد، در حال حاضر رثوبین از تلخی جوش آورده بود.

کتاب مقدس بلافاصله پس از مرگ راحیل می‌گوید: «رثوبین با بلهه یکی از صیغه‌های پدر خود همخواب شد» (۲۲: ۳۵). رثوبین با دیدن این رقابت در حال رنج کشیدن بود. او از این واقعیت که پدرش راحیل را دوست داشت و مادر او را دوست نداشت، ناراحت بود. کاملاً ممکن است، در واقع محتمل است که او نه تنها برای رابطه جنسی با بیله بخواهد، بلکه برای این که باعث خجالت خیمه راحیل شود و کمی از صدمه ای را که از اقدامات پدرش متحمل شده است جبران کند.

حالا ببینید خدا مدت‌ها بعد از مردن و رفتن همه برادران درباره رثوبین چه می‌گوید: «رثوبین پسر اول یعقوب بود، اما چون با یکی از صیغه‌های پدر خود همبستر شده بود حق نخستزادگی او به پسران یوسف، پسران اسرائیل داده شد و نام او در شجره‌نامه به‌ترتیبِ پسر اول ثبت نشده است.» (اول تواریخ. ۵: ۱).

جالب است بدانید که اقدامات یعقوب اشتباه بود، به این دلیل که راحیل را تا حد غفلت از لیه دوست داشت. در واقع، از نظر خدا خوب نبود، زیرا می‌خوانیم: «چون خداوند دید که یعقوب لیه را کمتر از راحیل دوست دارد، به لیه قدرت بچه‌دار شدن بخشید» (پیدایش ۲۹: ۳۱). ترجمه انگلیسی دیگری<sup>۱</sup> می‌گوید: «هنگامی که خداوند دید که لیه مورد تحقیر قرار گرفته است،» لیه را بخاطر مصیبت او که توسط شوهرش ایجاد شده بود، برکت داد. رثوبین دقیق دید. ارزیابی او از رفتار پدرش ساختگی نبود. با این حال، آنچه او اجازه داد در قلبش پرورش یابد، چیزی بود که او را مسموم کرد. او احترامی را که خدا در قلب هر کودکی می‌گذارد فراموش کرد و نگرشی از کینه را که باعث بی‌احترامی می‌شود پذیرفت. او اجازه داد این کینه تا جایی رشد کند که رفتار ناشایست او را در قبال پدرش توجیه کند. برایش گران تمام شد. او حق تولد خود را از دست داد.

به یاد آورید که در فصل قبل، حنا توسط شبان عیلی مورد توهین قرار گرفت، اما او اجازه نداد که رفتار ناشایست او احترامی را که خدا فرمان می‌دهد به صاحبان قدرت بگذاریم، از بین ببرد. او یک پاداش کامل دریافت کرد. از طرف دیگر، رثوبین پاداش خود را از دست داد-میراث خود را. او در ارزیابی خود صد در صد درست بود، اما در واکنش خود صد در صد اشتباه کرد.

## نگذارید رفتار اشتباه دیگران شما را تحت تاثیر قرار دهد

در چند سال گذشته برای من به طور فزاینده ای روشن شده است که ما نمی‌توانیم اجازه دهیم رفتار اشتباه دیگران بر رفتار درست ما تأثیر بگذارد. این حقیقت در زندگی موسی به وضوح دیده می‌شود. فرزندان اسرائیل، درست مانند یعقوب، دائماً به گونه ای رفتار کرده بودند که مورد رضایت خدا نبود. در مورد یعقوب، تحقیر همسرش بود. دیگران، دائماً شاکی بودند.

مانند رئوبین، موسی نیز از رفتار اشتباه آنها رنج می‌برد. به مدت چهل سال، او از سرزمین موعود منع شد و به دلیل آنچه آنها انجام دادند در بیابان گیر کرد. حالا آنها دوباره شکایت می‌کردند چون آب نداشتند. بنابراین خدا به موسی گفت که با صخره صحبت کند و سپس آب از آن خارج شود. اما در آن زمان، موسی چنان از رفتار آنها خسته شده بود که بنی اسرائیل را جمع کرد و فریاد زد: «ای مردم سرکش بشنوید. آیا می‌خواهید که ما از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟» آنگاه موسی عصا را بلند کرد و دو مرتبه به صخره زد. «(اعداد ۲۰: ۱۰-۱۱).

رفتار موسی باعث شد که وی نتواند قوم را به سرزمین موعود برساند. آنچه را که سال‌ها بعد سراینده مزمور می‌نویسد بشنوید: «در کنار چشمهٔ مریبه، خشم خداوند را برانگیختند، به طوری که به خاطر آن، موسی دچار زحمت گردید. چون آن چنان او را به ستوه آورده بودند که سخنان ناسزا گفت.» (مزمور ۱۰۶: ۳۲-۳۳).

رفتار بد آنها بر موسی تأثیر گذاشت. بنابراین او بر خلاف کلام خدا عمل کرد و این برایش گران تمام شد! من شخصاً در کتاب مقدس خودم نزدیک این آیه نوشته‌ام: «ما نمی‌توانیم رفتار اشتباه خود را به گردن رفتار بد دیگران بیندازیم.» این برای هر یک از ما درس سختی است.

رفتار پدر رئوبین نسبت به مادرش محترمانه نبود، اما اینطور نشد که توجیه برخورد و رفتار نامردانه رئوبین در قبال پدرش بشود. خدا به ما می‌گوید که به پدر و مادر خود احترام بگذاریم، صرف نظر از اینکه آنها در دید ما چقدر خوب یا بد هستند یا رفتار آنها چقدر شرافتمند یا بی‌آبرو است.

باز هم تکرار میکنم، به عنوان یک جنبه بسیار مهم اجازه دهید اصل مهمی را که در فصل قبل آموزش داده شد، به شما یادآوری کنم. ما همیشه باید به اولیای امور احترام بگذاریم و تسلیم آن باشیم؛ ما همچنین باید از آنها اطاعت کنیم. با این حال، در مورد اطاعت، اگر از ما بخواهند کاری خلاف کلام خدا انجام دهیم، نباید از آنها اطاعت کنیم. یک مثال ممکن است این باشد که اگر والدینی به کودک بگویند به معلم خود دروغ بگویند، کودک می‌تواند با مهربانی به والدین خود بگوید: «مادر یا پدر، من به تو احترام می‌گذارم، اما نمی‌توانم دروغ بگویم، زیرا این گناه در حق خدا است» یا اگر پدری به یک جوان تجاوز کند، پسر یا دختر باید از مقامات دیگر کمک بخواهد. آنها با درخواست کمک به پدرشان بی‌احترامی نمی‌کنند.

## پاداش دوگانه

بیا بید دوباره به آیه آغازین خود نگاه کنیم: «اولین حکمی که با وعده همراه بود این است: «پدر و مادر خود را احترام کن.» و وعده آن این بود: «تا کامیاب گردی و عمرت در زمین طولانی شود.»» (افسیسیان ۶: ۲-۳).

پاداش احترام دو برابر است و به وضوح در این آیه بیان شده است. اول اینکه برای شما خوب خواهد بود و موفقیت، آرامش، شادی، عشق و سلامتی را در زندگی تجربه خواهید کرد. شما از یک زندگی ارزشمند لذت خواهید برد. ثانیاً، شما عمر طولانی روی زمین خواهید داشت. به شما قول داده شده است که به دلیل بیماری کشنده، خرابی ماشین یا سایر تصادفات پیش بینی نشده زودتر از موعد نخواهید مرد.

شاید با خودتان فکر کنید؛ اما من شخصی را می‌شناسم که به والدین خود احترام می‌گذاشت اما در جوانی فوت کرد. این ممکن است درست باشد. بنابراین اکنون ممکن است بپرسید: «پس چرا این وعده در مورد آنها صدق نمی‌کند؟» به بیان ساده، وعده‌های خدا خودکار نیستند. آنها باید با ایمان به دست آیند. ممکن است از این جمله شوکه شوید، اما اجازه دهید برای این حقیقت از کتاب مقدس مثال بزنم.

خدا به ابراهیم وعده داد که از طریق پسرش اسحاق، بذریع موعود خواهد آمد. کلام خاص خدا این بود: «نه، زن تو سارا پسری برای تو خواهد زایید. اسم او را اسحاق خواهی گذاشت. من پیمان خود را با او برای همیشه حفظ خواهم کرد. این یک پیمان جاودانی است.» (پیدایش

۱۷: ۱۹). برای تأیید مجدداً می‌خوانیم: «نسلی که من به تو وعده داده‌ام از طریق اسحاق خواهد بود.» (رومیان. ۹: ۷) در این صورت، اسحاق قطعاً باید بچه دار می‌شد، درست است؟ چه کسی همسر اسحاق را انتخاب کرد؟ پاسخ خود خداست. خادم ابراهیم را بیاد بیاورید که به دنبال همسر اسحاق در میان بستگان ابراهیم رفت. او در بدو ورود چنین دعا کرد:

او دعا کرد و گفت: «ای خداوند، خدای آقایم ابراهیم، امروز به من توفیق بده و پیمان خودت را با آقایم ابراهیم حفظ کن. من اینجا در کنار چشمه‌ای هستم که زنان جوان شهر برای بردن آب می‌آیند. به یکی از آنها خواهم گفت: «کوزه خود را پایین بیاور تا از آن آب بنوشم»، اگر او بگوید: «بنوش، من برای شترهایت هم آب می‌آورم»، او همان کسی باشد که تو برای بندهات اسحاق انتخاب کرده‌ای. اگر چنین بشود، من خواهم دانست که تو پیمان خود را با آقایم حفظ کرده‌ای.»

- پیدایش ۴۲: ۲۱-۴۱

در واقع، این یک دعای بسیار خاص است؛ به سختی احتمال وقوع چیزی اتفاقی وجود دارد. شترها مقدار زیادی آب می‌نوشند، غریبه‌های کمی حاضرند به آن میزان از چاه آب بکشند، مگر اینکه از سوی خدا برای انجام این کار ترغیب شده باشند. خادم ابراهیم باید مطمئن میشد، بنابراین او درخواست خود را دقیق و دشوار کرد. همچنین توجه داشته باشید که او می‌گوید کسی که این کار را انجام می‌دهد، شخص تعیین شده خواهد بود. به عبارت دیگر، او همسر برگزیده خدا برای اسحاق خواهد بود.

او قبل از اینکه دعای خود را به پایان برساند، ربکا، دختر یکی از خویشاوندان ابراهیم، با کوزه ای بر روی شانه اش بیرون آمد. خادم ابراهیم با عجله از او تقاضا کرد: «لطفاً کمی آب از کوزه‌ات به من بده تا بنوشم.» (آیه ۱۷). اما خادم هیچ اشاره ای به شترها نکرد و دقیقاً همانطور که در دعا درخواست کرده بود، از او درخواست کرد. ربکا با خوشحالی موافقت کرد و مقداری آب به او داد. حالا بخوانید که بعد از آن چه می‌شود: «وقتی آب نوشید، آن دختر به او گفت: «برای شترهایت هم آب می‌آورم تا سیراب شوند.» (آیه ۱۹).

این دقیقاً همانطور که خادم ابراهیم درخواست کرد اتفاق افتاد. او شگفت زده و غرق شادی شد. او از این که دعای او به سرعت مستجاب شده بود خوشحال شد.

با این حال، کار هنوز کامل نبود. اکنون باید از پل نهایی انتخاب مورد تأیید خدا برای اسحاق عبور کرد. آیا خانواده ربکا به او اجازه می‌دهند با مردی که هرگز ندیده بودند بروند و به طور دائم در سرزمینی زندگی کند که نمی‌شناختند؟ هنگامی که خادم ابراهیم داستان را برای خانواده ربکا تعریف کرد، مردان خانواده پاسخ دادند: «چون این امر از طرف خداوند است، ما حق نداریم تصمیم بگیریم.» (آیه ۵۰). روز بعد خانواده به او اجازه دادند که بروند و خادم ابراهیم او را نزد اسحاق برد و آنها ازدواج کردند.

حالا قسمت شگفت انگیز داستان اینجاست. خدا این زن را به طور معجزه آسایی برای اسحاق انتخاب کرد. با این حال، هنگامی که آنها ازدواج کردند، مشخص شد که ربکا عقیم است. او نمی‌توانست بچه دار شود. چه؟ چرا خدا یک زن عقیم را برای اسحاق انتخاب کرد، در حالی که او وعده داده بود که نسل از طریق اسحاق ادامه خواهد یافت؟ پاسخ در این واقعیت نهفته است که وعده‌های خدا خودکار نیستند. آنها باید با ایمان به دست آیند و دریافت شوند. ما می‌خوانیم: «چون ربکا فرزندی نداشت، اسحاق نزد خداوند دعا کرد. خداوند دعای او را مستجاب فرمود و ربکا آبستن شد.» (پیدایش ۲۵: ۲۱).

ترجمه دیگری<sup>۱۱</sup> اینگونه می‌گوید: «اسحاق به حضور خداوند برای همسر خود بسیار دعا کرد زیرا او قادر به بچه دار شدن نبود و خداوند دعای او را اجابت کرد و ربکا همسرش باردار شد» او چه دعایی کرد؟ او فریاد زد: «خدایا، تو قول داده بودی که ملت‌ها و پادشاهان از طریق من خواهند آمد، و نسل تو از طریق فرزندان من خواهد آمد. این چگونه می‌تواند اتفاق بیفتد اگر همسر من قادر به بچه دار شدن نباشد؟ من دعا می‌کنم، خداوند، رحم ربکا را باز کن که بذر موعود طبق وعده تو بیرون آید»

## یک قانون روحانی

یک قانون روحانی وجود دارد که باید بدانیم و درک کنیم. کتاب مقدس چنین اعلام می‌کند: «خداوند، کلام تو تا ابد باقی است؛ آن کلام در آسمانها پایدار است. (مزامیر ۱۱۹: ۸۹).

توجه کنید که نمی‌گوید: «برای همیشه کلام تو در آسمان و زمین مستقر است.» نه، به وضوح بیان می‌کند که کلام او برای همیشه در ملکوت پایدار شده است. در مورد زمین چیزی گفته نشده است. پس چگونه کلام او در زمین پایدار یا مستقر شده است؟ در بررسی بیشتر کتاب مقدس به ما گفته می‌شود که «هر اتهامی باید به وسیلهٔ دو یا سه شاهد تأیید شود.» (دوم قرن‌تین ۱۳: ۱). توجه داشته باشید که بوسیلهٔ دو یا حتی سه نفر سخنان اثبات می‌شوند. اکنون ببینید خدا چه می‌گوید: «همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بیشتر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.» (اشعیا ۵۵: ۱۱).

کلام او چگونه به او باز می‌گردد؟ پاسخ ساده است - از طریق دهان ما. خدا اولین است؛ ما دوم هستیم. بنابراین وقتی ما از دهان خود کلمه او را که قبلاً از دهانش خارج شده است می‌گوییم، آنگاه آن را بر روی این زمین پایدار می‌کنیم! آیا این حقیقت شگفت انگیز را می‌بینید؟ خدا قول داد که نسل او از اسحاق خواهد بود، اما اسحاق آن را از دهان خود بیرون آورد تا آن را در این زمین، هم در زندگی خود و هم در خانواده اش، پایدار کند.

خدا می‌گوید اگر به والدین خود احترام بگذاریم، او قول عمر طولانی می‌دهد. اگر این وعده را با ایمان بیان کنیم، آنچه را که او قبلاً گفته است در زندگی خود برقرار می‌کنیم. ما دهان دوم هستیم که کلام او را اینجا بر روی زمین محقق می‌کند. در حال حاضر آنقدر هیجان زده ام که به سختی می‌توانم آن را تحمل کنم! این بدان معناست که ما می‌توانیم مستقیماً به بیماری نگاه کنیم و وعده خدا را مبنی بر داشتن یک عمر طولانی اعلام کنیم، و بیماری باید بگریزد. ما می‌توانیم با خیال راحت در سفرها، خانه یا هر جای دیگری که خطر در کمین ماست، در مورد این ایمنی صحبت کنیم. ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم، «از دهها هزار دشمنی که مرا از هر طرف احاطه کرده‌اند ترسی ندارم.» (مزامیر ۳: ۶)، زیرا «به آنان عمر طولانی می‌بخشم و آنها را نجات خواهم داد.» (مزامیر ۹۱: ۱۶).

ما همچنین می‌توانیم این وعده که زندگی ما خوب پیش می‌رود را بازگو کنیم. اگر با مشکل روبرو هستیم، در شرایطی که تاریک و ناامید کننده به نظر می‌رسد، می‌توانیم به جرأت بگوییم: «من به مادر و پدرم احترام گذاشتم، وعده عهد خدا به من این است



که زندگی من خوب پیش می‌رود! به نام عیسی من به دیوارهای کمبود، نزاع، افسردگی، شرایط بد [و غیره] فرمان می‌دهم که عقب نشینی کنند و راه را باز کنند».

ما می‌توانیم این کار را در مورد هر وعده عهد خدا انجام دهیم. تنها تفاوت بین کسانی که در فراوانی زندگی می‌کنند و کسانی که از کمبود رنج می‌برند چیزی است که از دهان خود به زبان می‌آوردند. خداوند می‌گوید: من آسمان و زمین را شاهد می‌گیرم که امروز زندگی و مرگ، برکت و لعنت را در برابر شما قرار داده‌ام. پس زندگی را انتخاب کنید تا شما و فرزندان‌تان زنده بمانید. (تثنیه ۳۰: ۱۹). توجه کنید که ما باید زندگی را انتخاب کنیم. چرا؟ زیرا اگر ما زندگی (برکت‌های عهد و پیمان) را انتخاب نکنیم، مرگ در حال حاضر بر روی زمین در حال اجرا است. پس چگونه زندگی را انتخاب می‌کنیم؟ باز هم می‌خوانیم، «حرف زبانت می‌تواند حیات تو را حفظ کند یا آن را برباد دهد، بنابراین نتیجه حرفهای خود را خواهی دید.» (امثال ۱۸: ۲۱).

ما می‌توانیم یا با وعده‌های عهد خدا موافق باشیم و یا با نفرین‌های شیطان در فقدان، بیماری و مرگ، آنقدر ساده است که خیلی‌ها از این حقیقت غفلت می‌کنند. به همین دلیل یعقوب می‌گوید:

همه ما اغلب مرتکب خطاهایی می‌شویم که در سخن گفتن خطا نکند، مرد کاملی است و می‌تواند تمام وجود خود را مهار کند. ما به دهان اسبان دهنه می‌زنیم تا مطیع ما شوند و به این وسیله تمام بدن آنها را به هر طرف که بخواهیم برمی‌گردانیم. زبان هم همین‌طور است، گرچه عضو کوچکی است ولی ادعاهای بسیار بزرگی می‌نماید. چه جنگلهای بزرگ که با جرّقه‌ای، آتش می‌گیرند.

- یعقوب ۳: ۲-۳، ۵

یک جرّقه کوچک می‌تواند کل جنگل را بسوزاند. بنابراین کلماتی که باترس بیان می‌شوند می‌توانند زندگی شما را نابود کنند. خبر خوب این است که ما وعده‌های خدا را داریم. هنگامی که آنها را به قلب خود وارد کنیم، دهان ما مطابق آن صحبت می‌کند. یعقوب در ادامه می‌گوید زبان مانند چشمه آب است. نمی‌شود همزمان از یک شکاف هم آب شیرین و هم آب شور جاری گردد. کلید چشمه نیست، بلکه زمین منبع آب است. در نتیجه مسئله زبان نیست، بلکه منبع آن است-یعنی آنچه در قلب ما است. زیرا عیسی

می‌گوید: «دربان از آنچه دل را پر ساخته است سخن می‌گوید (لوقا ۶: ۴۵). خدا می‌گوید اگر به والدین خود احترام بگذارید، عمر خوب و طولانی خواهید داشت. وقتی این کلمات را می‌خوانید، روح القدس این حقیقت را در قلب شما می‌گذارد و شما مطابق آن شروع به صحبت می‌کنید. ایمان خود را به خدا بر اساس تجربیات دیگران از دست ندهید، بلکه اصول اساسی کلام خدا را در نظر بگیرید. من می‌دانم که من زود هنگام نمی‌میرم؛ این وعده در قلب من ریشه دارد، و خداوند حافظ کلام خود است تا آن را به انجام برساند.

### ندای احترام به همسر

در مورد نقش همسر (زن) می‌خوانیم: «اجازه دهید زن ببیند که او به شوهرش احترام می‌گذارد و به او احترام می‌گذارد (که به شوهرش توجه می‌کند، به او احترام می‌گذارد، او را عزیز می‌دارد و ترجیح می‌دهد، به او ارزش می‌دهد، او را ستایش می‌کند، و او را دوست دارد و تحسین می‌کند)» (افسس ۳: ۳۳).

چه جمله ایست! می‌بینید که پولس به طور مفصل بیان می‌کند که زن باید به شوهر خود احترام بگذارد. (جلوتر در کتاب، من به تمجید شوهران از زنان خود می‌پردازم.) شوهر سر خانه است. مردان میهن پرست متعصب این را از خود در نیآورده اند. این ایده خداست. داشتن صلح و برکت واقعی در خانه ای که به شوهر به عنوان سرپرست احترام گذاشته نمی‌شود، غیرممکن است. برعکس، وقتی زن خدا برای شوهر خود به عنوان رهبر خانه ارزش قائل شود، پاداش احترام را دریافت می‌کند. این ممکن است مستقیماً از طریق شوهر رخ دهد، اما گاهی اوقات می‌تواند از راه‌های دیگر نیز حاصل شود. اخیراً در یک کلیسای بسیار بزرگ در اروپا مشغول خدمت بودم. زنی به من گفت: «جان، تو دلیل حضور من در این کلیسا هستی.»

کمی گیج شده بودم. او سپس توضیح داد که سالها قبل رهبری کلیسای او تغییر کرد و او و همسرش باید مسافت زیادی را برای شرکت در جلسات طی می‌کردند، بنابراین زمان مناسبی بود که کلیساهای دیگر را در نزدیک خانه خود امتحان کنند. پس از بازدید از چندین کلیسا، او از کلیسایی در نزدیکی محله خودشان خوشش آمد. با این حال، شوهرش احساس می‌کرد آنجا جایی نیست که باید به آن بپیوندند. احساس او این بود

که آنها باید به کلیسای اصلی خود بازگردند. آن خانم این کار را با بی میلی انجام داد، اما عصر یکشنبه‌ها به کلیسای دیگر می‌رفت.

او بیشتر به کلیسای جدید وابسته شد و درگیر آن شد. سرانجام رهبرانش او را به چالش کشیدند، «کی می‌خواهی در برابر شوهرت بایستی و به او بگویی باید از دستور خدا برای آمدن به کلیسای ما اطاعت کند؟» (این نوع رهبری مرا وحشت زده می‌کند.) کلمات آنها او را تحت تأثیر قرار داد. او تصمیم خودش را برای تغییر کلیسا به شوهرش گفت. سپس با شبان کلیسای اصلی قرار ملاقات گذاشت تا به او اطلاع دهد که حتی اگر شوهرش هنوز در آنجا شرکت کند، کلیسا راترک خواهد کرد. شب قبل از ملاقات، او کتاب «تحت پوشش» من را در دست گرفت که در آن طرح خدا را برای اقتدار توضیح می‌دهم. او به من گفت: «جان، من تمام شب بیدار بودم و آن را خواندم. تمام کتاب را گریه کردم، متوجه عصیان خود نسبت به خدا و شوهرم شدم. روز بعد من هم برای شوهرم و هم برای شبان توبه کردم.»

او با کمال میل به کلیسای قدیمی خود بازگشت. پس از چند ماه، همسر شبان او را با زنی در کلیسا آشنا کرد. معلوم شد که هر دو دیدگاه مشابهی برای یک فرصت تجاری داشتند، بنابراین آنها تجارت را شروع کردند. امروزه آنها بسیار موفق هستند و مقدار زیادی از منابع مالی کسب و کار خود را به پادشاهی خدا اختصاص می‌دهند. او گفت: «جان، اگر من در کلیسای دیگر می‌ماندم، سرانجام شوهرم راترک می‌کردم و هرگز به مشاغلی که در زندگی من وجود دارد، وارد نمی‌شدم.» او سپس گفت کلیسای دیگری که رهبرانش سعی در قانع کردن او به رد رهبری شوهرش داشتند، دیگر وجود ندارد. او از همسرش تقدیر کرد که هم محافظت و هم پاداش به دنبال داشت.

## همسران و شوهران نجات نیافته

پطرس رسول همانند پولس می‌نویسد:

به همین طریق شما ای زنها، مطیع شوهرهای خود باشید تا چنانچه بعضی از آنها به کلام خدا ایمان ندارند، به وسیله رفتار شما ایمان آورند. بدون آنکه شما به آنها چیزی بگویید، زیرا آنها رفتار نیک و خداترسی شما را خواهند

دید. (برای شوهر خود؛ شما باید همه مفهوم احترام را در مورد او احساس کنید: احترام گذاشتن، تسلیم شدن، عزیز داشتن-عزت، احترام، قدردانی، محبت دادن، و به معنای انسانی، او را ستایش کنید، یعنی او را تحسین کنید، تمجید کنید، خود را به همسر خود اختصاص دهید، عمیقاً او را دوست داشته باشید و از او لذت ببرید).

اول پطرس ۳: ۱-۲ (توضیحات در پرانتز از ترجمه انگلیسی (CPMA) است)

پطرس نشان می‌دهد که حتی اگر شوهر نجات یافته نیست، این رفتار محترمانه همسرش است که بر او تأثیر می‌گذارد، نه موعظه یا تعلیم او. من مردانی را می‌شناسم که با همین رفتار همسرانشان مورد توجه خداوند قرار گرفته‌اند. یک مثال عالی اسمیت ویگلسورث<sup>۱۲</sup> است، یکی از بزرگترین مردان خدا در اروپا در اوایل دهه ۱۹۰۰. ویگلسورث یک لوله کش بود و با گذشت زمان نسبت به خدا بسیار سرد شده بود. او نمی‌خواست با مسیحیت کاری داشته باشد. از سوی دیگر، پولی<sup>۱۳</sup>، همسرش، ایماندار بسیار متدینی بود. در حقیقت، غیرت او برای خدا در حال افزایش بود. فداکاری او سستی ویگلسورث را بیش از پیش آشکار می‌کرد و او از حضور زنش عصبانی می‌شد. ویگلسورث او را به خاطر ایمانش به شدت مورد آزار و اذیت و آزار قرار داد و مستقیماً به او گفت که به کلیسا نرود. زنش به فرمان او پایبند نبود، زیرا برخلاف خواست خدا بود (باز هم، همانطور که قبلاً نیز گفته شد، ما باید از اقتدار اطاعت کنیم مادامی که به ما نگویند کلام مکتوب خدا را زیر پا بگذارید).

او همیشه شام او را آماده می‌کرد و عازم کلیسای عصر یکشنبه می‌شد. یک شب دیرتر از حد معمول از کلیسا بیرون آمد. اسمیت هنگام ورود به خانه دستور داد: «من ارباب این خانه هستم و نمی‌خواهم تو تا این ساعت بیرون باشی و دیر به خانه بیایی!» پولی بی سر و صدا جواب داد: «من می‌دانم که تو شوهر من هستی، اما مسیح ارباب من است.»

ویگلسورث به شدت ناراحت و عصبانی شد، درب پشتی را باز کرد و او را مجبور کرد از خانه خارج شود و در را پشت سرش قفل کرد. صبح که بیدار شد، اسمیت، در را

Smith Wigglesworth ۱۲

Polly ۱۳

باز کرد تا روزنامه را بگیرد، وقتی او وارد خانه شد (او تمام شب پشت در خوابیده بود). بلافاصله بلند شد و با خوشحالی گفت: «اسمیت، برای صبحانه چه می‌خواهی؟» سپس صبحانه را حاضر کرد.

همانطور که معلوم شد، عزم پولی برای اطاعت از خدا و احترام به شوهرش تأثیر زیادی بر ویگلسورث داشت. او در نهایت اعتقاد زیادی پیدا کرد و کاملاً به خدمت عیسی مسیح تسلیم شد و کار او هنوز ادامه دارد. بسیاری از طریق خدمت او نجات یافتند، شفا یافتند و حتی از مردگان زنده شدند.

پاداش پولی در قضاوت مسیح به دلیل صدها هزار نفری که تحت تأثیر خدمت وی قرار گرفته‌اند، بسیار بزرگ خواهد بود. او نه تنها پاداش یک شوهر تغییر یافته بلکه محصول بزرگی در زندگی آینده دریافت کرد.

آیا هنوز واضح نیست؟ به ما دستور داده شده است که نه تنها به خاطر خود اشخاص، بلکه به خاطر پادشاهی خداوند و خودمان نیز باید احترام بگذاریم. ما شخصاً ضرر می‌کنیم اگر از احترام به کسی که باید به او احترام گذاشته شود، دریغ کنیم.



## احترام به رهبران کلیسایی

همانطور که قبلاً بیان شد، پادشاهی خدا به معنای واقعی کلمه یک پادشاهی است. بنابراین، در داخل کلیسا اقتدار و درجه رتبه تعیین می‌شود. در احترام به یک رهبر کلیسا، ما به نوبه خود به عیسی احترام می‌گذاریم، و در احترام به عیسی ما به خدای پدر احترام می‌گذاریم (متی. ۱۰: ۴۰-۴۱). رفتار ما با رهبر، نحوه صحبت با او و حتی فکر کردن درباره او، نحوه برخورد ما با کسی است که رهبر را فرستاده است. سپس خدا می‌گوید: «بلکه هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت.» (۱ سموئیل. ۲: ۳۰). نگرش ما به خدا بواسطه رفتار ما با رهبران کلیسا منعکس می‌شود. اگر به اقتدار کلیسا احترام نگذارید نمی‌توانید بگویید از خدا می‌ترسید.

### «من از خدا می‌ترسم، نه مردم»

من هرگز اتفاقی را که در یک جلسه‌ی کلیسایی رخ داد و به وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد، فراموش نمی‌کنم. پس از تدریس در مورد اهمیت رهایی از جرم، تعداد زیادی از مردم به درخواست من پاسخ دادند و برای دعا جلو آمدند. در این گروه بزرگ، یک جوان برجسته بود که من تصور می‌کردم در زندگی صدمه زیادی دیده است. من او را به روی سکوی برای دعای بیشتر فراخواندم. وقتی بالا رفت، مردی دیگر از میان جمعیت بیرون آمد و با ما روی سکو ایستاد.

مرد دوم موی دم اسبی بلندی داشت و شلوار جین، جلیقه چرم مشکی و تی شرت پوشیده بود و خالکوبی‌هایش مشخص بود. او نگاهی وحشیانه در چشمانش داشت و قطعاً عصبی بود. من متوجه شدم که اولین مرد جوان فوراً عصبی شد و دیگر نمی‌توانست آزادانه چیزی از خداوند دریافت کند.

من به مرد دوم رو کردم و مودبانه از او خواستم که از سکو پایین برود.

با تعجب نگاهم کرد و با لحنی خشن گفت: نه!

پس از شوک اولیه از بی توجهی آشکار او به درخواستم، از نظر ذهنی دوباره آماده شدم و گفتم: «آقا، من تا زمانی که شما کناره‌گیری نکنید ادامه نمی‌دهم.»  
دوباره گفتم: نه!

من اکنون کمی ناامید شده بودم و در ذهنم سوال می‌کردم که چرا راهنمایان به من کمک نمی‌کنند که این مرد را از سکو خارج کنم. سپس به ذهنم رسید که همه از او وحشت داشتند. اکنون کاملاً آگاه بودم که با مردی سرکش و بدون توجه به اقتدار برخورد می‌کنم، باید محکم باشم، در قدرت خود باقی بمانم و به خدا اعتماد کنم. می‌دانستم که به این شکل نمی‌توانم به این مرد جوان رسیدگی کنم. من اصرار کردم: «آقا، من به شما دستور می‌دهم که از این سکوی پایین بروید.»

دوباره نگاهی بهم انداخت و گفت: «نه!» پس از یک مکث ناخوشایند، او با صدای بلند گفت: «من از خدا می‌ترسم، نه از انسان!»

این مرد از خدا نمی‌ترسید. او از تصویر خدا می‌ترسید، تصویری که او در ذهن و قلب خود ساخته بود و خدای واقعی آسمان و زمین نبود. اگر او واقعاً از خدا می‌ترسید، به من به عنوان یک خادم خدا احترام می‌گذاشت و به درخواست من را نیز تسلیم می‌شد. من تسلیم نشدم، بنابراین به دنبال کمک روح القدس در درونم بودم. ناگهان، انگار که کسی به من گفته باشد، می‌دانستم که این مرد پدر آن پسر جوان است. بنابراین از او پرسیدم و او تأیید کرد که واقعاً چنین است. من گفتم: «آقا، اگر می‌خواهید پسران از خدا کمک بگیرد، باید از سکوی خود پایین بروید؛ در غیر این صورت، شما مسئول دوری قدرت شفا بخش خدا از پسران خواهید بود.»

به نظر می‌رسید که این کلمات به سختی او نفوذ کرد، به حدی که با اکراه از سکوی پله‌ای پایین رفت و همچنان با نگاه خیره بر من متمرکز بود. پسر سرانجام برای دریافت از خدا پذیرا شد و به شدت تحت تأثیر خدا قرار گرفت. آنچه خدا در او انجام داد واقعاً



شکفت انگیز بود. او شکست و گریه کرد.

بعد از جلسه، با پدر در دفتر شبان ملاقات کردم. او یکی از اعضای یک باند موتورسیکلت خشن در شهر بود. او سخت گیر بود و غیرقابل دسترس به نظر می‌رسید، اما من عقب نشینی نکردم. اگرچه من به آرامی با او صحبت کردم، درگیری ما بسیار شدید شد، من فکر کردم در یک لحظه او از نظر جسمی به من حمله خواهد کرد.

من به او گفتم ترس از خدا و توجه نکردن به خادمان او غیرممکن است. ترس از خدا، احترام به مقاماتی است که او منصوب می‌کند. من با او درمیان گذاشتم که چرا وقتی او درخواست من مبنی بر خروج از سکو را رد کرد، مرتکب اشتباه شد.

بالاخره کمی نرم شد. حتی در آن زمان من عقب نشینی نکردم، اما پس از تمرکز مداوم بر حقیقت کلام خدا، او در نهایت شکست و شروع به گریه کرد. به نظر می‌رسید که پدرش او را به شدت زخمی کرده است و دیدگاه او در مورد زندگی، اقتدار و خدا همه تحت تأثیر سوء استفاده پدر قرار گرفته است. از آنجا که او پدرش را نبخشیده بود، برخی از رفتارهای توهین آمیز را نسبت به پسر خود تکرار میکرد. قبل از رفتن من، او به آرامی مثل بچه گریه می‌کرد.

هنگامی که او خطای خود را دید و با عذرخواهی به رهبری و شبان من اعتراف کرد، توانست به طرز عظیمی از خدا دریافت کند. طنز برخورد ما این بود که او در نهایت با من مانند یکی از قهرمانان خود رفتار کرد. این مرد که در ابتدا طوری رفتار می‌کرد که انگار قصد دارد به من آسیب برساند، در نهایت به شدت من را دوست داشت.

## بی احترامی‌نا محسوس

مثال فوق یک مورد شدید است. با این حال، نگرش ریشه ای بیش از آنچه که ما تصور می‌کنیم در بین ایمانداران رایج است. بی احترامی این مرد آشکار بود. او چیزی را پنهان نمی‌کرد و این امر واقعاً دسترسی به او را آسان کرد. او در رفتار خود برهنه بود، با این حال، بسیاری دیگر در همان وضعیت هستند، اما بی احترامی خود را به گونه ای دیگر نشان می‌دهند. آنها از ترس اینکه برچسب غیر اخلاقی یا بی احترامی بخورند، چهره ای مشارکتی نشان داده و مطابق آن صحبت می‌کنند، اما در درون خود بی احترامی می‌کنند. این امر در ظاهر به شکل‌های ظریف‌تری بارز می‌شود.

کسانی که با لب‌هایشان به رهبران احترام می‌گذارند، اما قلب آنها از احترام به بندگان

منصوب خدا دور است. این ظاهر از طریق نحوه پاسخگویی آنها به پیشنهادات، تغییر جهت یا درخواست‌های مختلف رهبری نشان داده می‌شود. شبان از اعضا می‌خواهد در یک شب پرستش ویژه شرکت کنند و یک دهم اجتماع حاضر می‌شود. یا از اعضا می‌خواهد که برای دورهمی ماهانه بیرون بیایند، و شاید یک بیستم حضور پیدا می‌کنند. من به کلیساهای زیادی می‌روم که هزاران نفر در آن شرکت می‌کنند و در یکشنبه تعداد دو تا چهار جلسه دارند. معمولاً همه این جلسات به جز یکی از آنها سالن را پر می‌کند. اما اگر شبان دوشنبه شب برای جلسه دعا دعوت شود، در بسیاری از مواقع فقط چند صد نفر حضور پیدا می‌کنند. چرا؟ به دلیل عدم احترام به شبان.

ممکن است فکر کنید، جان، این کمی بیش از حد افراطی است. بگذارید یک مثال دیگر بیاورم که می‌تواند به شما نشان دهد اینطور نیست. فرض کنید شبان در یکشنبه معین به همه اعضای خود اعلام کند: «ما قرار است در این ماه جلسات ویژه دعا شب دوشنبه داشته باشیم. چهار دوشنبه آینده، ما از ساعت هفت تا هشت بعد از ظهر در محراب ملاقات خواهیم کرد». این پیشنهاد برای ۸۰ درصد از اعضا چندان جذاب نیست - مخصوصاً که این امر با مسابقه فوتبال دوشنبه شب تداخل پیدا می‌کند.

سپس شبان اظهار دارد: «در پایان آخرین شب دعا ویژه، یک زن ثروتمند به هر فردی که در هر چهار جلسه دعا شرکت کرده است، پانصد هزار دلار چک می‌دهد.» میزان حضور چقدر خواهد بود؟ فقط می‌توانم تصور کنم جایی برای همه کسانی که حاضر می‌شوند وجود ندارد. مردم از ترس اینکه نتوانند به محراب برسند، زودتر می‌آیند تا جایی پیدا کنند.

چگونه پاسخ می‌دهید؟ خود را گول نزنید، زیرا حقیقت از انگیزه‌های قلبی شما پرده بر می‌دارد.

صادقانه، دو سوال از خود پرسید: اول، آیا شما بدون اعلام وعده پول در آن جلسات دعا شرکت می‌کردید؟ دوم، آیا با وعده نیم میلیون دلار در آن جلسات شرکت می‌کنید؟ به این فکر کنید - ممکن است بتوانید وام خانه و ماشین خود را پرداخت کنید و پول زیادی برای سایر علایق باقی بماند.

اگر پاسخ شما برای سوال اول منفی و برای سوال دوم بله بود، پس تازه متوجه شده اید که چقدر برای کلمه سخنان شبان خود ارزش قائل هستید. به یاد داشته باشید که احترام گذاشتن به معنای ارزش قائل شدن است.

خدا می‌گوید: «از رهبران خود اطاعت و پیروی کنید، زیرا آنان پاسداران جانهای شما هستند» (عبرانیان ۱۳: ۱۷). این دستور خدا به قوم خود است. ما باید از رهبران کلیسای خود اطاعت کنیم. بنابراین در ارزیابی صادقانه خود، اگر متوجه شدید که این کار را برای پول انجام می‌دهید، و نه فقط به دلیل درخواست شبانتان، پس ببینید ارباب شما کیست؟ عیسی می‌گوید، فقط دو ارباب وجود دارد که می‌توانید از آنها اطاعت کنید، خدا یا ثروت (مت. ۶: ۲۴).

ببایید چند سوال سخت بپرسیم: آیا به موقع در جلسات حاضر می‌شوید؟ آیا زمانی که شبانتان از شما می‌خواهد یک هدیه ویژه بدهید، در درون خود مقاومت می‌کنید؟ آیا دائماً از درخواست رهبر خود برای کمک به کلیسا یا جامعه خود چشم‌پوشی می‌کنید؟ آیا خود را در حال بهانه آوردن برای عدم شرکت در جلسه ویژه یکشنبه شب می‌بینید؟ حالا از خود بپرسید، اگر قول پانصد هزار دلار برای هر یک از این درخواست‌ها داده می‌شد، آیا تصمیم متفاوتی می‌گرفتید؟ اگر چنین است، چرا؟ به شما اجازه می‌دهم به این سوال سخت پاسخ دهید، اما به یاد داشته باشید که باید صادق باشید. همانطور که پاسخ خود را جمع بندی می‌کنید، سخنان عیسی را در نظر داشته باشید، «هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است» (مت. ۱۰: ۴۰). به عبارت دیگر می‌توان گفت: «کسی که به شما احترام می‌گذارد، به من احترام می‌گذارد، و کسی که به من احترام می‌گذارد، به کسی که من را فرستاده است احترام می‌گذارد» هنگامی که شما به سخن شبان خود اهمیت می‌دهید، برای کلام خدا ارزش قائل هستید، زیرا خدا او را به سوی شما فرستاده است.

اکنون می‌فهمیم که چرا بسیاری در زندگی پیشرفت نمی‌کنند. ما می‌خوانیم: «کآنها مانند درختانی هستند که در خانه خداوند کاشته شده، و در معبد بزرگ خدای ما شکفته می‌شوند.» (مزمور ۹۲: ۱۳). هنگامی که در کلیسا کاشته می‌شویم، در زندگی شکوفا می‌شویم، هم اکنون و هم در هنگام قضاوت مسیح. توجه کنید که سراینده مزمور نمی‌گوید: «کسانی که در خانه خداوند حضور دارند.» می‌توانید در کلیسا شرکت کنید و کاشته نشوید. کاشتن یعنی جایی که شما جان خود را برای خدمت به خدا می‌گذارید. آنجاست که شما می‌بخشید، خدمت می‌کنید و از رهبری اطاعت می‌کنید. وقتی کاشته می‌شویم، برای کلیسای محلی خود ارزش قائل می‌شویم، همانطور که درخت برای زمینی که از آن زندگی می‌گیرد ارزش می‌گذارد.

ممکن است فورانی از رفاه، موفقیت و خوشبختی را بدون کاشته شدن در کلیسا داشته باشید، اما دیرپایی این نعمت‌ها را تجربه نخواهید کرد. ما نباید به دنبال نعمت‌های موقتی باشیم. بلکه باید به دنبال آنچه باشیم که در تمام سالهای زندگی ما دوام دارد و لذت و رضایت زیادی را به ارمغان می‌آورد، به ویژه در تخت داوری مسیح، که همه چیز در حال آشکار شدن است.

اگر در کلیسا کاشته شده اید، برای سخنان رهبران کلیسایتان ارزش قائل خواهید شد و آنچه را که از شما می‌خواهند بی اهمیت نمی‌شمارید. آنگاه شما از خدا می‌ترسید و در ترس از خدا به رهبران منصوب او احترام می‌گذارید. در ارج نهادن به رهبران منصوب شده او، پاداش کامل خدا برای شما در نظر گرفته خواهد شد.

## با احترام به آنها فکر کنید

به ما دستور داده شده است که «ای برادران من، از شما تقاضا دارم برای آنانی که در میان شما زحمت می‌کشند و در خداوند، رهبران و مشاوران شما هستند، احترام قایل شوید؛ ۱۲ از آنان به خاطر کاری که می‌کنند با نهایت محبت و احترام قدردانی نمایید. (اول تسالونیکیان ۵: ۱۲-۱۳).

در نزدیک به چهل سال خدمت، که هفت سال آن در کلیساهای محلی و بقیه در سفر گذشته است، متوجه شده ام ایماندارانی که بیشترین رضایت، آرامش، شادی و رفاه را دارند، کسانی هستند که به رهبران کلیسای خود با احترام فکر می‌کنند و به آنها عشق و ارادت می‌ورزند. خداوند به ما دستور می‌دهد که این کار را انجام دهیم، بنابراین آیا منطقی نیست که این شهادت درست باشد؟ عکس آن نیز صادق است.

در گذشته من با افرادی در دو طرف این طیف برخورد کرده ام. من با برخی برخورد کرده ام که خود را به اندازه شبان خود واجد شرایط می‌دانند. آنها فقط با رهبر خود کنار می‌آیند زیرا او موقعیت را اشغال کرده است. این افراد تصور می‌کنند که می‌توانند عملکرد خوب یا حتی بهتری در رهبری کلیسا یا خدمت داشته باشند. اغلب آنها وقت می‌گذارند تا زمانی که خدا آنها را به خدمتشان «ارتقاء دهد». آنها شبان خود را فردی می‌دانند که می‌تواند به راحتی جایگزین شود و با او هیچ برخورد متفاوتی نسبت به سایر افراد ندارند.

در همین راستا، این شخص ممکن است کسی باشد که هیچ آرزویی برای خدمت

ندارد. آنها در بازار کار می‌کنند و در کلیسا شرکت می‌کنند، زیرا این کار باید انجام شود. این افراد برخلاف افرادی که در بالا شرح داده شد، شبان خود را به عنوان فردی می‌بینند که کاری را انجام می‌دهد که اکثر افراد، به ویژه خودشان، می‌توانند انجام دهند اما او شغلی را در دنیای کلیسا انتخاب کرده است. به نظر آنها شبان‌ها از نظر هوش پایین‌تر هستند، و به همین دلیل به خدمت روی آورده اند.

در هر صورت، شما نمی‌توانید این افراد را در تمام مراحل زندگی موفق بدانید. بله، آنها ممکن است در تجارت یا خدمت نسبتاً خوب عمل کنند، اما نه در حدی که بخواهند خود را در کلیسا کاشته و هدیه خدا یعنی شبان خود را ارزشمند بدانند. اینها اغلب در ازدواج و فرزندان خود دچار مشکل می‌شوند. آنها از نظر پزشکی، مالی و بسیاری از عرصه‌های دیگر زندگی رنج خواهند برد.

## یک داستان غم انگیز

می‌توانم مثال‌های زیادی از کسانی که رهبران خود را ارزشمند نمی‌دانند و به آنها بی‌احترامی می‌کنند (و به زودی طرف مثبت طیف را پوشش می‌دهیم) ارائه دهم، با این حال، یک داستان واقعی که به وضوح این فاجعه را نشان می‌دهد برای چند نفر از مردانی افتاد که من می‌شناسم. من دوستی دارم که یک کلیسای بزرگ را شبانی می‌کند. من بیش از بیست و پنج سال به طور مرتب در کلیسای او خدمت کرده ام، اما بیش از سی و پنج سال است که او را می‌شناسم.

وی مورد احترام جماعت کلیسای خود و همچنین تعداد زیادی از رهبران ملی و جهانی است.

سالها پیش، او به مرد جوانی کمک کرد تا جهت خدا را در زندگی کشف کند. این مرد جوان، ما او را بیل<sup>۱۴</sup> می‌نامیم، در گروهی فرقه ای پرورش یافته بود که به بسیاری از حقایق ارزشمند کلام خدا اعتقاد نداشتند. دوست من، که ما او را رندی<sup>۱۵</sup> می‌نامیم، بیل را به نزول روح القدس هدایت کرد و خداوند او را به طور موثر مورد استفاده قرار داد تا او را در یک دوره پربار خدمت قرار دهد.

کمی بعد، بیل به دلیل پذیرش تعمید روح القدس از کلیسای خودش کنار گذاشته شد.

شبان رندی با تیمی از مردم رفت و همه وسایل خانه بیل را که توسط فرقه او در خیابان گذاشته شده بود، جمع کرد و یک آپارتمان برای بیل و خانواده اش اجاره کرد.

سرانجام بیل شبان کلیسای پر رونقی در شهرهای دیگر شد. او کار کوچکی را آغاز کرد اما با هدیه قوی خدا بر زندگیش، کلیسا به سرعت رشد کرد. پس از چند سال، او یک سالن تئاتر خرید و از فضای ویتترین مغازه اجاره ای به تئاتر بازسازی شده نقل مکان کرد. او از شبان رندی دعوت کرد که بیاید و به دلیل خاص بودن رندی در زندگیش به ساخت ساختمان کمک کند. این یک مناسبت باشکوه بود.

کلیسا به رشد خود ادامه داد، اما بیل از یک اعتیاد شدید رنج می برد که پنهان نگه داشته بود. اوضاع همچنان ادامه داشت و سرانجام بزرگان کلیسا از اسارت وی آگاه شدند.

بیل به صورت دوره ای با رندی تماس می گرفت و به او می گفت که قصد استعفا دارد، اما دلیل آن را به او نمی گفت. شبان رندی به بیل دلگرمی می داد تا اینکه روزی یکی از بزرگان تماس گرفت و به رندی از اسارت بیل خبر داد. رندی بلافاصله سوار هواپیما شد تا به نزد بیل برود و به او کمک کند. متأسفانه، بزرگان با وجود این که از اعتیاد بیل آگاه بودند، هنوز او را برای موعظه می خواستند.

وقتی رندی سخنان بزرگان را شنید، گفت: «اگر شما حتی اجازه دهید بیل در منبر بماند، من روز یکشنبه در خدمت می مانم و وضعیت را علنی می کنم، شما به خانواده او اهمیت نمی دهید؛ شما فقط نگران خود و کلیسایید. اما اگر استعفای او را بپذیرید، من در دسترس هستم تا به انتقال قدرت در کلیسا کمک کنم.»

در همان روز شبان رندی بیل و خانواده اش را نجات داد، هزینه مهاجرت آنها به نزدیک کلیسای خودش در ایالت دیگر را پرداخت و برای بیل شغلی با درآمد خوب یافت. با گذشت زمان، بیل تحت خدمت رندی بهبود یافت.

رندی بعداً بیل را به عنوان یکی از شبانان همکار خود به کارمندی خود در آورد تا به او کمک کند تا با دعوت خدا در زندگیش به مسیر اصلی بازگردد. در این میان، نشریات مسیحی داستان نجات بیل را نوشتند، و شهرت وی در نتیجه شهادت او افزایش یافت. پس از مدتی به بیل پیشنهاد شد که به خدمت دیگری بیاید و در کنار تعلیم خدمت مسافرت خود را راه اندازی کند. شبان رندی احساس کرد بیل هنوز آمادگی انجام این کار را ندارد و توصیه کرد این کار را نکند. بیل احساس می کرد که شبان سرنوشت او

را کنترل می‌کند و مانع آن می‌شود، بنابراین توصیه رندی را نادیده گرفت و ادامه داد. زمان گذشت و سرانجام من و بیل فرصتی برای صرف شام با چند رهبر دیگر پیدا کردیم. بیل بیشتر وقت را به شکایت از شبان رندی سپری کرد. او از نحوه اداره کلیسا توسط رندی، برخورداری که با کارکنانش داشت و از عدم موافقت شبان سابقش با رفتن خودش انتقاد کرد. زنگ هشدار را که در قلبم احساس کردم به وضوح به یاد می‌آورم. من می‌دانستم که او آزرده خاطر است و این باعث کاهش شدید احترام وی نسبت به مردی شده است که برای زندگی او بسیار تلاش کرد.

من در آن شام از رندی دفاع کردم اما دیدم که به جایی نمی‌رسم. می‌دانستم که بحث درباره این موضوعات بدون اینکه رندی آنجا باشد تا طرف خود را در داستان بیان کند، اشتباه است. بنابراین بحث را با گفتن این جمله به بیل به پایان رساندم که رندی مثل پدر به او باور داشت، و حتی اگر رندی در اشتباه بوده باشد (که من مراقب بودم آن را نگویم)، بیل در انتقاد از او و بی احترامی به او اشتباه کرده است. من سایر نمونه‌های کتاب مقدس را که قبلاً در این کتاب به اشتراک گذاشتم، با او در میان گذاشتم، اما بیل در مخالفت خود با شبان رندی جدی بود.

چند ماه بعد پاستور رندی با من تماس گرفت. هنوز غم را در صدایش می‌شنیدم. انگار کسی مرده بود. بیل کتابی منتشر کرد و در یکی از فصل‌ها به نحوه پاسخ به کنترل کلیساها و رهبران پرداخت. رندی گفت: «جان، من می‌خواهم چهار صفحه از کتاب جدید بیل را برایت بخوانم.» او به خواندن گزارش افتراآمیز بیل درباره رندی، کارکنانش و کلیسایش ادامه داد. اگرچه نامی ذکر نشده بود، اما مشخص بود که او در مورد چه کسی نوشته است. به هر حال، این تنها کلیسایی بود که وی در آن مقام شبان را داشت و به دلیل موقعیت ملی کلیسای رندی، بسیاری از کسانی که کتاب او را می‌خواندند، رهبری را که او به آن اشاره داشت می‌شناختند. با توجه به آنچه در کتاب بیل آمده بود، فکر می‌کردید شبان رندی یک شخص کنترلگر است. (واقعیت جالب این است که در سالهایی که من به کلیسای رندی سفر کرده‌ام، تغییرات بسیار کمی در بین کارکنان بزرگ او انجام شده است. آنها بسیار متعهد هستند و او را خیلی دوست دارند.)

پس از اتمام چهار صفحه، رندی گفت: «جان، من می‌توانم این را در سطح شخصی هضم کنم؛ اما، درد من اعضای کلیسای ما هستند [که تعداد آنها به هزاران نفر می‌رسد] که ممکن است این مطلب را بخوانند، و تو می‌دانی که بسیاری از آنها این را خواهند

خواند زیرا او شبان اینجا بود. این می‌تواند آنها را مسموم کند، و مانع از دریافت آنها از خدا در کلیسای ما خواهد شد.»

دلم شکسته بود. آنچه را که با گوش‌هایم می‌شنیدم باور نمی‌کردم. رندی، بیل را در شرایطی نجات داد که کمتر کسی این کار را می‌کرد. او بیل را پذیرفت، از او مراقبت کرد و او را ترمیم کرد. بیل چگونه می‌توانست این کار را انجام دهد؟ من می‌دانستم که او دانه‌های بی‌احترامی کاشته است که محصول خوبی نخواهد داشت. در واقع، ویرانگر خواهد بود، مگر اینکه توبه کند.

چند سال بعد، بیل موقعیت شبانی دیگری گرفت. او دوباره باعث شد تا کلیسا از طریق هدیه خداوند بر زندگی او رشد کند. (هدیه خدا تا حدی موفقیت‌آمیز عمل می‌کند، حتی اگر با قلب خدا همخوانی نداشته باشیم.) زمانی که قرار بود محصول به دست آید، او دوباره به اسارت قدیمی خود گرفتار شد. این بار حتی بدتر بود، زیرا مستقیماً خانواده دیگری را ویران کرد. پیامدها در کلیسا و جامعه موج می‌زد. کلیسا در وضعیت فلج قرار گرفت. بسیاری ناراحت و ناامید شدند.

اگر بیل به پدر روحانی خود احترام می‌گذاشت، من معتقدم که او در زمان مناسب به خدمت خود اعزام می‌شد. برای بار دوم سقوط نمی‌کرد؛ و تا به امروز شاهد درخشانی بر این می‌بود که چگونه خداوند می‌تواند ما را از گناه دور کند و ما را از گناه باز دارد. با این حال، اکنون به دلیل بی‌احترامی به پدر روحانی خودش، ما با یک تراژدی مواجه هستیم که بسیاری را مجروح کرده است و می‌شد از آن اجتناب کرد. با بیان این داستان، امیدوارم از این فاجعه در زندگی دیگران جلوگیری شود.

بیل هدیه ای شگفت‌انگیز برای آموزش کلام خدا در زندگی خود دارد. در واقع، من از مکاشفه‌هایی که به او می‌شد تعجب می‌کردم. من شنیده‌ام که دیگرانی که او را می‌شناختند و در تعالیم او نشسته بودند درباره قدرت آموزه‌هایش اظهار نظر می‌کردند. چقدر غم‌انگیز. اگر بیل به پدر روحانی خود احترام می‌گذاشت، همه چیز برای او و کسانی که تحت تأثیر قرار داده بود به خوبی پیش می‌رفت.

پولس رسول می‌گوید: «گرچه شما هزاران معلم در مسیح داشته باشید، ولی بیشتر از یک پدر نخواهید داشت» (اول قرنتیان ۴:۱۵). ما باید به یاد داشته باشیم که خداوند می‌گوید وقتی پدر خود را بی‌آبرو می‌کنیم، نفرین می‌شویم. این امر نه تنها در مورد پدران طبیعی ما، بلکه در مورد پدران روحانی نیز صدق می‌کند. من شخصاً معتقدم اگر



افراد درگیر در قلب خود احترام واقعی داشته باشند، به ویژه در مورد پدران و مادران روحانی، و خود را از توهین حفظ کنند، از بسیاری از حوادث ناگوار می‌تواند اجتناب شود.

## دو یا سه شاهد

مردی که برای اولین بار مرا در خدمت قرار داد، کلیسای هشت هزار نفری خود را از دست داد. آن کلیسا امروزه دیگر وجود ندارد، زیرا شبان همسر خود را به خاطر یک زن جوانتر ترک کرد. او به جماعت گفت که همسرش راترک می‌کند و اگر دوست ندارند، می‌توانند به کلیسای دیگری بروند. این ضربه ی ویران کننده ای بود. به طرز غم انگیزی، بسیاری از مردان شیوه عمل او را دنبال کردند و از زنان خود در کلیسا جدا شدند.

بسیاری از کسانی که وقتی در این کلیسا کار می‌کردم در کنار من بودند از این مرد انتقاد کردند. من نیز همین رویه را شروع کردم. از دستش ناراحت و عصبانی بودم. احترامی که من به عنوان پدر روحانی برای او در قلب خود داشتم به سرعت در حال زوال بود. من پنج سال قبل کلیسا را ترک کرده بودم. او لیزا و مرا با برکت برای موقعیت جدید خدمت در استان دیگری راهی کرد، اما با وجود اینکه دیگر در کلیسا نبودیم، من از او بیشتر مأیوس و عصبانی شده بودم.

سپس طی دو هفته ای، چهار خواب در مورد شبان سابقم دیدم. من به ندرت رویاهایم را به یاد می‌آورم. بنابراین برای من دیدن ۴ رویا در دو هفته که آنها را به خاطر بیاورم کاملاً غیر عادی بود. از نوشتن این مطلب تقریباً خجالت می‌کشم، اما بعد از خواب چهارم، بالاخره متوجه شدم که خدا به من چیزی می‌گوید. من به دعا رفتم و پرسیدم: «پدر، در این خوابها چه چیزی به من نشان می‌دهی؟»

بلافاصله صدای سختی را شنیدم که می‌گفت: «او خادم من است. از قضاوت خادم من دست بردار!»

من در جایگاهی نبودم که درباره شبان سابقم انتقاد کنم یا درباره او قضاوت کنم، زیرا او برای من پدر بود. وقتی متوجه این موضوع شدم، توبه کردم و نامه عذرخواهی برای او نوشتم.

چند ماه پس از طلاق از همسرش، او با زن جوانی ازدواج کرد و کمی بعد کلیسا به

چهارصد نفر کاهش یافت. او سعی کرد کلیسا را نجات دهد، اما دیگر زمانی بود که درها برای همیشه بسته شد. آیا اگر یک شبان در گناه آشکار است و از آن توبه نمی‌کند، شما باید از کلیسا خارج شوید؟ جواب قطعاً بله است. پولس می‌نویسد:

در نامه‌ای به شما نوشتم که با اشخاص شهوتران معاشرت نکنید. ولی منظور من این نبود که با تمام اشخاص شهوتران این جهان یا طمعکاران و کلاهبرداران و یا بت‌پرستان کاری نداشته باشید، زیرا در این صورت مجبور می‌شوید این دنیا را ترک کنید. بلکه مقصود من این بود که با کسانی که خود را مسیحی می‌دانند ولی مرتکب زنا، طمع، بت‌پرستی، ناسزاگویی، مستی و یا کلاهبرداری می‌گردند، معاشرت نکنید حتی با چنین اشخاصی غذا هم نخورید.

- اول قرن‌تیاں ۵: ۹-۱۱

پولس به وضوح می‌گوید ما نباید با یک «مسیحی» که در بی اخلاقی زندگی می‌کند، ارتباط نزدیک داشته باشیم. این رهبر با طلاق دادن همسرش، فقط به این دلیل که آنها با هم کنار نمی‌آمدند، غیراخلاقی عمل کرد. در حالی که یک زن جوان منتظر ازدواج با او بود. گفته عیسی کاملاً واضح است، او می‌گوید: «اما من به شما می‌گویم هرکس زن خود را به هر علتی به جز علت زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید مرتکب زنا می‌شود» (مت. ۱۹: ۹).

بنابراین اگر قرار نیست با «مسیحی» ای که در گناه عمدی زندگی می‌کند غذا بخوریم، مطمئناً نباید در روح با آنها شریک شویم. ما نباید تحت خدمت یک مرد که در این حالت است بنشینیم. البته اگر توبه کند، می‌توانیم یکبار دیگر از او دریافت کنیم. اکنون ممکن است بپرسید: «اما جان، آیا این قضاوت کردن او نیست؟» در پاسخ باید بگویم که این در واقع قضاوت میوه او خواهد بود. ما باید درباره عملکرد مردان یعنی میوه‌هایشان قضاوت کنیم، اما نه انگیزه‌های قلبی آنها. پولس می‌گوید: «زیرا من با افراد خارج از کلیسا چه کار دارم که درباره آنها قضاوت کنم؟ وظیفه شما این است که نسبت به اهل کلیسا داوری کنید» (اول قرن‌تیاں ۵: ۱۲)

من بدون اینکه وارد جزئیات شوم، در مورد انگیزه قلبی شبان خود قضاوت می‌کردم و به همین دلیل خدا مجبور شد در خواب به من هشدار دهد. فقط خدا می‌تواند

انگیزه‌های قلب انسان را قضاوت کند. پولس می‌گوید:

پس قبل از روز داوری دربارهٔ دیگران داوری نکنید، بلکه منتظر آمدن خداوند باشید، زیرا او آنچه را که در تاریکی پنهان است در برابر نور آشکار خواهد ساخت و نیات پنهانی آدمیان را فاش خواهد کرد. در آن وقت هرکس آن‌طور که شایستهٔ اوست از جانب خدا تحسین خواهد شد.

- اول قرن‌تینان ۴: ۵

به همین دلیل، من به زندگی شبان سابق خود امیدوار هستم. برای روشن کردن این موضوع، زمانی من با شخصی در خدمت صحبت می‌کردم که از پیام خادم دیگری در یک کنفرانس ناراحت شده بود. این دوست موعظه را با من در تلفن پردازش می‌کرد و آیاتی از کتاب مقدس را مطرح می‌کرد تا خطای این پیام را به وضوح نشان دهد. من با هر چیزی که این شخص در رابطه با پیام می‌گفت موافق بودم (سایر خادمان نیز همین نگرانی‌ها را بیان می‌کردند). با این حال، شخص پشت تلفن در ادامه گفت: «من فکر می‌کنم این خادم این آموزه را ارائه داد تا یک پیام منحصر به فرد داشته باشد که درها را به روی کلیساها و همایش‌های بزرگتر باز می‌کند.» بلافاصله صحبت این دوست را متوقف کرده و گفتم: «شما اکنون در مورد انگیزه‌های او قضاوت می‌کنید و این اشتباه است.»

من به دوستم گفتم قضاوت درباره میوه‌ها-چیزی که گفته و انجام می‌شود، در این مورد پیام موعظه- ایرادی ندارد اما در مورد انگیزه جایز نیست. فقط خدا می‌تواند این کار را انجام دهد. این همان کاری است که من با شبان خود انجام می‌دادم و به همین علت خدا به من هشدار جدی داد.

آن چهارصد نفری که تحت رهبری شبان سابق من پس از ازدواج با زن جوان ماندند، وارد یک وضعیت روحانی بسیار منحرف شدند. وفاداری آنها کتاب مقدسی نبود. آنها در فضایی از روح غلط ماندند، نه روح القدس.

من تا به امروز من همچنان به شبان سابق خود احترام می‌گذارم، هرچند که او علناً توبه نکرده است (او اکنون با همسر سوم ازدواج کرده است). اگر او کلیسایی داشته باشد، من تحت رهبری او نخواهم رفت، اما او تا آخر عمر در قلب من مورد احترام خواهد بود. به یاد بیاورید حتی پس از داوری خدا در مورد شائول، داوود همچنان او را با

خواندن ترانه ای عاشقانه مورد احترام قرار داد و به مردان یهودا نیز این کار را آموخت. اگر شبان سابق من امروز برای کمک به من زنگ بزند، تا آنجا که بتوانم و تا آنجا که ممکن باشد به او کمک می‌کنم. او بسیاری از حقایق شگفت انگیز کلام خدا را به من آموخت، که تا به امروز از مزایای آن بهره می‌برم. او به من ایمان داشت و به من فرصت داد در حالی که هیچ کس دیگری این کار را نکرد. وقتی سبز و خام بودم و اشتباهات زیادی مرتکب شدم، او مرا بخشید و تشویق کرد. من همیشه به او احترام می‌گذارم. حتی در نوشتن این مقاله، که فقط برای کمک به دیگران انجام می‌دهم، در قلب خود غصه می‌خورم به خاطر دردی که او و دیگران تحت تأثیر انتخاب‌های او متحمل شدند. امید من این است که او توبه کند و به رهبر بزرگی که قبلاً بود برگردد. کتاب مقدس می‌گوید امیدهای خداوند محو نشده و تضعیف نمی‌شود (اول قرن‌تین ۱۳: ۷).

از طرف دیگر، بسیاری امروز کلیساها را ترک می‌کنند، زیرا شایعات مربوط به گناه شبان خود را می‌شنوند. نه، هزار بار نه! ما نباید به شایعات گوش دهیم. به ما گفته شده است که، «هیچ ادعایی علیه یکی از رهبران نپذیر، مگر آنکه به وسیله دو یا سه شاهد تأیید شود.» (اول تیموتاؤس. ۵: ۱۹).

شاهد کسی است که مدارک غیرقابل انکاری دارد که می‌تواند در دادگاه مطرح شود. نه دو نفر، که با هم توطئه می‌کنند، یا چند نفر که شایعه یکسانی را پخش می‌کنند. نه، دو یا سه نفر که شواهد جداگانه ای دارند. چرا پولس این را می‌نویسد؟ تا از ما محافظت کند.

فکرش را بکنید، اگر ما شایعه ای در مورد یک رهبر را باور کنیم، درها به روی سوء ظن یا باور نادرست باز می‌شود و بی احترامی به راحتی وارد قلب ما می‌گردد. اگر ما به رهبر بی احترامی کنیم، دیگر نمی‌توانیم پاداشی را که خدا باید از طریق آن رهبر به ما بدهد دریافت کنیم. به همین دلیل است که بسیاری از غربی‌ها در دریافت از خدا مشکل دارند. در نسل ما، رسوایی زیادی در خدمت رخ داده است، که باعث شک و تردید در قلب بسیاری از مردم شده است. امروزه بسیاری در کلیسا خسته و حتی بدبین هستند - نگرشی که به هیچ وجه احترام را پرورش نمی‌دهد. این توطئه دشمن بوده است که ما را عقب نگه دارد و از کانال‌های دریافت کننده ملکوت، یعنی رهبران خدا، دور کند.

حنا توانست از عیلی دریافت کند با وجود این که در نهایت زندگی پر حرص و طمع عیلی افشا شد و داوری به دنبال آن اتفاق افتاد. او قلب خود را از رفتار بدبینانه دور

نگه داشت، حتی زمانی که احساس می‌کرد خسارت وخامت شخصیت عیلی را در لقب «مست» احساس می‌کند. او به جای واکنش نشان دادن، عمل کرد. امروزه بسیاری به دلشکستگی‌هایی که به دلیل شکست در خدمت رخ می‌دهد واکنش نشان می‌دهند، و برخی از رهبران کلیسای درغرب تسلیم آن شده اند.

در سالهای خدمت من گزارشهای منفی متعددی از رهبران شنیده ام، اما من یک اعتقاد شخصی دارم که ریشه در آیه فوق از اول تیموتائوس دارد و زندگی من را هدایت می‌کند. من به طور خودکار یک گزارش منفی را اگر فقط از یک نفر تهیه شود، یا اگر شواهد مشخصی از حداقل دو نفر وجود نداشته باشد رد می‌کنم. من باید شواهد جداگانه ای از حداقل دو نفر داشته باشم تا این گزارش را باور کنم. اگر برای این گزارشها اهمیت قائل شوم، مانع از دریافت من از ملکوت می‌شود. همه رهبران پاداشی از ملکوت دارند. من شخصاً نمی‌خواهم چیزی را که خدا برای من در نظر دارد از دست بدهم و معتقدم شما نیز چنین احساسی دارید.

## انتهای دیگر طیف

با نگاه به سوی دیگر طیف، بسیاری از افراد را که در کلیسا عشق و ارادت کامل خود را به رهبران نشان داده و به آنها احترام گذاشته اند، شناختم و به آنها عشق ورزیدم. برخی از آنها کارکنان کلیساها هستند، برخی رهبر، و بسیاری دیگر اعضای کلیساهستند یا با این خادمان شریکند.

تماشای اینکه خدا در طی این سالها این افراد را ترفیع داده بسیار خوشحال کننده بوده است. گاهی اوقات به نظر نمی‌رسد که آنها در حال افزایش مقیاس مسئولیت یا ارتقاء سریع هستند، اما پس از مشاهده بسیاری از آنها در طول ده، بیست، سی، و حتی چهل سال، من رشد ثابت، اما مطمئن آنها را از هر نظر در زندگی دیده ام.

به یاد می‌آورم بسیاری افراد از شبان اصلی من که قبلاً در مورد آنها صحبت کردم بسیار ناراحت بودند. آنها نگرش‌هایی را ایجاد کردند که احترام را پرورش نداد. آنها به افراد منتقد تبدیل شدند و بسیاری از آنها نتایج غم‌انگیزی را متحمل شدند. برخی طلاق گرفتند، برخی با فرزندان خود دچار مشکلات وحشتناکی شدند و برخی نیز از نظر اقتصادی دچار بحران شدند. دیگران کلیساها را تصاحب کردند یا شروع به کار کردند، و پس از سالها تلاش نمی‌توانستند یک کلیسای پررونق بسازند.

در یک مورد شدید، زنی را به یاد می‌آورم که با من کار می‌کرد و به تلویزیون رفت و علیه شبان من صحبت کرد (کسی که کل کلیسا را از دست داد). او از سلامت کامل برخوردار بود، اما دو ماه بعد ناگهان بر اثر سکته مغزی درگذشت. آیا این تصادفی بوده است؟ فقط خدا جواب را می‌داند. اما من می‌دانم که پولس می‌گوید بسیاری از ایمانداران بدن خداوند را تشخیص نمی‌دهند و «به همین سبب است که بسیاری از شما ضعیف و مریض هستید و عذای نیز مرده‌اند.» (اول قرنتیان ۱۱: ۳۰). پولس این را در مورد عشای ربانی بیان کرد. با این حال، این حقیقت در مورد سایر بخشهای زندگی مسیحی نیز صدق می‌کند. تشخیص بدن خداوند بسیار مهمتر از نوشیدن آب انگور و خوردن تکه نان است.

از سوی دیگر، من مردان و زنان بیشماری را دیدم که از دست شبان سابق من رنج بردند و نسبت به او قلبی با عشق و احترام و داوود گونه داشتند و همه آنها امروز بسیار موفق هستند! من آنها را در خدمت، در تجارت، در زندگی موفق دیده ام. ازدواج آنها همچنان قوی است. فرزندان آنها عاشق خدا شده اند و پیشرفت کرده اند. آنها زندگی غنی و کاملی را سپری می‌کنند زیرا در شرافت و صداقت قدم برداشته اند. آنها از قلب خود مراقبت کرده و مراقب زبان خود بوده اند. آنها قلب خدا را خوشحال کرده اند. چرا هیچ کس به دنبال زندگی خوبی که خدا برای ما می‌خواهد نیست؟ آیا واقعاً ارزش این را دارد که منتقد، بدبین یا عصبی باشیم؟ چه میوه ای تولید می‌کند؟ با دیدن نتایج بلند مدت، من نمی‌خواهم با این نوع نگرش کاری داشته باشم، مهم نیست که چگونه یک رهبر با من رفتار کرده است. ارزشش را ندارد. اما مهمتر از همه دلایل این است: کسانی که در کتاب مقدس رهبران خود را ارج نهادند کسانی بودند که به قلب خدا نزدیک بودند. این برای من بزرگترین پاداش است؛ شناختن قلب او و همکاری عمیق با او. هیچ چیز بزرگتر در زندگی وجود ندارد.

## احترام دوبرابر

رهبرانی را که به خوبی رهبری می‌کنند مخصوصاً آنانی که در وعظ و تعلیم زحمت می‌کشند، باید مستحق دریافت مزد دو برابر دانست. زیرا کتاب مقدس می‌فرماید: «دهان گاوی را که خرمن می‌کوبد، نبند»

- اول تیموتاؤس ۵: ۷۱-۸۱

این تنها جایی است که در تمام کلام عبارت «مزد دو برابر» را درباره اولیای امور پیدا می‌کنید. ما باید به خادمان انجیل دو برابر بیشتر از رهبران دیگر احترام بگذاریم. از نظر عملی، این چگونه انجام می‌شود؟ رفتار و گفتار ما در قبال رهبران مسیحی باید با نهایت احترام باشد. ما باید با عناوین رسمی مثل «آقا»، «خانم»، «قربان»، «پاستور» و غیره با آنها صحبت کنیم. مگر اینکه به ما دستور دیگری بدهند. ما باید در طول مکالمه همیشه تماس چشمی با آنها داشته باشیم و تا زمانی که ندانیم صحبتشان با ما تمام شده است، آنها را ترک نکنیم.

وقتی یک رهبر کلام را آموزش می‌دهد، باید با دقت گوش دهیم. اجازه دادن به پرسه زدن ذهن بی احترامی است. به یاد داشته باشید، احترام نه تنها در عمل و گفتار، بلکه در اندیشه نیز نشان داده می‌شود. به همین دلیل پولس به ما توصیه می‌کند: «وقت خود را صرف موعظه و تعلیم و قرائت کلام خدا برای عموم بنما.» (اول تیموتاؤس ۴: ۱۳).

مکالمه با کسی که در کنار ما نشسته است در حین جلسه به معنای بی احترامی به

کسی که صحبت می‌کند و خود روح القدس است. تمام تعاملات شخصی باید تا بعد از جلسه متوقف شود. همچنین نباید در رسانه‌های اجتماعی مشارکت داشته باشیم، به دوستان خود پیامک بزنیم، از تلفن‌های همراه خود استفاده کنیم یا قبل از به پایان رسیدن جلسه از آن خارج شویم. نباید دیر به جلسه بیاییم. اگر ما هر روز صبح با پانزده دقیقه تاخیر به سر کار برویم کارفرمایان ما چطور اعتراض می‌کنند؟ ما حتی به انجام این کار فکر نمی‌کنیم. چرا باید در مورد جلسات برنامه ریزی شده رهبرانمان چنین کنیم؟

ما باید به دنبال راه‌هایی برای خدمت به رهبران خود باشیم بدون اینکه از ما درخواست شود. ما باید برای آنها برنامه ریزی کنیم و برای موانع پیش بینی نشده آماده باشیم. ما همیشه باید به دنبال انجام بهتر و با استاندارد بالاتر کارها باشیم. ما باید در تمام کارهایی که به نمایندگی از آنها انجام می‌دهیم برای برتری تلاش کنیم.

اگر از شما خواسته شود تا برای رهبر خود کاری انجام دهید، باید سریع عمل کنید و این کار را به بهترین شکل انجام دهید. با لباس نامناسب یا وسیله نقلیه کثیف نروید. شما باید به خوبی نماینده رهبر خود باشید. من در فرودگاه سوار خودروهایی شده‌ام که پر از آشغال و کثیف بودند. با خودم فکر کردم، اگر رهبر این خادم بداند که اعضای تیمش میهمان او را به این شیوه می‌برد، چه احساسی خواهد داشت؟ او نه تنها به من، بلکه به شبانی که از او خواسته بود میزبان من باشد، بی احترامی کرده است.

من و لیزا تقریباً پنجاه نفر کارمند عالی داریم. از نحوه برخورد آنها با ما شگفت زده هستیم. وقتی به دفتر کارم می‌رسم همیشه یک لیوان آب تازه ی تصفیه شده روی میز من قرار دارد. در بسیاری از مواقع که من حواسم نیست، آنها کلیدهای ماشین من را بر می‌دارند، ماشینم را به پمپ بنزین می‌برند و به آن بنزین می‌زنند، حتی اگر هنوز مقدار زیادی بنزین در خودرو وجود داشته باشد. آنها از تمیز بودن خودرو در هر زمان اطمینان حاصل می‌کنند. سالها من در ساختمان اداری مان پارکینگ رسمی نداشتم، اما کارکنان همیشه نزدیکترین مکان را به روی من یا لیزا باز می‌گذاشتند.

وقتی من وارد دفتر آنها یا وارد اتاق کنفرانس می‌شوم، آنها ایستاده اند و مرا با عنوان «آقا» خطاب می‌کنند. آنها همیشه مطمئن می‌شوند که قبل از اینکه موضوعی را برای من مطرح کنند، به طور کامل تحقیق کرده باشند.

آنها سوالات من را پیش بینی می‌کنند و قبل از اینکه من بپرسم، پاسخ‌هایی آماده



کرده اند. هر درخواستی که من دارم همیشه به سرعت انجام می‌شود. و اگر یکی از راه‌های تکمیل کار با مانعی روبرو شود، تا زمانی که کار به پایان نرسد به تلاش خود ادامه می‌دهند. تنها در صورتی که کاری غیرممکن باشد، انجام نمی‌شود. اما قبل از این که این خبر به من داده شود، آنها از هر راهی که بتوان تصور کرد، می‌گذرند و جایگزینی برای درخواست اصلی خواهند داشت.

احترامی که آنها به ما نشان می‌دهند قوی و هدفمند است. برای اینکه از ذهنم خارج نشود، قبل از هر چیز به خاطر می‌آورم که آنها با احترام به من، مسیح را گرامی می‌دارند. دوم، من از پاداشی که دریافت خواهند کرد کاملاً آگاه هستم. ثالثاً، من در نظر دارم که چرا آنها به ما خدمت می‌کنند. آنها نمی‌خواهند انرژی ما به چیزهایی اختصاص داده شود که ما را از وظیفه مان منحرف کند. هرچه بیشتر من و لیزا بتوانیم بر آنچه خدا ما را به انجام آن فرا خوانده است تمرکز کنیم، خدمات بیشتری به مردم ارائه می‌شود. همه چیز در مورد خدمت در پادشاهی خداست، و وقتی به یکدیگر احترام بگذاریم (در فصلهای بعدی به نحوه احترام کارکنان خود خواهیم رسید) هر یک از ما برای رضایت خدا موثرتر عمل می‌کند.

من و لیزا به دنبال احترام نیستیم. این که رهبری به دنبال احترام باشد یا تقاضای احترام کند، با قلب خدا مطابقت ندارد. عیسی گفت: «من از مردم توقع احترام ندارم.» (یوحنا ۵: ۴۱). او فقط به دنبال احترامی بود که از جانب پدرش بود. او با گفتن این جمله، «شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و به عزت و احترامی که از جانب خدای یکتا می‌آید توجهی ندارید، چگونه می‌توانید ایمان بیاورید؟» (یوحنا ۵: ۴۴). این رهبران برای تغذیه نفس، غرور و شخصیت‌های کنترل‌کننده خویش به دنبال ستایش و احترام مردمان بودند. عیسی از مردان و زنان به خاطر خودشان، و بیشتر از همه به خاطر پدرش، احترام دریافت کرد.

ما نیز، به عنوان ایمانداران، باید کاملاً بدانیم احترامی که به ما گذاشته می‌شود باید بواسطه ی قلب ما به عیسی و پدر منتقل شود. ما باید برای کسانی که احترام می‌گذارند شادی کنیم چون کاملاً آگاهیم که پدر به نوبه خود به کسانی که به ما احترام می‌گذارند، احترام خواهد گذاشت. آنها پاداش دریافت خواهند کرد. من نمی‌توانم براین نکته به اندازه کافی تأکید کنم: مهم نیست که چه کسی هستید، اگر به هر دلیل دیگری به احترام می‌پردازید، در مسیری پیش می‌روید که هیچ ربطی به حیات و خداپرستی ندارد.

## امور مالی دو برابر

سناریوهای وسیعی وجود دارد که می‌توانم در مورد احترام « دو برابر» به خادمان انجیل بنویسم. با این حال، من هنوز به جزئیات آنچه که روح القدس از طریق رسول پولس در اول تیموتائوس ۵: ۱۷-۱۸ می‌گوید اشاره نکرده‌ام. اگر به خواندن ادامه دهیم، متوجه می‌شویم که او مستقیماً به امور مالی اشاره می‌کند. پولس اظهارات خود را با این جمله تکمیل می‌کند: «کارگر مستحق مزد خود می‌باشد.» ترجمه دیگری<sup>۱۶</sup> می‌نویسد: «بزرگانی که کار خود را خوب انجام می‌دهند باید حقوق خوبی دریافت کنند.» نسخه دیگری<sup>۱۷</sup> می‌گوید «رهبران کلیسایی که کار خود را به خوبی انجام می‌دهند مستحق دریافت دو برابر حقوق هستند، به ویژه اگر در تبلیغ و تعلیم سخت کار کنند.» در نسخه دیگری<sup>۱۸</sup> آمده است، «اگر بزرگان که به عنوان رهبر خوب کار می‌کنند باید مستحق دریافت دو برابر دستمزد شوند» و در نهایت نسخه تفسیری<sup>۱۹</sup> اظهار می‌دارد که: برای بزرگانی که وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند «به طور مضاعف»، «حمایت مالی کافی» در نظر گرفته می‌شود.

بعلاوه این اصل روحانی در سخنان عیسی خطاب به شاگردانش یافت می‌شود: «یقین بدانید هرکه، کسی را که من می‌فرستم بپذیرد مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است. (یوحنا ۱۳: ۲۰، کلمه پذیرفتن به احترام قابل تغییر است) به کلمات «کسی را که من می‌فرستم» توجه کنید. می‌توانید ببینید که عیسی چگونه این را شخصی سازی می‌کند. ما همچنین این را در نحوه توصیف پولس از نحوه انتصاب و ارسال رهبری پندگانه مشاهده می‌کنیم:

او عطایای مختلفی به مردم بخشید یعنی: بعضی را برای رسالت، بعضی را برای نبوت، بعضی را برای بشارت و بعضی را برای شبانی و تعلیم برگزید

- افسسیان ۴: ۱۱

به عبارت «او برگزید» توجه کنید. عیسی شخصاً خادم پنج گانه را تعیین می‌کند.

New Living Translation	۱۶
Contemporary English Version	۱۷
Good News Version	۱۸
Amplified Bible	۱۹

اینها در بدن مسیح بزرگان هستند «در وعظ و تعلیم زحمت می‌کشند» (اول تیموتاؤس ۵: ۱۷). خداوند به طور خاص می‌گوید که آنها باید با پرداخت «مزد دو برابر<sup>۲۰</sup> مورد احترام قرار گیرند.

در بیش از سی و پنج سال سفر، هرگز استثنایی برای این فرمان ندیده ام. من به کلیساهایی رفته ام که در آن شبان و شبانان دستمزد خوبی ندارند. در تمام این مدت، تعداد زیادی از اعضای کلیسا در خانه‌های زیبا زندگی می‌کنند، اتومبیل‌های خوبی می‌رانند، فرزندان آنها در مدارس عالی تحصیل می‌کنند و غیره. واقعیت کنایه آمیز این است: با بررسی وضعیت مالی اعضا در میابیم که بیشتر افراد در حال مبارزه هستند. تجار دائماً با شکست و حتی ضررهای طولانی مدت روبرو هستند. در نتیجه، بسیاری از آنها بدهکارند. بسیاری از خانواده‌ها اغلب با مشکلاتی روبرو هستند که پس اندازشان را مصرف می‌کند. به نظر می‌رسد هیچ کس پول اضافی برای کمک به دیگر نیازمندان ندارد. آیا این می‌تواند ناشی از عدم اطاعت ایمانداران از فرمان خدا مبنی بر پرداخت پاداش خوب به رهبران باشد؟

برعکس چیزی که من الان بیان کردم، قضیه را روشن‌تر می‌کند. من همچنین به کلیساهای زیادی رفته ام که در آن به شبان و همکارانش پول بسیار خوبی پرداخت می‌گردد. بسیاری از اوقات مردم کلیسا کارهای خاصی را برای این خادمان انجام می‌دهند: برای آنها هدیه می‌خرند، آنها را به یک شام خوب دعوت می‌کنند و سایر رفتارهای مهربانانه. با مشاهده خانواده‌ها در این کلیساها، به طور کلی، اگر آنها به مدت طولانی در کلیسا کاشته شده باشند، در میابیم که در حال پیشرفت هستند و زندگی موفق دارند. تاجران دائماً با مشاغل موفق روبرو می‌شوند و تا حد زیادی در حال پیشرفت هستند. آنها همیشه به بیوه‌ها، مادران مجرد یا خانواده‌های نیازمند کمک می‌کنند زیرا منابع اضافی برای این کار دارند. به طور کلی، این کلیساها می‌توانند در تبلیغات که قبلاً شرح داده شد بسیار بهتر عمل کرده و به مأموریت‌ها کمک کنند. من تا به حال حتی یک استثنا ندیده ام و این نباید ما را شگفت زده کند. همه اینها با اصل احترام مطابقت دارد.

پس فکرش را بکنید. اولین مجموعه کلیساهایی که نام بردم به این میبایند که منابع مالی خود را برای پرداخت هزینه زیاد به شبان و همکاران او هدر نمی‌دهند. طرز

فکر آنها این است که اکنون می‌توانند کارهای بیشتری برای پادشاهی انجام دهند: به مأموریت‌ها کمک کنند، به فقرا کمک کنند و غیره. با این حال، به دلیل طفره رفتن از فرمان خدا مبنی بر پرداخت خوب به رهبران، آنها نمی‌توانند به اندازه سایر کلیساها با نیازمندان تماس بگیرند، زیرا تاجران آنها همیشه مشکل دارند و در نتیجه آنقدرها نیز از آنها استفاده نمی‌کنند. چرا نمی‌توانیم بفهمیم که حکمت خدا همیشه برای رسیدن موفقیت واقعی است؟ وقتی از عمل به آنچه خدا در کلام خود می‌گوید خودداری می‌کنیم به این علت که معتقدیم می‌توانیم برای کمک به اهداف او کارهای بیشتری انجام دهیم، در حقیقت این تواضع دروغین، غرور است. ما به طور غیرمستقیم اعلام می‌کنیم که بیشتر از خدا می‌دانیم، زیرا خدا فقرا را دوست دارد، اما در عین حال به ما می‌گوید به کسانی که برای کلام او تلاش می‌کنند حقوق مضاعف بدهیم.

من متوجه هستم که این حقیقت مورد سوء استفاده قرار گرفته است، به ویژه توسط درصد کمی از خادمان در آمریکا. وقتی رهبران دائماً درباره پول و چیزهای مادی صحبت می‌کنند، ناراحت می‌شوم. آنها یک سبک زندگی مجلل دارند و بیشتر بر روی چیزهای موقتی و یک شیوه زندگی پر از لذت تمرکز می‌کنند تا رسیدن به روح‌های از دست رفته و آسیب دیده. آنها ضربان قلب خدا را از دست داده‌اند و به راه مزدوران روی آورده‌اند. اکنون موعظه آنها دچار انحراف شده است و کارایی خود را از دست داده‌اند. بشنوید که خداوند به رهبرانی مانند اینها چه می‌گوید:

او می‌گوید: «تمام رهبرانی که می‌بایست قوم مرا برحذر می‌داشتند، کور هستند! آنها چیزی نمی‌دانند. آنها مثل سگهای نگهبانی هستند که نمی‌توانند پارس کنند، آنها در گوشه‌ای خوابیده‌اند و خواب می‌بینند. چقدر از خوابیدن لذت می‌برند! آنها مثل سگهای طمعکاری هستند که هرچه به آنها بدهی کافی نیست. این رهبران بی‌فهم‌اند. هریک کاری می‌کند که دوست دارد، و هرکس در پی منافع خودش می‌باشد

- اشعیا ۶۵: ۱-۱۱

به کلمات پایانی «هرکس در پی منافع خودش می‌باشد» توجه کنید. ترجمه ای<sup>۳۱</sup> می‌گوید، «شما شبانانی هستید که با گوسفندان خود با منافع خودخواهانه بدرفتاری

می‌کنید.» برخی از رهبران (خوشحالم که بگویم تعداد کمی هستند) هستند که از زنان کلیسا، پول و سایر دارایی‌هایی که برای خدمت تعیین شده است برای لذت شخصی خود استفاده کرده‌اند. آنها حقیقت احترام را به مکانی منحرف برده‌اند. آنها به یک طرز فکر تاریک رسیده‌اند-تمام هدف تغییر کرده است. خدمتشان اکنون برای خدمت به خودشان است. آنها از وظیفه واقعی خدمت که در واقع این است که به درستی به قوم خدا خدمت کنند و به گمشدگان دست یابند، منحرف شده‌اند. اگر آنها تغییر نکنند، پایان آنها بسیار تاریک خواهد بود.

بنابراین بله، در سالهای متمادی از انجیل، از خدمت و از اصل احترام سوء استفاده شده است. اما لازم است بپرسیم که آیا این سوءاستفاده باید باعث شود که ما از دستورات کتاب مقدس مبنی بر احترام مضاعف به خادمان خدا دور شویم؟ در چشم خداوند اشتباه با اشتباه جبران نمی‌شود.

## یک بازگشت شگفت‌انگیز

واضح‌ترین نمونه‌ای که من در مورد پیامدهای محرومیت احترام مالی به یک رهبر کلیسا شاهد بودم، در اوایل سالهای سفر ما اتفاق افتاد. به یاد می‌آورم که من و همسرم برای خدمت در کلیسایی تقریباً ۱۲۰ نفری با ماشین رانندگی می‌کردیم. این کلیسا سالها بود که وجود داشت و اعضای آن از ۳۵ تا ۱۲۰ عضو در نوسان بود. این کلیسا نمی‌توانست به سطوح جدیدی از اثربخشی در جامعه برسد درحالیکه مناطق اطراف آن بیش از ۲۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت.

قرار شد یک جلسه چهار روزه برگزار کنیم. شبان پرسید که آیا می‌توانیم در خانه او بمانیم، زیرا ماندن در یک هتل باعث می‌شد که کلیسا تحت فشار قرار گیرد. ما موافقت کردیم، زیرا آنها از مدت‌ها قبل از شروع سفر دوستان ما بودند.

شب‌به‌شب رسیدیم، و متوجه شدم این زوج در خانه‌ای زندگی نمی‌کنند بلکه دوبلکس اجاره‌ای دارند. ماشین آنها قدیمی بود و چیز زیادی نداشتند، اما آنچه داشتند کاملاً در اختیار ما قرار دادند. مهمان‌نوازی همسر فوق‌العاده بود، آنها زوجی بسیار مهربان و دلسوز بودند. تعجب کردم که همسر هنوز در یک شرکت هواپیمایی بزرگ به عنوان مهماندار کار می‌کرد. او تقریباً پانزده تا هجده روز در ماه در خارج از شهر بود. جلسات تقریباً خوب پیش رفت، با این حال، فشار خاصی در فضا وجود داشت. ما

نمی‌توانستیم در حضور، قدرت و مسح خدا پیشرفتی داشته باشیم. به نظر می‌رسید که مانعی برای دریافت از آسمان وجود دارد. مردم کلیسا صمیمی بودند و بسیاری تصور می‌کردند که خدا را عمیقاً دوست دارند. من گیج شده بودم.

در روز سوم جلسات وقت قابل ملاحظه ای را در دعا گذراندم. روح من آشفته بود و نمی‌توانستم انگشت خود را روی مشکل بگذارم یا حالم را عوض کنم. در حالی که در دعا بودم، مدام به این فکر می‌کردم که چگونه از این شبان و همسرش مراقبت مالی نمی‌شود. سرانجام از خدا شنیدم که می‌گوید: «شما باید در خدمت امشب به این مسئله اشاره کنید».

من از او پرسیدم چگونه، و خدا راه را برای شکستن این سد نشان داد که به مردم اهمیت برکت دادن مالی به شبان را بیاموزد. من به شدت احساس کردم که لازم است شخصاً برای آنها هدایا جمع کنم. من هنوز نمی‌دانستم چگونه باید این کار را انجام دهم. بعد از ظهر آن روز شبان به من گفت: «جان، من امشب هدایای جلسه را جمع نمی‌کنم. من دوست دارم تو این کار را بکنی.»

لبخندی زدم، چون می‌دانستم که در باز شده است و می‌توانم به جای این که برای خدمت خود هدایا بگیرم، آن را برای شبان و همسرش جمع کنم. آن شب شبان مرا معرفی کرد، و وقتی روی سکوی پله قدم گذاشتم، در گوشم نجوا کرد: «جان یادت باشد، تو در این موضوع آزادی کامل داری.»

من فقط لبخند زدم. می‌دانستم که از عملکرد من کاملاً شگفت زده خواهد شد. پشت منبر ایستادم و از کلیسا خواستم کتاب مقدس خود را به اول تیموتائوس ۵:۱۷ باز کند. من چهل و پنج دقیقه در مورد اهمیت مراقبت مالی از شبان تعلیم دادم.

اگر بتوانم این متن را بدون اینکه خودشیفته به نظر برسم بنویسم، این جماعت را به شدت تصحیح کردم. در یک لحظه گفتم: «چرا زن شبان شما مجبور است نصف ماه به سفر برود؟ این زوج باید از نظر مالی به اندازه کافی قوی باشند تا او بتواند در خانه بماند و در کنار شوهرش کار کند»

چهره شبان همچنان قرمزتر و قرمزتر می‌شد. او از این مواجهه عصبانی بود و می‌ترسید مردم فکر کنند او به من تحمیل کرده است و از رفتن چند خانواده می‌ترسید. (می‌خواهم نکته ای را روشن کنم. من نمی‌خواهم به کلیسایی بروم و فکری را بیان کنم که یک آموزه اساسی نیست و می‌دانم که رهبر با آنچه من می‌گویم مخالف است. در این

مورد، من از این امر آگاه نبودم. فقط متوجه شدم با ادامه صحبت، نگرانی در چهره او ایجاد شد.)

من با خوشحالی می‌توانم بگویم کلیسا آنچه را که خدا در آن شب در قلب من قرار داد، پذیرفت. در پایان پیام، من این عبارت را بیان کردم: «از من خواسته شد تا امشب برای خدمت خودمان هدایا جمع کنم. با این حال، ما این کار را نمی‌کنیم. هدایای امشب شخصاً به شبان و همسرش می‌رسد؛ و به این ترتیب، برای این هدیه کسر مالیات دریافت نمی‌کنید. من می‌خواهم که قدردانی خود را از هدیه خدا یعنی شبانتان نشان دهید.»

ما هدایا را جمع کردیم و جلسه به پایان رسید شد. پس از آن با چند نفر صحبت کردم و شبان به دفتر کلیسا رفت. به محض اینکه از محراب خارج شدم، به آن سمت رفتم. وقتی او را پیدا کردم، می‌توانستم ببینم که صورتش دیگر قرمز نبود. حالا سفید شده بود. من از قبل می‌دانستم که خبر خوب خواهد بود. پوزخندی زدم و پرسیدم: «هدایا چقدر بود؟»

او رقم را گفت. تقریباً بیهوش شدم این بیش از سه برابر بزرگترین هدایای صبح یکشنبه بود که تا کنون گرفته شده است. می‌دانستم که رقم خوبی خواهد بود، اما آنچه آنها به من گزارش دادند بسیار فراتر از آن چیزی بود که می‌توانستم تصور کنم یک کلیسا با این اندازه می‌تواند انجام دهد.

دوشنبه بعد، با شبان تماس گرفتم. او با صدایی هیجان زده گفت: «جان، من یک صدای ضبط شده ی جلسه ی یکشنبه را برایت می‌فرستم»

با پیشنهاد او غافلگیر شدم و گفتم: «بسیار خوب، من به چیزی که دیروز موعظه کردی گوش خواهم داد»

او سریع جواب داد، «جان، من موعظه نکردم. به مدت دو ساعت، اعضای کلیسای من خود به خود به خود به سکو آمدند و درباره ی معجزات شگفت انگیز مالی که این هفته در خانه‌ها و مشاغل آنها رخ داده است، شهادت دادند. من شگفت زده بودم، اما تعجب نکردم. می‌دانستم خدا کار شگفت انگیزی انجام می‌دهد، اما نمی‌دانستم که این کار به این سرعت انجام می‌شود.»

سه سال بعد، من به کلیسا برگشتم. آنها دیگر در ویتترین مغازه ملاقات نمی‌کردند؛ آنها دبیرستانی را تعمیر کرده بودند و به آنجا می‌رفتند. این همه ماجرا نیست. کلیسا دبیرستان را اجاره نکرد-آنها آن را خریدند! میزان حضور آنها پنج برابر شد. همسر

شبان به دلیل احترام مالی خانواده‌ها و تاجر کلیسا توانست شغل خود را ترک کند. در نتیجه این امر خانواده‌ها و تاجران کلیسا پیشرفت کردند.

### «نگو چیزی را دوست دارم»

رد خور ندارد، اگر ما رهبران روحانی خود را از نظر مالی مورد احترام قرار دهیم، در زندگی خودمان پیشرفت خواهیم کرد. به دکتر داوود چو<sup>۳۲</sup>، شبان یکی از بزرگترین کلیساهای جهان در سئول، کره جنوبی نگاه می‌کنم. او سالها پیش کلیسا را در یک خرابه راه اندازی کرد، و در زمان نگارش این مقاله توسط دو نفر از اعضای هیئت مدیره وی به من گفته شد که او اکنون بیش از پنجاه هزار نفر در جماعت خود دارد.

من در چند مورد میزبان او بوده‌ام، با او گلف بازی کرده‌ام و در رستوران‌ها با او و همراهانش غذا خورده‌ام. او معمولاً با چند تاجر و همکارش می‌آید. این مردان مطمئن می‌شوند که از او به خوبی مراقبت شود. آنها هر چیزی را که نیاز داشته باشد برای او می‌خرند، و من توجه خاصی به این موضوع داشته‌ام که تا زمانی که او پشت میز ننشسته باشد، آنها نیز برای غذا نمی‌نشینند. آنها به او احترام زیادی می‌گذارند. آیا دلیل اینکه کلیسا، که در بخش بسیار فقیرنشین شهر تاسیس شده است، دارای تعداد زیادی از اعضای ثروتمند است، احترامی است که به شبان خود نشان می‌دهند؟

من دوست نزدیکی به نام آل بریس<sup>۳۳</sup> دارم. او در یک کلیسای شگفت انگیز در فایتویل، کارولینای شمالی شبانی می‌کند. آل در مسابقات گلف آماتور ایالات متحده در سال ۱۹۸۰ بازی کرد. او یک گلف باز عالی است و دکتر چو که از بازی گلف در کنار بسیاری از همکاران و دوستان خود لذت می‌برد، علاقه خاصی به آل داشت.

در یک موقعیت خاص، دکتر چو و همراهانش در ایالات متحده بودند و قرار بود با آل گلف بازی کنند. یکی از مردانی که با دکتر چو در سفر بودند از ماشین اجاره ای خود پیاده شد و چوب‌های گلف خود را بیرون کشید. او به تازگی در خیابان پنجم نیویورک یک کیف گلف با طراحی جدید خریداری کرده بود که هزاران دلار قیمت داشت. آل، برای مهربانی، نظر داد که چقدر زیبا است. ناگهان، در کمال تعجب، این مرد شروع به بیرون آوردن چوب‌هایش از کیف جدید خود کرد. پس از خالی کردنش، او چوب‌های آل را از



کیف او بیرون آورد و شروع به قرار دادن آنها در کیف طرحدار خودش کرد. آل فوراً گفت: «نه، بس کن، چه کار می‌کنی؟»

مرد کره ای گفت: «من به شما احترام می‌گذارم، می‌خواهم این کیف را به شما بدهم.» دوست من سعی کرد او را متوقف کند، اما او منصرف نشد.

چند ماه بعد، آل در کره بود و دوباره آماده بازی گلف با دکتر چو و همراهانش می‌شد. او یک جفت کفش گلف در فروشگاه حرفه ای دید و اظهار داشت: «عجب کفش‌های زیبایی هستند»

یکی از مردان دکتر چو بلافاصله کفش‌ها را از قفسه بیرون کشید و به سمت صندوق حرکت کرد. آل گفت: «نه، نه، من به هیچ کفشی احتیاج ندارم. من فقط در مورد خوب بودن آنها اظهار نظر کردم.»

مرد گفت: «نه قربان، من به شما احترام می‌گذارم، من می‌خواهم آنها را داشته باشید» وقتی آل این را با من در میان گذاشت، او به شکل محبت آمیزی خندید و گفت: «من یاد گرفته ام که در اطراف دکتر چو نگویم چیزی را دوست دارم. زیرا آن را برای من خواهند خرید.» این ایمانداران در درجه بالایی از احترام گام برمیدارند و به خاطر آن برکت می‌یابند.

## یک زندگی پر برکت

من دوست دیگری به نام جک<sup>۲۴</sup> دارم که فوت کرده است. او زندگی بسیار موفق و قدرتمندی داشت. صدها هزار نفر بسیار تحت تاثیر خدمات وی بودند.

وقتی جک جوان و تازه مشغول خدمت بود، شبان او همچنین یک کلیسای بسیار معتبر در ایالات متحده داشت. جک پس از سالها خدمت شبان خود، برای راه اندازی کلیسا به منطقه دیگری از کشور اعزام شد.

این کلیسا در عرض چند سال به مرز هزار نفر رسید. من مکرراً برای کلیسای او موعظه می‌کردم و ما عاشق وقت گذراندن با هم بودیم. به وضوح به یاد می‌آورم روزی که او برای من اظهار نظر می‌کرد که چقدر عاشق شبان سابق خود است، او را دوست دارد و برای او احترام قائل است. او از او به عنوان پدر روحانی خود یاد کرد. جک سپس

گفت: «جان، هر بار که شبان خود را می‌بینم، سعی می‌کنم که یک چک هزار دلاری به او بدهم.» من از سطح احترام شگفت زده شدم.

اظهارات او باعث شد به این فکر کنم که او در چه پاداش بزرگی زندگی می‌کند. اعضای کلیسا او را بسیار دوست داشتند. در واقع، مراسم تشییع جنازه وی بیش از چهار ساعت به طول انجامید و ساختمان از نظر ظرفیت کامل بود. بیش از پنج هزار نفر - نه تنها اعضای کلیسا، بلکه بسیاری از کارگران شهر که عضو کلیسای او نبودند در این مراسم شرکت کردند. بنابراین بسیاری در جامعه به او احترام می‌گذاشتند.

کلیسای جک به او احترام گذاشت. آنها می‌خواستند از دستمزد شخصی خود به او پرداخت کنند، اما به دلیل سرمایه‌گذاری هوشمندانه او مجبور نبود از کلیسا حقوق دریافت کند. او تصمیم گرفت آن را دوباره به خدمت اهدا کند. من مردان زیادی را ندیده‌ام که مانند این مرد در برکت خدا قدم برداشته باشند. همسر و دخترانش عاشقانه او را دوست داشتند. او در خانه‌ای زیبا زندگی می‌کرد و دوستان زیادی داشت. جک از نظر مالی از پدر روحانی خود تجلیل کرد. این کار باعث شد او پاداش بسیار زیبا در بسیاری از زمینه‌های دیگر زندگی دریافت کند.

## در جلسات ما

ای عزیز، از تمام کارهایی که برای این ایمانداران انجام می‌دهی، هرچند آنها را نمی‌شناسی، معلوم می‌شود که با وفاداری کار می‌کنی. آنها برای کلیسای اینجا از مهربانی تو تعریف کرده‌اند. اگر به طور خدایسندانه به آنها کمک کنی تا سفر خود را ادامه دهند، کاری نیکو کرده‌ای. زیرا آنها این سفر را به عنوان خدمتی به مسیح شروع کرده‌اند و از غیر مسیحیان کمک قبول نمی‌کنند. پس ما مسیحیان موظفیم، با پذیرایی از چنین اشخاص در انتشار حقیقت همکاری کنیم.

- نامه سوم یوحنا ۱: ۵-۸

در سفر و خدمت در کلیساهای سراسر جهان، من مشاهده کرده‌ام که نتایج خدمت در کسانی که از تیم ما با مهمان‌نوازی استثنایی مراقبت می‌کنند و کسانی که با ما به عنوان مسافران معمولی رفتار می‌کنند بسیار متفاوت است.

من به جاهایی رفته ام که تعجب کرده ام چرا آنها از من خواسته اند که ببایم. آنها ما را در هتل‌ها یا مثل‌های متروکه قرار دادند. آنها هیچ آب یا میان وعده ای در اتاق نداشتند و سرویس اتاق نیز در دسترس نبود. در دفتر شبان نه با گرمی و قدردانی بلکه با نگرش بیشتر منفی از من استقبال شده است: من از شما انتظار چنین چیزی دارم. برخی با این نگرش رفتار کردند: «آنچه ما اینجا انجام می‌دهیم مهم است و باعث افتخار شماست که اینجا صحبت کنید»

وقتی معرفی می‌شوم، مردم می‌نشینند و با نگاهی بی‌علاقه به من خیره می‌شوند. تقریباً می‌توانید افکار آنها را بشنوید: ما همه اینها را شنیده ایم؛ شما چه چیزی دارید که متفاوت است؟ وقتی صحبت می‌کنم، احساس می‌کنم که در حال محاکمه شدن هستم. من از این جلسات با فرسودگی بیرون می‌آیم. به دلیل وجود مقاومت، به جای وجود کشش قلبی احساس می‌کنم از نظر روحانی شخم زده شده ام. سپس شبان یک چک با مبلغ خیلی کم به من می‌دهد که اگر کلیسای او هر هفته این مبلغ را دریافت کند، نمی‌تواند زنده بماند. خوشحالم که گزارش دهم، اغلب اینگونه اتفاق نمی‌افتد.

من یک حادثه خاص را به یاد می‌آورم: از من خواسته شد که در یک کنفرانس با خادمی دیگر به مدت یک هفته کامل صحبت کنم. شبان گفت که آنها در طول کنفرانس بیش از دویست و پنجاه هزار دلار هدیه دریافت کرده اند. من برای آنها بسیار خوشحال شدم. با این حال، وقتی من رفتم، آنها یک چک ششصد دلاری برای خدمت به من دادند. مثل انعام، که انعام خوبی هم نیست؛ فقط ۱۰ درصد می‌توانست بیست و پنج هزار دلار باشد. این مقدار کمی بیشتر از دو دهم درصد (یعنی ۰.۲ درصد) بود.

من آموخته ام که این امر بر خدمت ما تأثیر نمی‌گذارد، زیرا خداوند همیشه از راه‌های دیگر آنچه را که نیاز داریم به ما می‌رساند. در گذشته هر زمان که کلیساها به ما اینگونه انعام می‌دادند (به نظرم واقعاً نمی‌توانم آن را به عنوان یک انعام توصیف کنم، زیرا بسیار کمتر از استانداردهای احتمالی است)، همان هفته از طرف شخصی یک هدیه بزرگ دریافت می‌کنیم. یا ما به کلیسای بعدی می‌رویم و آنها هدیه عظیمی به ما می‌دهند. من آن را دوست دارم، زیرا گویی خدا به ما می‌گوید: «می‌دانم».

من وفاداری خدا را دیده ام که چگونه برای ما تأمین می‌کند، و هرگز به خاطر این امر بی‌خوابی نکشیده ام. غم من برای کسانی است که از خرده‌ها دادند. آنها با بی‌احترام به کسی که عیسی برای آنها فرستاده است، فرصت را برای دریافت پاداشی بزرگ از دست

داده اند.

از طرف دیگر، من به جلساتی رفته ام که از همان لحظه ای که به فرودگاه رسیدم تا زمانی که دوباره مرخص شوم، با هیجان روبرو شدم و با من با مهربانی فوق العاده و مهمان نوازی واقعی برخورد کردند.

وارد اتاق هتل می‌شوم و با یک سبد بزرگ میوه، نوشیدنی و تنقلات که می‌توانم به مدت یک هفته از آنها تغذیه کنم، استقبال می‌شوم. کلیسا با دفتر ما در مورد نوع غذاهایی که دوست دارم برای تنقلات استفاده کنم، مشورت کرده است. من حتی به هدایایی رسیده ام که در اتاق هتل منتظر من هستند، مانند یک قلم زیبا، پیراهن، توپ گلف یا ادکلن. آنها مرا در بهترین هتل‌های منطقه قرار دادند و اطمینان حاصل کردند که خدمات اتاق و سایر امکانات رفاهی دارم که زندگی در جاده را بیشتر شبیه خانه می‌کند. آنها نه تنها برای من، بلکه برای دستیاران من نیز این کار را می‌کنند.

وقتی در جلسات قدم می‌گذارم با استقبال مردم روبرو می‌شوم. آنها بلند دست می‌زنند. آنها از خدا سپاسگزارند که مرا به عنوان یکی از پیامبران‌هایش فرستاد و مشتاقانه منتظر شنیدن کلام خدا هستند. آنها با دقت به کلام گوش می‌دهند. هیچ کس در حین خدمت حرکت نمی‌کند یا صحبت نمی‌کند، زیرا نمی‌خواهد حتی یک نکته را از دست بدهد. آنها از حضور خدا در مدت زمان کوتاه استقبال می‌کنند و سرانجام جداول منابع ما را برای جمع‌آوری بیشتر کتابها و برنامه‌های درسی با عجله بررسی می‌کنند.

این کلیساها ماه‌ها و حتی سالها بعد با دفتر ما یا من صحبت خواهند کرد و اظهارنظرهایی از قبیل «وقتی شما آمدید ما تغییر کردیم»، یا «کارکنان و کلیسای ما هرگز مثل قبل نبوده اند. انگار که به سطح دیگری رفتیم.» گاهی اوقات از درون می‌خندم، زیرا شاید یک هفته قبل به کلیسایی که با ما به عنوان یک مسافر معمولی رفتار کردند رفته باشم. من در مورد یک موضوع موعظه کردم و با همان هدف به آن جا رفتم، اما نتایج بسیار ناچیز بود و بعد از رفتن من هیچ نظری داده نشد. این نشان می‌دهد که هیچ ارتباطی با من ندارد، بلکه نحوه پذیرش من تعیین کننده است.

عیسی می‌گوید: «کسی که شما را می‌پذیرد، من را می‌پذیرد، و کسی که از من استقبال می‌کند، او را که من را فرستاده است، می‌پذیرد.» اگر عیسی شبان کلیسای شما بود، یا از کلیسای شما بازدید می‌کرد تا به شما خدمت کند، چطور از او مراقبت می‌کردید ؟ واقعیت این است که نحوه برخورد ما با کسانی که او برای ما می‌فرستد دقیقاً همان

گونه است که ما با او رفتار می‌کنیم و دقیقاً همان گونه است که ما با پدر رفتار می‌کنیم.

## به خداوند احترام بگذارید

ببایید دوباره به اصل احترام نگاه کنیم. خدا می‌گوید: «هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت.» (اول سموئیل ۲: ۳۰).

این آیه باید در روح ما حک شود. کسانی که خدا را گرمی می‌دارند، او در عوض آنها را محترم می‌گرداند. آن را با صدای بلند بگویید: «اگر من به خدا احترام بگذارم، او به من احترام می‌گذارد» آن را بارها و بارها بخوانید، به آن فکر کنید و بگذارید در اعماق قلب شما فرو رود. احترام به خدا یعنی احترام او را به سوی خود جلب کنید. این یک واقعیت شگفت‌انگیز است! ببایید این حقیقت را بیشتر پیش ببریم؛ ما می‌خوانیم:

«خداوند را احترام نما و از دارایی خود و از نوبر محصول زمین خود قسمتی را به او تقدیم کن.»

- امثال ۳: ۹

به ما گفته شده است که با دارایی‌های خود خدا را گرمی‌بداریم. در ترجمه دیگری<sup>۲۵</sup> آمده است: «خداوند را با سرمایه و کفایت خود [از کارهای درست] و با اولین ثمره تمام درآمد خود احترام نمایید» یک ترجمه دیگر<sup>۲۶</sup> می‌گوید: «با دادن پول خود به خداوند، به او احترام بگذارید.» یکی از راه‌های احترام گذاشتن به خداوند این است که پول خود را به او بدهیم. سوال من این است که چگونه می‌توانیم به او پول بدهیم؟ او از پول ما استفاده نمی‌کند. پاسخ ساده است-دادن آن به کسی که او برای شما می‌فرستد.

اگر در مورد ده یک و هدایا در کتاب مقدس با دقت مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که آنها برای سه هدف اصلی ارائه شده‌اند. اولین مورد این است که خادمی را که به ما خدمت می‌کنند تأمین کند، و همانطور که قبلاً در این فصل به وضوح دیدیم، آنها شایسته «مزد دو برابر» هستند. ثانیاً، تأمین نیازهای خادم برای انجام کارهای خدمت؛ و سوم،

تا بتوانند به فقرا، بیوه زنان، یتیمان و افراد خارجی کمک کنند. دوست دارم فقط یکی از بسیاری از آیه‌های مربوط به هر هدف را به شما ارائه دهم. اولین مورد در سخنان پولس خطاب به قرنطیان مشاهده می‌شود: «ما در میان شما بذر روحانی کاشتیم آیا جای تعجب است، اگر از شما کمک مادی بگیریم؟ به همان طریق، خداوند دستور داده است کسانی که بشارت می‌دهند، معاش خود را از آن راه تأمین کنند.» (اول قرنطیان ۹: ۱۱، ۱۴).

ترجمه ای دیگر<sup>۳۷</sup> به شرح زیر است: «خداوند دستور داد کسانی که بشارت می‌دهند توسط کسانی که از آن سود می‌برند حمایت شوند.» این اصل در عهد عتیق نیز دیده می‌شود. میراث کاهنان و لایویان باید از ده یک مردم به دست می‌آمد. زمینی به آنها داده نشد تا مانند سایر اقوام کار کنند. نکته دوم در سخنان پولس به کلیسای فیلیپیان دیده می‌شود:

خود شما ای فیلیپیان، خوب می‌دانید که در ابتدای انتشار انجیل وقتی من مقدونیه را ترک کردم، شما تنها کلیسایی بودید که در قبول مسئولیت دخل و خرج من با من همکاری کردید. حتی زمانی که در «تسالونیک» بودم، یکی دو مرتبه مبلغی برای رفع احتیاجات من فرستادید. اعانه شما به دست رسید و نه تنها کافی بلکه بیشتر از احتیاجاتم بود. هدیه‌ای را که توسط «اپفرودیتس» فرستادید، احتیاج مرا رفع کرده است. عطایای شما هدیه‌ای خوشبو یعنی قربانی مقبول و پسندیده خداست

- فیلیپیان ۴: ۵۱-۶۱، ۸۱

می‌بینید که هدایای مالی آنها پولس را قادر می‌ساخت تا کاری را که به آن دعوت شده بود انجام دهد. به بیان ساده، برای انجام یک خدمت عمومی پول لازم است. به قول خودش، پولس «به اندازه کافی» تأمین شد. از طریق بخشیدن، مردم با او در دستیابی به دیگران مشارکت کردند. در مورد نکته سوم، در عهد عتیق خدا دستور داد که ده یک به لایوی (خدمتگزار)، غریبه، یتیم و بیوه داده شود (تثنیه ۲۶: ۱۲). در عهد جدید رهبران همگی موافق بودند: «تنها پیشنهادی که داشتند این بود که در فکر فقرا باشیم، یعنی همان کاری که من مشتاق انجامش بودم.» (غلاطیان. ۲: ۱۰).

فقرا شامل غریبه، یتیمان و بیوه‌ها می‌شود. با اعطای کمک به خادمان، می‌توانیم به نیازمندی کمک کنیم که ممکن است هرگز آنها را ملاقات نکنیم. همانطور که قبلاً نیز بیان شد، ما با کمک مالی خود به کسانی که خدا برای خدمت انتخاب کرده است، به خداوند ارج می‌نهیم. بنابراین باید پرسیم که امروز چند نفر به خدا بی‌احترامی می‌کنند و بیش از آنچه که باید از خدمت دریغ می‌کنند؟ بسیاری از آنها ده یک نمی‌دهند و بسیاری نیز به خادمی که حقایق روحانی را در زندگی آنها کاشته اند، هدیه نمی‌دهند. آنها از شنیدن درخواست پول از خادمان شکایت می‌کنند و اظهاراتی از قبیل «چرا آنها نمی‌توانند بدون صحبت در مورد هدایا موعظه کنند؟ اوضاع اخیراً برای من خوب پیش نرفته است» آیا به همین دلیل نیست که آنها در حال تلاش هستند؟ آیا به این علت نیست که آنها کار خدا را در اولویت قرار نداده اند؟ بنابراین در اصل، آنها بیشتر از آنکه به خدا احترام بگذارند، به خود احترام می‌گذارند.

به نتیجه کارهایتان توجه کنید: زیاد می‌کارید، ولی محصول کم برمی‌دارید. می‌خورید، اما سیر نمی‌شوید. می‌نوشید و باز هم تشنگی‌تان رفع نمی‌گردد. لباس می‌پوشید، اما گرم نمی‌شوید. مزد می‌گیرید اما گویی آن را در جیبی که سوراخ است می‌گذارید. خوب فکر کنید و ببینید که چرا چنین است؟ حالا به کوه بروید و چوب بیاورید و خانه مرا بازسازی کنید تا من از دیدن آن خشنود شوم و محترم شمرده شوم. «منتظر محصول فراوان بودید، ولی کم به دست آوردید و وقتی که آن محصول کم را به خانه آوردید، من آن را بریاد دادم. آیا می‌دانید چرا من این کار را کردم؟ به خاطر اینکه خانه من ویران مانده و شما مشغول ساختن خانه‌های خود هستید.

- حجی ۱: ۵-۹

چقدر می‌تواند روشن باشد؟ فرض کنید برخی از افرادی که ما در کتاب مقدس آنها را تحسین می‌کنیم، امروز در مورد صحبت خادمان در مورد پول در شرایط سخت، نگرش منفی داشتند. بیوه‌های زیادی بودند که در روزهای ایلیا در طول قحطی بزرگ مردند. اما یکی براساس اصل احترام زندگی می‌کرد. او و پسرش فقط آرد و روغن کافی برای تهیه آخرین وعده غذایی داشتند. بعد از آن هردو می‌مردند. با این حال، نبی به او گفت که ابتدا برای او کیک درست کند. وای، اگر امروز بود او هم در کلیساها و هم در

رسانه و شبکه‌های اجتماعی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت. بسیاری انتقاد می‌کردند: «چگونه می‌توانید از یک زن فقیر که از گرسنگی رنج می‌برد چیزی بگیرید؟ ابتدا باید به او بدهید.» با این حال، کلام خداوند به پیامبر دستور داد تا به او بگوید تغذیه خادم خدا را در اولویت قرار دهد. اگر او به این شکل به او احترام بگذارد، خدا به او احترام می‌گذارد. او چنین کرد و خدا آنچه را که وعده داده بود انجام داد. آرد و روغن او در تمام مدت خشکسالی تمام نشد (اول پادشاهان ۱۷).

وقتی ما ده یک یا هدایا را از کسانی که خدا برای ما می‌فرستد دریغ می‌کنیم، فقط به خودمان آسیب می‌رسانیم زیرا به خداوند بی‌احترامی می‌کنیم. خود خدا از طریق نبی می‌گوید:

«آیا درست است که کسی خدا را فریب دهد؟ نه، اما شما مرا فریب داده‌اید.»  
می‌گویید: «ما چگونه تو را فریب داده‌ایم؟» در پرداخت ده یک‌ها و هدایایی که برای من می‌آورید.

- ملاکی ۳: ۸

اگر مجبور باشم انتخاب کنم، ترجیح می‌دهم از یک بانک دزدی کنم تا از خدا. چرا؟ زیرا من بیشتر از انسان از خدا می‌ترسم. خیلی خوشحالم که مجبور نیستم انتخاب کنم؛ من هرگز نمی‌خواهم سرقت کنم. با این حال، خدا می‌گوید: «شما مرا فریب داده‌اید» توجه کنید او نمی‌گوید: «شما خادمان من را فریب دادید!» خیر، ما با ده یک ندادن و ارائه ندادن هدایا به رهبران خدا، از او سرقت می‌کنیم، زیرا دریغ کردن از خادمانی که او برای ما می‌فرستد بی‌احترامی به اوست. بشنوید که او همچنان می‌گوید: «ده یک‌ها را به طور کامل به خانه من بیاورید تا خوراک کافی موجود باشد. به این ترتیب مرا امتحان کنید و ببینید که چطور روزنه‌های آسمان را می‌گشایم و شما را آن چنان برکت خواهم داد که گنجایش آن را نداشته باشید.» (آیه ۱۰).

توجه داشته باشید که خود خدا می‌گوید برکت ده یک آنقدر زیاد خواهد بود «که گنجایش آن را نداشته باشید.» بنابراین در اصل، برکت یک داری غیرقابل کنترل خواهد بود. سالهاست که من از خادمان می‌شنوم که می‌گویند خدا به وضع مالی و موقعیت‌های ما برکت می‌دهد، به طوری که ما فضای کافی برای دریافت آن نداریم. من می‌خواهم آن نقطه را مورد بحث قرار دهم. پول یک کالای قابل نگهداری است. اگر تمام پول جهان



را داشتم می‌توانستم از آن نگهداری کنم. بنابراین وقتی خدا می‌گوید که ما نمی‌توانیم گنجایش برکت هدایا را داشته باشیم، از چه چیزی صحبت می‌کند؟ پاسخ در امثال آمده است:

خداوند را احترام نما و از دارایی خود و از نوبر محصول زمین خود قسمتی را به او تقدیم کن. اگر چنین کنی انبارهایت پر از نعمت و خمره‌هایت پر از شیرۀ انگور (شراب تازه) خواهد شد.

- امثال ۳: ۹-۱۰

انبارهای شما نمایانگر مکان‌های ذخیره سازی شما هستند. این می‌تواند دسته چک، کمد، باک بنزین، گاراژ، و غیره باشد. این جایی است که ما کالاهای قابل حمل خود را ذخیره می‌کنیم. بنابراین این درست است، او به امور مالی ما برکت می‌دهد. با این حال، نعمتی که ما جایی برای دریافت آن نداریم چیست؟ در حالی که به خواندن ادامه می‌دهیم، پاسخ یافت می‌شود: «خمره‌هایت پر از شیرۀ انگور خواهد شد.» خمره یک ظرف بزرگ است که برای ذخیره شراب استفاده می‌شود توجه کنید. در این آیه، این چیزی است که می‌تواند حامل برکت خدا باشد، زیرا او می‌گوید که آنها سرریز می‌شوند. شراب جدید نشان دهنده چه چیزی است؟ در کتاب مقدس شراب جدید همیشه نشان دهنده حضور تازه روح القدس است. خدا می‌گوید وقتی شما او را گرامی می‌دارید، با دادن هدیه به رهبران کلیساها و کلیساها یا خدمات آنان، پاداش کامل را از سرریز شدن حضور او دریافت خواهید کرد! این هیجان انگیزترین وعده است.

بارها و بارها، من شاهد بوده‌ام، کسانی که در احترام مالی به رهبران روحانی خود سخاوتمند هستند، کسانی هستند که از لحاظ مادی برکت یافته‌اند و به امکانات کافی برای انجام هر کار خوبی که پیش روی آنهاست، دارند. اما این فراتر می‌رود. چیزی که من مشاهده کرده‌ام این است که آنها در پری وجود خدا حرکت می‌کنند. چرا این باید ما را غافلگیر کند؟ این وعده خداست. درک این حقیقت به این سوال من پاسخ داد که چرا من نمی‌توانم حضور قدرتمندی از خدا را در جلساتی که احترام از آنها دریغ می‌شود احساس کنم - جایی که شبان در تقلا بود یا جایی که با من مثل یک مسافر معمولی رفتار می‌کردند. جایی که مردم سخاوتمند نبودند. با این حال، هنگامی که آنها سخاوتمند شدند و به این کار خود ادامه دادند، حضور خدا در کلیسای آنها بسیار قوی‌تر بود.

اگر حقایق این فصل و کل کتاب مقدس را بخوانید، متوجه خواهید شد که هر زمان قوم خدا به وفور کمک کردند، معجزات، آزادی، نجات، حضور خدا و رفاه فراوان سرازیر شده است. ما نمی‌توانیم نعمت‌های خدا را بخریم. با این حال، این یک اصل روحانی است که خداوند در فیض خود نهاده است. بشنوید پولس در مورد ایمانداران مقدونیه چه می‌گوید: «ای برادران، می‌خواهیم از آنچه فیض خدا در کلیساهای مقدونیه کرده است، آگاه شوید. آنها با زحماتی که دیده‌اند سخت آزموده شده‌اند و با وجود اینکه بسیار فقیر بودند، از خوشی فراوان پرشده‌اند و این خوشی منجر به بذل و بخشش و سخاوتمندی بی‌اندازه آنها گشته است. من، خود شاهد هستم که آنها به اندازه توانایی خود و حتی بیشتر از آن با میل به دیگران کمک می‌کردند.» (دوم قرنتیان ۸: ۱-۳).

پولس سخاوت آنها را نتیجه مستقیم فیض خدا دانست. فیض خدا به آنها این ظرفیت را داد که «فراتر از توانایی خود» بروند همانطور که ما نمی‌توانیم فیض را بخریم، همچنین نمی‌توانیم فیض را بخریم، اما مطمئناً می‌توانیم موقعیت خود را برای دریافت آن فراهم دهیم. با اعطای احترام مضاعف مالی به کسانی که کلام خدا را برای ما به ارمغان می‌آورند، ما خودمان را در موقعیتی قرار می‌دهیم که خداوند به ما احترام می‌گذارد. فیض و لطف شامل این احترام می‌شود- این یک قانون روحانی است.

## احترام به همسالان مان

«هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است. هرکس نبی را به خاطر اینکه نبی است بپذیرد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس شخص نیکوکاری را به خاطر اینکه نیکوکار است بپذیرد، اجر یک نیکوکار را خواهد یافت. یقین بدانید که هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است، حتی یک جرعه آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی اجر نخواهد ماند.»

- متی ۰۱: ۲۴-۰۴

اکنون ما از کسانی که بر ما قدرت دارند به کسانی که در سطح ما-همسالان ما- تبدیل شده اند، می‌رسیم. نه ما بر آنها غلبه داریم و نه آنها بر ما. عیسی در مورد گروه دوم می‌گوید: «هرکس شخص نیکوکاری را به خاطر اینکه نیکوکار است بپذیرد، اجر یک نیکوکار را خواهد یافت»

### یک پاداش دوبرابر

به من اجازه دهید ابتدا با یک شهادت شروع کنم که نمونه ای از تکریم در این سطح است. چندین سال است که خانواده ام را به سفر دریایی سالانه می‌برم. در تمام سالهایی که چهار پسر ما با ما زندگی می‌کردند، آنها هرگز از سفرهای زیاد لیزا و من برای رساندن

کلام خدا به مردم جهان شکایت نکردند. آنها نه تنها از خدمت ما حمایت کردند، بلکه مشتاق بودند. ما بسیار سپاسگزار بودیم که خداوند به ما این تعطیلات ویژه را در پایان هر سال پاداش داد. بچه‌های ما از این سفرهای تفریحی لذت بردند زیرا نمی‌توانستیم به تلفن همراه دسترسی داشته باشیم یا ایمیل ارسال و دریافت کنیم. ما توافق کرده بودیم که رایانه‌های ما در تمام طول هفته کار نکنند. ما برای یک هفته متعلق به آنها بودیم.

یک سال ما تازه سفر دریایی را به پایان رسانده بودیم و تصمیم گرفتم با مدیر ستادمان تماس بگیرم. او با چند خبر ناامیدکننده از من استقبال کرد. در حالی که ما در تعطیلات بودیم، شبانی که در شهرمان می‌شناختم، یکی از کارکنان اصلی زیر دست ما را استخدام کرد. این کارمند مسئول کلیه حقوق بین‌المللی ترجمه کتاب ما بود. او از آموزش و دانش قابل توجهی برخوردار بود، زیرا او با ناشران در سطح جهانی کار می‌کرد. ایجاد رابطه و ارتباط با آنها بسیار مهم و زمان بر بود.

این که بگویم ناراحت شده‌ام کم است. من با احساسات بدی که نسبت به این شبان داشتم به سختی مبارزه کردم. من نه‌ماه را صرف آموزش این کارمند کرده بودم و آن شبان خواست با من تماس بگیرد که ببیند استخدام او چگونه بر خدمت ما تأثیر می‌گذارد. اگر نجات یافته نبود و در جهان سکولار کار می‌کرد، می‌توانستم حرکت او را بیشتر درک کنم، اما این که او خادمی را از کلیسای دیگری استخدام کند بدون اینکه ابتدا با رهبر او صحبت کند، منطق پادشاهی خداوند را نداشت. بعلاوه اینکه، او یک دوست بود.

چند روزی زمان برد تا احساسات عصبانی را در دعا حل کردم. چگونه می‌توانیم شخص دیگری را به این سرعت به جای او بیابیم؟ از زمان از دست رفته برای تربیت فرد جدید می‌ترسیدم. من با افکار انتقادی مبارزه کردم. من مشتاق بودم کارهایی را که انجام داده بود درک کنم، اما هیچ منطقی وجود نداشت. چطور او می‌تواند اینقدر بی‌شعور باشد؟ پس از دو یا سه روز، خداوند هنگام دعا به من گفت: «پسرم، می‌خواهم ساعت جدیدت را به او بدهی.»

وقتی در سفر دریایی بودم، در مغازه ای در جامائیکا، یک ساعت جذاب پیدا کردم. این یک برند تجاری جدید مشهور با قابلیت همخوانی با محیط زیست بود که واقعاً خوب به نظر می‌رسید. چند سالی بود که ساعت خریداری نکرده بودم و از طراحی جدید و براق آن هیجان زده بودم.

وقتی خدا با من صحبت کرد، طولی نکشید که حکمت او را درک کردم. او به من این

فرصت را می‌داد که هرگونه افکار غلطی را که نسبت به این شبان در قلبم ایجاد کرده بودم رها کنم و آنها را با احترام جایگزین کنم. او از من در برابر تخلف و از رابطه من با خودش و شبان محافظت کرد. در دعا شروع کردم به لبخند زدن، و سرانجام خندیدن. من از خرد و محبت پدرم شگفت زده شدم. او به نفع هر دو پسرش کار کرد. من با اشتیاق به درخواست او بله گفتم و بلافاصله تمام عصبانیت و کینه به خاطر کاری که شبان انجام داد از سیستم من خارج شد. این یک رهایی سریع بود. حالا بسیار هیجان زده بودم که چیزی را که برایش ارزش قائل هستم در راه مسیح به برادرم هدیه دهم. عصر روز بعد با تلفن صحبت کردیم. من اکنون آماده صحبت بودم چون رنجش از بین رفته بود. معلوم شد که او یک اشتباه سهل انگارانه مرتکب شده است. او اعتراف کرد که به این فکر نکرده و بسیار عذرخواهی کرد. او اکنون فهمیده بود، به دلیل مباحثه، عملکرد او اشتباه بوده است. با این حال، اگر خدا از قبل با قلب من صحبت نمی‌کرد، این می‌توانست یک تماس زشت و مضر باشد. لحن صدا و نگرش من می‌توانست باعث مشکلاتی در روابط ما شود.

در این مرحله، اجازه دهید این را بگویم: مباحثه خوب است، با این حال، باید با نگرش و رفتار درست انجام شود. این کار باید به خاطر طرف مقابل انجام شود، نه به خاطر ما. من دلیل اشتباه بودن روش او را بیان کردم، اما این در عشق واقعی برای او غرق شده بود، که درک صحبت‌های من را برای او آسان کرد. پس از صحبت ما، پرسیدم آیا می‌توانم به دفتر او بروم. او موافقت کرد و ما زمانی را تعیین کردیم.

وقتی رسیدم کنجکاو شد. ما قبلاً درباره موضوع صحبت کرده بودیم. او در مورد دلیل ملاقات من تعجب کرد. من گفتم آمده ام تا ساعتی را به او بدهم. غرق در هیجان گفت: «جان، من به ساعت نیاز داشتم» من بسیار خوشحال بودم که این را کشف کردم. ساعت را بردم؛ بیرون از جعبه و او آن را امتحان کرد. مناسب نبود چون مچ دست من از مچ دست او کوچکتر است. مشکل این بود که زنجیرهای اضافه را در مغازه جواهر فروشی در جامائیکا گذاشته بودم. به او گفتم که بیشتر از شرکت سفارش می‌دهم. او سعی کرد با من صحبت کند تا اجازه دهم این کار را خودش انجام دهد، اما من نمی‌خواستم هدیه ای ناقص بدهم.

از آن زمان، ما بسیار بیشتر از قبل نزدیک شده ایم. ما هر دو احترام زیادی برای یکدیگر قائل هستیم. وقتی میبینم که او ساعت را می‌اندازد، قلبم به وجد می‌آید. من از

دیدن آن بر دست او بسیار بیشتر از دست خودم لذت می‌برم. من از آن زمان چندین بار کارمند سابق خود را دیدم و همیشه از پیشرفت او خوشحالم.

با این حال، ما هنوز با این واقعیت روبرو بودیم که در کارکنان ما خلأ وجود دارد، اما می‌دانستم خدا از ما مراقبت خواهد کرد. من به گونه ای رفتار کرده بودم که درها را برای رزق او باز نگه می‌داشت.

حالا بگذارید پاداش احترام را بیان کنم. چند هفته بعد، مسئول منابع هنری ما زنی به نام داریسی<sup>۲۸</sup> را به جای مسئول حقوق بین الملل قبلی ما استخدام کرد. روشی که من داریسی را توصیف می‌کنم یک ببر-انسان است. من در گذشته افراد معدودی را دیده ام که چنین اشتیاقی داشته باشند تا ببینند کلام خدا در سراسر جهان به دست ایمانداران می‌رسد. او دوان دوان به گروه آمد. سایر کارکنان ما در این سمت، معمولاً منتظر انجام روند اداری میماندند. داریسی نه. او دعا می‌خواند و سپس به دنبال ناشران بین المللی می‌رفت تا کتاب‌های ما را چاپ کند.

خانم قبلی خوب کار می‌کرد. در نه ماه، او ترجمه‌های ما را از هجده به بیست و سه زبان افزایش داد. داریسی، در نه ماه اول کار خود، ترجمه‌های ما را از بیست و سه به چهل رساند! بله درست خواندید. خانم دیگر کتابهای ما را به پنج زبان جدید تبدیل کرد. داریسی بیش از سه برابر، هفده زبان جدید را در همان زمان انجام داد. در زمان نگارش این مقاله، کتاب‌های ما اکنون به بیش از ۱۰۰ زبان ترجمه شده است، به لطف خدا. ما همچنین برای این که یک گام جلوتر برویم، توانسته ایم بیش از ۲۰ میلیون منبع به شبانان و رهبران بیش از ۲۰۰ کشور جهان بدهیم.

فکر نمی‌کنم اگر من از شبانی که بانوی زیر دست ما را استخدام کرده بود، تقدیر نمی‌کردم هیچ کدام از اینها اتفاق می‌افتاد. ما پاداشی دریافت کردیم؛ کلام خدا که ما مأمور اعلام آن هستیم، زندگی میلیون‌ها شخص زنده دیگر را لمس می‌کند. برخی از دستاوردهای داریسی این بود که کتابهای ما توسط دهها هزار نفر به دست رهبران در نقاطی از جهان که با انجیل خصمانه برخورد می‌کنند، رسید. در حقیقت، برخی از مناطق به گونه ای هستند که به منظور حفاظت در مقابل رهبران آزار دهنده ی این کشورها، حتی نمی‌توانم نام شرکای خدمت‌مان را با شما در میان بگذارم.

من نمی‌توانم به پاداشی بزرگتر از توانایی رسیدن زندگی‌های بیشتر به کلام خدا فکر

کنم. با این حال، کار خدا تمام نشده بود. هنوز پاداشی دیگر در راه بود که من از آن بی اطلاع بودم. چند ماه بعد، من صبح یکشنبه در شهری صحبت می‌کردم. بعد از جلسه شبان مرا برای نهار برد. از یک تاجر نیز دعوت شده بود تا به ما بپیوندند. در حالی که در دستشویی مردانه رستوران بودیم، تاجر پرسید: «جان، دوست داری چه نوع ساعتی داشته باشی؟»

نیازی به گفتن نیست، سوال او کمی مرا غافلگیر کرد. با کمی لکنت زبان در نهایت گفتم: «شما نمی‌خواهید بدانید.» او اصرار کرد: «نه، جان، من واقعاً می‌خواهم بدانم. دوست دارید چه نوع ساعت مچی داشته باشید؟»

با دیدن اصرار او، گفتم: «در چند سال گذشته، ساعت رویایی من بریتلینگ<sup>۲۹</sup> بوده است.

ساعت‌های بریتلینگ توسط بخشی از شرکت بنتلی موتور ساخته می‌شوند. آنها بسیار گران هستند و یافتن آنها دشوار است. شما نمی‌توانید آنها را در هر شهری پیدا کنید. من سالها قبل یکی را روی مچ مردی دیدم و تحسین کردم. طرحش برای چشم من جذاب بود و فکر کردم که داشتن چنین چیزی چقدر خوب خواهد بود. من از پرواز لذت می‌برم (با اینکه خلبان نیستم) و این مدل در اصل برای خلبانان ساخته شده است. سرانجام مغازه ای در یک شهر بزرگ پیدا کردیم که آنها را موجود داشت. من و لیزا کمی از قیمت غافلگیر شدیم و مصمم بودم چنین مبلغی را برای ساعت خرج نکنم، اما با این وجود آنها را دوست داشتم.

با شنیدن پاسخ من، تاجر آستین کتش را بالا زد و یک ساعت مچی جدید بریتلینگ را که اخیراً خریداری شده بود از مچ دستش باز کرد. سپس آن را روی مچ دستم گذاشت و با لبخند گفت: «جان، وقتی صبح امروز در حال خدمت صحبت می‌کردی، خدا به من گفت این ساعت را به تو بدهم.»

تقریباً پراز حرف شدم، اما در عین حال بی‌زبان و غرق شده بودم. او هرگز، بدون این که خدا به او بگوید، نمی‌توانست بداند بریتلینگ ساعت مورد علاقه من بود، و برای شیرین‌تر شدن، جدیدترین مدل آن. چقدر احتمال این وجود داشت که او این ساعت را روی مچش داشته باشد؟

چند ساعت پس از شوک اولیه دریافت ساعت، این فکر به ذهنم رسید که چگونه چند ماه قبل ساعت جدید خود را برای احترام به شبان دادم. اکنون فهمیدم خدا آنچه را که گفته بود انجام داد-یعنی در عوض به من احترام گذاشت. به خاطر بسیار، او می‌گوید: «هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم» (اول سموئیل. ۲: ۳۰) ممکن است بگویید: «اما جان، تو خدا را احترام نکردی، به شبان احترام گذاشتی. به یاد داشته باشید عیسی می‌گوید: «هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است. (متی ۱۰: ۴۰). هر بار که به ساعت نگاه می‌کنم-و در حال نوشتن روی میچ دست من است-آن را به عنوان هدیه ای زیبا از پدرم می‌بینم. این برای من بسیار بیشتر از زمانی که بیرون رفته و خودم ساعت بخرم ارزش دارد. این برای من بسیار بیشتر از آن است که این مرد فقط یک ساعت گران قیمت به من هدیه دهد. این ساعت نیست، بلکه احساسات پشت آن است که به آن معنی میبخشد. خدا برای همه کسانی که با احترام به خادمانش او را گرامی می‌دارند همین کار را، اما به روش‌های مختلف، خواهد کرد.

## عشق به همراه ترس مقدس

امیدوارم در حال حاضر به وضوح قابل دیدن باشد: احترام یعنی عشق واقعی. برای احترام واقعی هم ترس مقدس و هم عشق بی قید و شرط نیاز است. به ما گفته شده است:

محبّت شما حقیقی و صمیمی باشد. از بدی بگریزید و به نیکی بچسبید.  
یکدیگر را با محبت مسیحایی دوست بدارید و هرکس به دیگری بیشتر از  
خود احترام نماید.

- رومیان ۲۱: ۹-۱۰

در این دو آیه چیزهای زیادی وجود دارد. اول از همه، پولس می‌گوید عشق واقعی ریا ندارد. تعریف دورویی عبارت است از «پنهان کردن شخصیت یا انگیزه‌های واقعی شخص» (وبستر، ۱۸۲۸). این در مورد کسانی است که گویی با اعمال و گفتار بیرونی خود به دیگران احترام می‌گذارند، اما در درون انتقاد می‌کنند، حسادت می‌ورزند یا حتی حقیر می‌شمارند. در غیاب شما، شما را رسوا و بدنام می‌کنند یا تهمت می‌زنند.



در قسمت جنوبی ایالات متحده، فرهنگی توسعه یافته است که می‌تواند به راحتی منجر به این امر شود. همه ما در مورد مهمان نوازی جنوبی، یک جنتمن جنوبی، یا یک زن جنوبی شنیده ایم. همه این اصطلاحات به این معناست که افراد این بخش از کشور مورد لطف و احترام قرار می‌گیرند. با این حال، برخی از این افراد به این شکل تربیت شده و آموخته اند که به جای این که حقیقی عمل کنند، به این امر به ظاهر وانمود کنند. در گذشته من شاهد چند نفر در جنوب بودم که در غیاب دیگران در مورد آن‌ها بی ادبانه صحبت می‌کردند، اما بعداً در حضور آنها در حال صحبت کردن و برخورد با احترام، عشق و حرمت فراوان بودند. از سوی دیگر، سایر نقاط کشور متفاوت است. از مردم این انتظار نمی‌رود، بنابراین آنها صریح‌تر هستند. به طور خاص، من به مردم شمال شرقی اشاره می‌کنم. معمول است که اگر آنها شما را دوست نداشته باشند، به شما می‌گویند. آنها برای تظاهر آموزش ندیده اند. در عوض، آنها معمولاً روراست هستند، یا بهتر است بگوییم، صریح.

برای گسترش احترام واقعی، این اصل باید بدون ریاکاری انجام شود. هرگز نمی‌توان آن را تظاهر کرد؛ این فقط به فریب منجر می‌شود، و قطعاً هیچ پاداشی برای تقلب وجود ندارد. پولس در این باره ادامه می‌دهد: «محبّت شما حقیقی و صمیمی باشد. از بدی بگریزد و به نیکی بچسبید». امثال ۸: ۱۳ می‌گوید: «احترام به خداوند یعنی نفرت کردن از بدی.» ترس از خداوند ما را از فریبکاری دور می‌کند و ما را از کورکردن خودمان با رفتار ریاکارانه باز می‌دارد. بیایید دوباره تأدیب خدا را در این مورد بررسی کنیم. اشعیا می‌گوید: «این مردم ادعا می‌کنند که مرا می‌پرستند، اما حرفهای آنها بی‌معنی است. دین آنها چیزی جز قوانین و احادیث انسانی نیست چیزی که آنها از حفظ کرده‌اند.» (اشعیا. ۲۹:۱۳).

واژه حفظ به عنوان «تکرار مکرر کلمات یا اصوات، بدون توجه به دلالت یا اصول» تعریف می‌شود. خداوند بیان می‌کند که مردم با دهان خود و در قسمت‌های دیگر کتاب اشعیا با اعمال خود به او احترام می‌گذارند، اما قلب آنها آنگونه نیست. این احترام با ریاکاری است، که اصلاً ارزشی ندارد. چرا آنها این گونه رفتار می‌کنند؟ به دلیل فقدان ترس از خداوند، «احترام آنها برای من» شامل موارد عادی است که به تازگی به عادت تبدیل شده است.

این اغلب در محافل کلیسا مشاهده می‌شود. ما آنقدر بر روی مودب بودن متمرکز

شده ایم، از گفتن حرف قلب خود چشم پوشی می‌کنیم. برای مثال استیو<sup>۳۰</sup> با عجله به جلسه می‌رود. او پنج دقیقه دیر کرده است و مهم است که به موقع برسد. در حال قدم زدن در خیابان شلوغ، نیم‌نگاهی به جیم<sup>۳۱</sup> می‌اندازد، برادری از کلیسا که هفته‌ها حضور نداشته، و در جهت مخالف در طرف دیگر خیابان قدم می‌زند. او فکر می‌کند، اوه نه، امیدوارم جیم من را نبیند. من وقت صحبت کردن ندارم، و او نیز از افراد مورد علاقه من نیست.

ناگهان جیم و استیو یکدیگر را می‌بینند و جیم بلافاصله از آن طرف خیابان به استقبال برادرش در مسیح می‌رود. استیو اکنون می‌فهمد که باید جیم را بپذیرد، وگرنه بی ادب جلوه می‌کند. بنابراین استیو به سمت برادر مسیحی خود که از خیابان برای ملاقات با او عبور می‌کند می‌رود. ابتدا استیو صحبت می‌کند زیرا او عجله دارد و باید این تعامل با او را به پایان برساند: «جیم، خدا را شکر، دیدن تو بسیار عالی است.»

جیم سلام می‌کند و از حال استیو می‌پرسد. استیو می‌گوید: «بسیار عالی، اما می‌دانی که من برای جلسه دیر کرده ام، پس چرا بعداً به تو زنگ نزنم تا زمانی برای ناهار دور هم جمع شویم؟» از هم جدا می‌شوند.

اجازه دهید به گفتگوی کوتاه استیو با جیم بپردازیم. او قبل از هر چیز می‌گوید: «خدا را شکر، دیدن تو عالی است.» استیو در آن لحظه حتی به خدا فکر نمی‌کند. این فقط یک روال معمول است که او در سخن خود برای نشان دادن هیجان و ایمان خود هنگام ملاقات با یک مسیحی نشان داده است. دوم، دیدن جیم عالی نیست. او امیدوار بود جیم متوجه حضور او نشود. بنابراین در اولین اظهارنظر دروغ می‌گوید، بدون هیچ‌گونه اعتقادی.

سپس سخنان پایانی استیو این است: «پس چرا بعداً به تو زنگ نزنم تا زمانی برای ناهار دور هم جمع شویم؟» او قصد ندارد با جیم تماس بگیرد و برای ناهار دور هم جمع شوند. این فقط راه او برای خروج از وضعیت ناراحت‌کننده‌ای است که در آن قرار گرفته است. دروغی دیگر.

آیا استیو عمداً دروغ می‌گوید؟ به احتمال زیاد اینطور نمی‌خواهد. چرا او از عذاب وجدان نمی‌افتد؟ زیرا او به دلیل نداشتن ترس از خداوند در زندگی اش محبت را به

Steve ۳۰

Jim ۳۱

صورت تظاهر آموخته است. این امر او را به شیوه ای هدایت می‌کند که عشق و احترام را نشان می‌دهد، در حالی که در واقعیت این فقط یک شکل توخالی از محبت است. ترس از خداوند ما را از این حقیقت آگاه می‌سازد که خداوند به تفصیل از هر اندیشه و مقصودی و هر کلمه ای که می‌گوییم آگاه است. «بدانید که در روز داوری همه مردم باید جواب هر سخن بیهوده‌ای را که گفته‌اند بدهند.» (متی ۱۲: ۳۶). ما می‌خوانیم: «ای فرزندان، بیایید و به من گوش فرا دهید تا راه احترام به خداوند را به شما بیاموزم. پس از گفتار شریانه و دروغ بپرهیزید. از شرارت دست بردارید و کارهای نیک انجام دهید، صلح و صفا را جسته و آن را دنبال نمایید.» (مزمور ۳۴: ۱۱، ۱۳-۱۴).

بله، ما باید به حقیقت عشق بورزیم، و این را تنها با تمایل پرشور و راه رفتن در ترس از خداوند می‌توان انجام داد! چقدر وحشتناک است که فریب بخورید، در تظاهر زندگی کنید؛ فقط ترس خدا می‌تواند ما را از این دام حفظ کند.

## بہتر دانستن دیگران

در رومیان، پولس ادامه می‌دهد، «یکدیگر را با محبت مسیحایی دوست بدارید و هرکس به دیگری بیشتر از خود احترام نماید.» (۱۰: ۱۲). احترام به دیگران ارجحیت می‌دهد زیرا برای آنها ارزش قائل است و به آنها عزت میبخشد. پولس دوباره در نامه ای دیگر چنین می‌گوید:

آیا در اتحاد با مسیح دلگرم هستید؟ آیا محبت، محرک اصلی زندگی شماست؟ آیا با روح القدس مصاحبت دارید؟ و آیا احساس مهر و شفقت در بین شما وجود دارد؟ پس تقاضا می‌کنم خوشی مرا به کمال رسانید و با هم توافق فکری، محبت دوجانبه و هدف مشترک داشته باشید. هیچ عملی را از روی هم چشمی و خودخواهی انجام ندهید، بلکه با فروتنی، دیگران را از خود بہتر بدانید. به نفع دیگران فکر کنید و تنها در فکر خود نباشید. طرز تفکر شما درباره زندگی باید مانند طرز تفکر عیسی مسیح باشد

- فیلیپیان ۲: ۱-۵

این که دیگران را بہتر از خود بدانید، به معنای احترام گذاشتن به آنها است. ما باید

در تمام فعالیتها و امور زندگی خود به این کلمات بیندیشیم، مراقبه کنیم و با دعا به آنها توجه کنیم. اگر این را بیاموزیم و آن را در وجود خود عمیقا بپذیریم، در برکات بزرگ قدم برمی‌داریم، زیرا این احترام واقعی است.

توجه داشته باشید پولس می‌گوید: «طرز تفکر شما درباره زندگی باید مانند طرز تفکر عیسی مسیح باشد» هرگز کلماتی را که خداوند هنگامی که مسیحی بسیار جوانی بودم به من گفت فراموش نمی‌کنم. من در حال رانندگی با ماشینم بودم و صدای او را شنیدم که می‌گفت: «جان، آیا می‌دانی من به تو بهتر از خودم ارزش می‌دهم؟»

با شنیدن این کلمات هشیار شدم، من در شوک بودم، فکر می‌کردم این دشمن است که سعی می‌کند اندیشه ای کفرآمیز یا غرور آمیز در وجود من ایجاد کند. چگونه کسی که جهان و همه چیز آن را خلق کرده است، می‌تواند به من، یک انسان حقیر، بگوید که او مرا ارزشمندتر از خودش می‌داند؟ من گفتم: «از من دور شو شیطان، تو دشمن من محسوب می‌شوی» اما به نوعی، در اعماق روحم، می‌دانستم که صدای عیسی است، اما هنوز باید مطمئن میشدم، زیرا می‌دانستم کلام خدا به ما دستور می‌دهد که در سنین جوانی روحانی ارواح را بیازماییم. کلام خدا میفرماید: «ای عزیزان، به هر نبوتی (الهامی) اعتماد نکنید، بلکه آنها را بیازمایید». (اول یوحنا ۴: ۱).

من افکار خود را جمع و جور کردم و پاسخ دادم: «پروردگار، من نمی‌توانم این را باور کنم مگر اینکه سه شاهد از عهد جدید به من بدهی.» از گفتن این کلمات می‌لرزیدم، اما می‌دانستم که کار درستی است.

من در قلب خود احساس کردم که خداوند با درخواست من مخالفتی ندارد. در واقع من از این درخواست احساس رضایت کردم. من تقریباً او را شنیدم که می‌گفت: «فیلیپیان ۲: ۳ چه می‌گوید؟»

من آن را از ته قلب می‌دانستم، بنابراین آن را با صدای بلند برای او بازگو کردم: «هیچ عملی را از روی هم چشمی و خودخواهی انجام ندهید، بلکه با فروتنی، دیگران را از خود بهتر بدانید.»

خداوند پاسخ داد: «این اولین شاهد تو بود.»

من به سرعت پاسخ دادم: «نه، پروردگار، این چیزی نیست که پولس گفته است. او به ایمانداران فیلیپی گفت که یکدیگر را بهتر از خودشان بدانند؛ او در مورد نحوه برخورد و احترام شما به من نمی‌نویسد.»

خداوند بلافاصله به من گفت: «من به فرزندانم نمی‌گویم کاری را انجام دهند که خودم انجام نمی‌دهم!»

من غافلگیر شدم.

او سپس گفت: «این مشکل بسیاری از خانواده‌ها است. والدین به فرزندان خود می‌گویند کارهایی را انجام دهند که خود انجام نمی‌دهند یا به آنها می‌گویند کارهایی را انجام ندهند که خود انجام می‌دهند. بسیاری از والدین به فرزندان خود می‌گویند دعا نکنید و با این وجود آنها مدام در حضور آنها دعا می‌کنند. سپس والدین متعجب می‌شوند که چرا بچه‌های آنها دعا می‌کنند. من این کار را نمی‌کنم.»

من هنوز کمی تردید داشتم، بنابراین گفتم: «این فقط یک آیه است. من هنوز به دو

تای دیگر احتیاج دارم.»

سپس شنیدم: «چه کسی روی صلیب مرد، تو یا من؟»

من مات و میهوت ماندم.

سپس شنیدم، «من بر روی آن صلیب آویزان بودم و گناهان، بیماری‌ها، بدبختی‌ها، فقر و قضاوت شما را بردوش داشتم. زیرا من شما را بهتر از خودم می‌دانستم.» (مسیح شخصاً بار گناهان ما را بردوش گرفته و آنها را بر صلیب برد تا ما هم نسبت به گناه بمیریم و برای نیکی مطلق زیست کنیم، زیرا به سبب زخمهای اوست که شما شفا یافته‌اید.) (اول پطرس. ۲: ۲۴)

اکنون متوجه شدم که مطمئناً صدای خداوند را شنیده‌ام. او بیشتر از خودش به من احترام گذاشت. در غیر این صورت او نمی‌خواست به جای من داوری شود و به جای من بمیرد. من می‌دانستم که آیه سوم در راه است و بدون نیاز به پرسیدن در قلبم شنیدم: «سومین شاهد این است:» یکدیگر را با محبت مسیحایی دوست بدارید و هرکس به دیگری بیشتر از خود احترام نماید.» (رومیان ۱۰: ۱۲). سپس او در قلب من گفت: «من نخستین برادر در میان ایمانداران بسیار هستم (روم ۸: ۲۹)، و در احترام، من برادران و خواهران خود را بهتر از خودم می‌دانم.

البته این برای همه فرزندان خدا صدق می‌کند، نه فقط من. او به معنای واقعی کلمه در مفهوم احترام، به هر یک از ما بهتر از خودش احترام می‌گذارد. این تقریباً برای درک بیش از حد فوق العاده است. این عشق واقعی خداست.

ممکن است بگویید: «اما جان، او عیسی مسیح است. ما هرگز نمی‌توانیم چنین عشق

بورزیم.» خوب این واقعیت شگفت انگیز است- ما در واقع می‌توانیم. به ما می‌گویند «زیرا محبت خدا به وسیله روح القدس که به ما عطا شد، قلبهای ما را فراگرفته است.» (رومیان ۵: ۵). شواهد در کلمات خود پولس یافت می‌شود. به سخنان وی در مورد هموطنان خود گوش دهید:

آنچه می‌گویم حقیقت است. من به مسیح تعلق دارم و دروغ نمی‌گویم. وجدان من که از روح القدس منور شده به من اطمینان می‌دهد که دروغ نمی‌گویم که در دل خود، بار غمی سنگین و دل‌تنگی بی‌پایان دارم. آرزو می‌کردم اگر ممکن می‌شد به خاطر قوم خود یعنی قوم یهود که خویشاوندان من هستند، ملعون و از مسیح جدا شوم.

- رومیان ۹: ۱-۳

هنوز از این سخنان پولس می‌لرزیم. او می‌گوید، و قطعاً در تظاهر نوشته نشده است، که او مایل است تا ابد از نجات و از مسیح جدا شود تا هموطنان خود را نجات دهد. چگونه یک مرد ساده می‌تواند در آن نوع عشق و احترام قدم بزند؟ انجام این کار از طریق عشق انسانی غیرممکن است. فقط عشق خدا، که عیسی را برانگیخت، می‌تواند چنین ارزشی قائل شود. پولس آن عشق و احترام را آنقدر در قلبش تقویت کرد که منجر به بلند شدن این فریاد شد. اجازه دهید این را اضافه کنم: روح القدس هرگز به او اجازه نمی‌داد این کلمات را بنویسد مگر اینکه واقعاً حقیقت داشته باشد. هنگام نوشتن کتاب مقدس نمی‌توانید دروغ بنویسید.

آیا این پتانسیل را در همه ما که دوباره متولد شده ایم می‌بینید؟ رومیان ۵: ۵ با تاکید می‌گوید: «زیرا محبت خدا به وسیله روح القدس که به ما عطا شد، قلبهای ما را فراگرفته است.» به همین دلیل عیسی به ما می‌گوید: «به شما فرمان تازه‌ای می‌دهم: یکدیگر را دوست بدارید، همان‌طور که من شما را دوست داشته‌ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید.» (یوحنا ۱۳: ۳۴). این فرمان جدیدی بود زیرا مردم نمی‌توانستند در عهد عتیق در این نوع عشق قدم بردارند. عشق خدا هنوز به قلب آنها جاری نشده بود. به کلمات توجه کنید «همان‌طور که من شما را دوست داشتم» او خود را برای ما به طور کامل فدا کرد. او از پدر جدا شد و فریاد زد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟» (متی ۲۷: ۴۶). او با کمال میل فقر و جدا شدن از خدا را انتخاب کرد تا ما بتوانیم زندگی ابدی

داشته باشیم. او ما را در بالاترین سطح مورد تقدیر قرار داد و پولس توانست صادقانه همان کلمات را در مورد هموطنان خود بگوید. ای پدر، به ما کمک کن تا در این نوع عشق قدم برداریم! تو به ما پتانسیل داده ای؛ اکنون ما باید آن را با همکاری روح القدس توسعه دهیم.

برادران و خواهران عزیز من، این احترام واقعی است: ما هموطنان خود و کسانی را که از عیسی حمایت کردند، ارزشمند، مهم و گرانقدر می‌دانیم. این امر به ما انگیزه می‌دهد تا از هر جهت به کار پادشاهی بپردازیم، اعم از خدمت، دعا یا امور مالی. این امر به ما انگیزه می‌دهد تا کاری را که مقدونی‌ها انجام دادند انجام دهیم. احترام آنها مسیح گونه بود و پولس از عشق آنها برای ایجاد انگیزه در ایمانداران قرن‌تیس استفاده کرد: ای برادران، می‌خواهیم از آنچه فیض خدا در کلیساهای مقدونیه کرده است، آگاه شوید. آنها با زحماتی که دیده‌اند سخت آزموده شده‌اند و با وجود اینکه بسیار فقیر بودند، از خوشی فراوان پر شده‌اند و این خوشی منجر به بذل و بخشش و سخاوت‌مندی بی‌اندازه آنها گشته است. من، خود شاهد هستم که آنها به اندازه توانایی خود و حتی بیشتر از آن با میل به دیگران کمک می‌کردند. و با اصرار زیاد از ما خواهش کردند که در افتخار رفع نیازمندی‌های مقدسین شریک شوند. این کار ایشان بیش از توقع ما بود، زیرا اول خود را به خداوند تسلیم کردند و بعد طبق اراده خدا، خود را در اختیار ما گذاشتند. پس ما به تیطس که این کار را در میان شما شروع کرده بود، اصرار کردیم که آن را به اتمام برساند. از این گذشته، چنانکه شما در هر امر دیگری از قبیل ایمان، سخندانی، درک حقیقت، جدیت و محبت نسبت به ما غنی هستید، می‌خواهیم که در این امر خیر هم غنی باشید.

این را به عنوان یک فرمان به شما نمی‌گوییم بلکه می‌خواهم با اشاره به جدیت دیگران، محبت شما را بیازمایم. شما می‌دانید که عیسی مسیح، خداوند ما چقدر بخشنده بود. گرچه دولت‌مند بود، به خاطر شما خود را فقیر ساخت تا شما از راه فقر او دولت‌مند شوید.

در این مورد عقیده خود را ابراز می‌کنم: چون شما اولین کسانی بودید که در یک سال پیش نه تنها مایل و راغب به کمک دیگران بودید بلکه عملاً این کار را کردید، اکنون به صلاح شماست که به این کار ادامه دهید و تمام کنید. آن زمان بسیار مایل بودید که این کار را انجام دهید و اکنون مطابق علاقه خود،

با میل این کار را به اتمام برسانید. اگر کسی واقعاً مایل است کمک کند، خدا هدیهٔ او را نسبت به آنچه دارد می‌پذیرد، نه مطابق آنچه ندارد.

مقصودم این نیست که دیگران از زیر بار شانه خالی کنند و شما بار ایشان را به دوش بگیرید. خیرا بلکه می‌خواهم این یک عمل متقابل باشد. یعنی آنچه را که شما فعلاً به آن نیازی ندارید، برای رفع نیازمندیهای آنها بدهید تا روزی مازاد ایشان هم نیازمندیهای شما را رفع نماید و به این وسیله مساوات برقرار می‌شود.

#### دوم قرننتیان ۸: ۱-۴۱

پولس از احترامی که مقدونی‌ها برای افراد نیازمند قائل می‌شدند، استفاده کرد تا ایمانداران قرنتس را ترغیب کند تا محبت خدا را برای همه ایمانداران قائل شوند. آنجا ست-عشق خدا در قلب ماست. ما باید برای توسعه آن با روح القدس همکاری کنیم. نگوئید: «خوب، این نه شخصیت من است و من اینطور هستم.» این فقط مانع از راه رفتن شما در مسیری می‌شود که رضایت واقعی را به قلب شما، شادی را به کسانی که تحت تأثیر شما قرار دارند و پاداشی بزرگ را به شما نه تنها در این زندگی بلکه به ویژه در زندگی آینده می‌رساند. خودداری نکنید؛ به ایمانداران دیگر احترام بگذارید. در ابدیت خوشحال خواهید شد که این کار را کرده اید.



## احترام به کسانی که به ما سپرده شده‌اند

«هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است. هرکس نبی را به خاطر اینکه نبی است بپذیرد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس شخص نیکوکاری را به خاطر اینکه نیکوکار است بپذیرد، اجر یک نیکوکار را خواهد یافت. یقین بدانید که هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است، حتی یک جرعه آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.»

- متی ۱: ۰۴-۲۴

اکنون به سراغ کسانی می‌رویم که تحت اختیار ما به ما سپرده شده‌اند. این گروه با کلمات عیسی مشخص می‌شود، «هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است، حتی یک جرعه آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.»

### کوچکترها

در کتاب مقدس «کوچکترین» به عنوان کودکان کوچک یا کسانی که به اختیارات ما سپرده شده‌اند شناخته می‌شوند. ما روی دومی تمرکز می‌کنیم، که در محیط خانواده

فرزندان ما هستند. با بسیاری از کوچکترها توسط کسانی که دارای اقتدار هستند بدرفتاری شده و حتی مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. این قلب خدا را عصبانی می‌کند، زیرا عیسی بدون هیچ گونه ابهام هشدار می‌دهد:

«وای به حال کسی که باعث لغزش یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند بشود. برای او بهتر است که سنگ آسیابی به گردنش آویخته شود و در اعماق دریا غرق گردد. وای بر دنیا که باعث چنین لغزشهایی می‌شود! مسلماً لغزشهایی پیش خواهد آمد، اما وای بر کسی که باعث این لغزشها شود.» هرگز این کوچکان را حقیر نشمارید. بدانید که آنان در عالم بالا فرشتگانی دارند که پیوسته در پیشگاه پدر آسمانی من حاضر هستند.

- متی ۸۱: ۶-۷، ۰۱

این یک هشدار آگاه کننده است. وقتی عیسی می‌گوید وحشتناک، بهتر است باور کنید که واقعاً وحشتناک خواهد بود. چرا او اینقدر سختگیر است؟ این خداست که اختیار را واگذار می‌کند. خدا محبت است و قدرت خود را به منظور عشق و محافظت آزاد می‌کند. اگر اختیاری که او به ما واگذار می‌کند برای سوء استفاده، یا آسیب رساندن به کوچکترها مورد استفاده قرار گیرد، این امر مستقیماً در مقابل او قرار می‌گیرد. شاید فکر کنید، این یک توهین مستقیم به او نیست، بلکه به مردم اوست. این چنین نیست، زیرا عیسی می‌گوید: «پادشاه در جواب خواهد گفت: 'بدانید آنچه به یکی از کوچکترین پیروان من کردید، به من کردید'» (متی. ۲۵: ۴۰). رفتار ما با افراد زیر دستان، نحوه رفتار ما با عیسی است. این را در نحوه برخورد با فرزندان، همسر، کارمندان، دانش آموزان و غیره در نظر بگیرید.

کسانی که به آنها اختیار داده می‌شود مسئول تصحیح و انضباط هستند. برخی از رهبران با غفلت از تصحیح در مواقع مورد نیاز باعث لغزش کوچکترها می‌شوند. کودکی که به حال خود رها شده باشد فاسد خواهد شد تا سالم. پولس اهمیت نظم و انضباط خدا را در نامه خود به قرنطیان نشان می‌دهد: «شاید من درباره اختیاراتی که خدا به من داده است بیش از اندازه به خود بالیده باشم، ولی پشیمان نیستم. زیرا خدا این قدرت و اختیار را برای بنای شما به من داده است و نه برای خرابی شما!» (دوم قرنطیان. ۱۰: ۸). در خواندن دو نامه ای که به قرنطیان نوشته شده است، تشخیص استحکام نظم و

انضباط پولس نسبت به آنها دشوار نیست. او با تصحیح و آموزش برای این کوچکترها ارزش قائل شد. با این حال، او به وضوح اظهار می‌دارد که اختیار به هدف بنا کردن، که شامل خدمت و محافظت می‌شود، داده می‌شود. شما به عنوان رهبر باید از خود بپرسید آیا این انگیزه من است؟ اگر به کوچکترها احترام بگذارید، این انگیزه شما خواهد بود. در نتیجه، در صورت نیاز آن‌ها را اصلاح می‌کنید.

در آن سوی طیف، دیگرانی هستند که برعکس عمل می‌کنند. کسانی را می‌گویم که باعث می‌شوند با استفاده از اقتدارشان برای مقاصد ناپایدار کوچکترها دچار لغزش شوند. تصحیح آنها مضر است. آنها عشق را در قلب خود، از طریق دعا و مراقبه، برای کسانی که تحت مراقبتشان هستند ایجاد نکرده‌اند. قلب ما باید در طلب موفقیت کسانی باشد که به ما سپرده شده‌اند. آیا آنها اشتباه خواهند کرد؟ البته. وقتی را که جوان و نابالغ بودید به یاد می‌آورید یا خیلی زود فراموش کرده‌اید؟ من برای کسانی که مافوق من بودند معضل بودم. من اشتباهات احمقانه‌ای مرتکب شدم و گناه کردم. من نسنجیده رفتار می‌کردم، بدون فکر کردن در مورد چیزهای دیگر عمل می‌کردم و اظهارات مضحک و مسخره‌ای مطرح می‌کردم، به ویژه در زمان اشتباه. من بسیار سپاسگزارم که رهبرانم مرا رها نکردند.

من سالها پیش را به یاد می‌آورم که من و همسرم در ابتدا مشغول استخدام کارکنان بودیم. ما تعدادی کارمند داشتیم (در زمان نگارش این مقاله، ما بیش از پنجاه نفر کارمند داریم). ما از اشتباهات آنها ناراحت شدیم. من به یاد دارم که به لیزا نظری دادم که معتقدم یک نبوت بود که باعث اصلاح و درک هر دوی ما می‌شد. من گفتم: «لیزا، اگر افرادی که خدا زیر نظر ما قرار می‌دهد به چیزی احتیاج نداشته باشند، چرا خدا آنها را تحت اختیار ما قرار می‌دهد؟» هر دو سرمان را به نشانه تأیید تکان دادیم.

## رهبری کلیسا

در طول سالها در سفر به هزاران کلیسا، با انواع رهبری برخورد کرده‌ام. من به ویژه در مورد رهبرانی که خلاقانه فکر می‌کنند هیجان زده هستم. آنها خانه خدا را با روشهای غیر متعارف بنا می‌کنند. روشهای ما برای کسانی که نجات پیدا نکرده‌اند دوستانه‌تر می‌شود. جو به گونه‌ای ساخته می‌شود که به بی‌ایمانان احساس استقبال کنند، نه مانند محیط‌های قدیمی که برای افراد بی‌مذهب بیگانه است. ما لباس‌های

رسمی، آهنگ‌های بیست ساله و روش قدیمی کلیسا را کنار می‌گذاریم و در عوض از رسانه‌ها به جای چیزی که در گذشته برای اطلاع رسانی یا رویدادها استفاده می‌شد، استفاده می‌کنیم. من شخصاً معتقدم که این حکمت خداست.

به عنوان یک نکته جانبی، همیشه به یاد داشته باشید، خدا موافق روش‌های متناسب برای جستجوگر (افراد نوایمان یا بی ایمان) است تا در کلیسا احساس راحتی نکنند. پولس رسول در (اول قرن‌تین ۱۰:۳۳) می‌گوید: «همان کاری را بکنید که من می‌کنم: من سعی می‌کنم تمام مردم را در هر امری خشنود سازم و در فکر خود نیستم بلکه در فکر منفعت عموم هستم تا ایشان نجات یابند.» در جایی که پولس می‌گوید «همان کاری را بکنید که من می‌کنم» در واقع از این روشها صحبت می‌کند. او از آنچه عیسی برای رسیدن به گمشدگان انجام داد تقلید می‌کرد. با این حال، خدا با پیام‌های متناسب برای جستجوگر مخالف است. در مورد پیام‌های متناسب برای جستجوگر، همان مرد، پولس، به وضوح می‌گوید: «آیا این سخن می‌رساند که من رضایت آدمیان را می‌خواهم؟ خیر! من فقط رضایت خدا را می‌خواهم. آیا قصدم خشنود ساختن مردم است؟ اگر تاکنون قصدم این بود خادم مسیح نمی‌بودم!» (غلاطیان. ۱: ۱۰). ما هرگز نباید به منظور ارتباط بیشتر با مردم یک بشارت دستکاری شده را گسترش دهیم. اگر این کار را بکنیم، جماعتی از شاگردان قلبی ایجاد خواهیم کرد که در خطر شنیدن این سخنان عیسی در آن روز بزرگ خواهند بود: «از من دور شوید، ای بدکاران.» (متی ۷: ۲۰-۲۳). خون آنها روی دست ما خواهد بود. پولس به گروهی از رهبران گفت: «بنابراین امروز به شما می‌گویم: اگر کسی از شما هلاک شود من مسئول نیستم، زیرا برای اعلام جمیع مقاصد الهی به شما از هیچ کاری کوتاهی نکرده‌ام.» (اعمال ۲۰: ۲۶-۲۷). ما نمی‌توانیم فقط بخش‌های مثبت منتخب از کتاب مقدس را اعلام کنیم. ما همچنین باید هشدار دهیم و تصحیح کنیم (کولسیان ۱: ۲۸).

عیسی به وضوح به ما می‌گوید که «وقتی روح القدس می‌آید جهان را در مورد گناه، عدالت و داوری متقاعد می‌سازد.» (یوحنا ۱۶: ۸). جماعتی که به دلیل پیام‌های دوستانه خود برای کسانی که در گناه زندگی می‌کنند، در آنها تغییر و عذاب وجدان ایجاد نمی‌کند، فرقی با کلیسای لاوودیسیه که در کتاب مکاشفه یافت می‌شود، ندارد. این جماعت در آستانه قی شدن از دهان عیسی بود، زیرا آنها اجازه نمی‌دادند که عیسی از طریق حضور روح القدس پاکسازی الهی را برای آنها انجام دهد. در نتیجه، او از این

کلیسا خواست: «من پشت در ایستاده در را می‌کوبم (اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، وارد می‌شوم و با او شام خواهم خورد و او نیز با من.)» (مکاشفه ۲۰:۳). این شدت خطر پیامهای متناسب برای جستجوگر را نشان می‌دهد. با این حال، در مورد روشهای متناسب برای جستجوگر، بیایید به جمله دیگری از پولس رسول نگاه کنیم:

زیرا اگرچه کاملاً آزادم و برده‌ی کسی نیستم، خود را غلام همه ساخته‌ام تا به وسیله‌ی من عده‌ی زیادی به مسیح ایمان آورند. برای این منظور وقتی به یهودیان هستم، مانند یک یهودی زندگی می‌کنم و وقتی بین کسانی هستم که تابع شریعت موسی هستند مانند آنها رفتار می‌کنم. (اگر چه من تابع شریعت نیستم.) و برای اینکه غیر یهودیان که شریعت موسی را ندارند به مسیح ایمان آورند، هم‌رنگ آنان شدم (منظورم نافرمانی از شریعت خدا نیست، چون در واقع من تحت فرمان مسیح هستم.) همچنین در میان افراد ضعیف مثل آنها ضعیف شدم تا به وسیله‌ی من به مسیح ایمان آورند. در واقع با همه هم‌رنگ شده‌ام تا به هر نحوی وسیله‌ی نجات آنها بشوم.

- اول قرن‌تین ۹: ۲۲-۹۱

سخنان او را بشنوید، «من وارد دنیای آنها شدم و سعی کردم چیزها را از دیدگاه آنها تجربه کنم.» اخیراً در صحبت با صدها شبان، از آنها خواستم که به عنوان یک بازدید کننده به کلیسای خود بروند و آن را از نظر یک فرد خارج کلیسا تجربه کنند. من سپس گفتم: «اگر صادق و روراست باشید، بسیاری از شما تغییرات متعددی را ایجاد خواهید کرد.»

در بدن مسیح، ما باید در خط مقدم ارتباطات و فناوری باشیم. جهان باید از ما الهام بگیرد. چرا باید عرصه‌های سکولار دارای برتری باشند و پادشاهی خدا با فعالیت درجه دوم شناخته شود؟ نه، همانند دانیال و دیگر یهودیانی که از فرزندان بزرگترین پادشاهی جهان، بابل، حکیم‌تر بودند ما نیز باید به دنبال ایده‌های بدیع باشیم.

بیایید کلام خدا را با قدرت روح القدس بدون هیچ گونه مصالحه ای اعلام کنیم و آموزش دهیم، اما آن را به گونه ای ارائه کنیم که برای افراد خارج از کلیسا جذاب باشد. پیام ما باید برای افراد نافرمان و نجات نیافتگان تغییر قلبی قوی ایجاد کند. ما باید در برابر مسیح عیسی کاملاً تسلیم باشیم، که به معنای توبه از گناه، بی‌خدایی

و خواسته‌های دنیوی است. ما باید این کار را با وقف صد درصد زندگی خود برای پیروی از او انجام دهیم. ما می‌توانیم با شادی در زندگی و پیام‌های همراه با ایده‌های بدیع این کار را انجام دهیم. مسیحی بودن به معنای از دست دادن اشتیاق و خلاقیت نیست. نه، بلکه در مسیح، ما این ویژگی‌ها را به وفور پیدا می‌کنیم. اگر به کوچکترها احترام بگذاریم، وقت خود را صرف تفکر خلاقانه از طرف آنها می‌کنیم. این دل خدا را خوشحال می‌کند.

## تقویت کننده یا فرسوده کننده ی زندگی

اکنون بشنوید که پطرس به رهبران کلیسا چه می‌گوید:

من که یک رهبر کلیسا هستم و شاهد زحمات مسیح بودم و در آن جلالی که قرار است بزودی ظاهر شود، شریک و سهیم خواهم بود، از شما رهبران کلیسا تقاضا می‌کنم: از گله‌ای که خدا به شما سپرده است شبانی و مراقبت کنید و کاری که انجام می‌دهید از روی اجبار نباشد، بلکه چنانکه خدا می‌خواهد آن را از روی میل و رغبت انجام دهید، نه به منظور منفعت شخصی بلکه با حُسن نیت و علاقه. سعی نکنید بر آنانی که به دست شما سپرده شده‌اند خداوندی نمایید، بلکه برای آن گله نمونه باشید.

-اول پطرس ۵: ۱-۳

برای توصیف انواع سبک‌های رهبری موجود در کلیسای قرن بیست و یکم می‌توانید از اصطلاحات مختلفی استفاده کنید: سنتی، مترقی، قانون‌گرا، تیم‌سازی، دیکتاتوری، تقویت کننده، مدیریت کوچک و این فهرست همچنان ادامه دارد. با این حال، شما می‌توانید این فهرست گسترده را به دو دسته اصلی محدود کنید: تقویت کننده ی زندگی یا فرسوده کننده ی زندگی. تفاوت در قلب رهبر یافت می‌شود.

برخی از رهبران می‌توانند در ظاهر بسیار موفق عمل کنند، اما پیروانی آسیب دیده، زخمی و حتی مرده از خود به جای بگذارند. از سوی دیگر نیز، دیگران بسیار موفق عمل می‌کنند، اما در همه حال، پیروان خود را تهذیب می‌کنند.

مردان و زنانی که آینده نگر هستند می‌توانند به یکی از دو روش به بنای خدمت اقدام

کنند. رهبری که احترام نمی‌گذارد، و باعث لغزش کوچکترها می‌شود، مردم را وسیله ای برای خدمت به بینش خودش می‌داند. رهبر واقعی، که زندگی می‌سازد، بینش خود را وسیله ای برای خدمت به مردم می‌داند. این رهبر از کسانی که تحت مراقبت او قرار گرفته اند تجلیل می‌کند. شگفت انگیز است که چگونه این انگیزه قلبی نتایج متفاوتی را در مردم ایجاد می‌کند. عیسی می‌گوید: «وقتی پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد مردم می‌گویند: نگاه کنید، او یک آدم پُرخور، میگسار و رفیق باجگیران و گناهکاران است!» با وجود این، درستی حکمت خدایی به وسیله نتایج آن به ثبوت می‌رسد. «(متی ۱۱:۱۹). من افراد جماعتی را که از نظر احساسی مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند دیده ام (خوشحالم که می‌گویم نادر است)، در حالی که در کلیساهای دیگر شاهد افراد و خانواده‌های سالم بوده ام. همه چیز حول محور احترام می‌چرخد.

رهبر محترم باعث پیشرفت مردم خواهد شد. بزرگترین لذت او دیدن این است که کسانی تحت مراقبتش قرار گرفته اند در صمیمیت با خدا قدم می‌زنند و در زندگی خود شکوفا می‌شوند. ترکیب این دو جنبه اصلی زندگی مسیحی شامل راه رفتن در حقیقت است. سخنان یوحنا را در مورد افرادی که تحت مراقبت او هستند مشاهده کنید: «وقتی بعضی از ایمانداران به اینجا آمدند و به من خبر دادند که تو چقدر به حقیقت الهی وفادار هستی، یعنی چگونه مطابق حقیقت رفتار می‌کنی، خیلی خوشحال شدم. هیچ چیز بیش از این مرا خوشحال نمی‌سازد که بشنوم فرزندان من بر طبق حقیقت رفتار می‌کنند.» (سوم یوحنا ۱: ۳-۴).

راه رفتن در حقیقت به معنای شناخت و خدمت به خدا است. عیسی می‌گوید در روز داوری افرادی خواهند بود که کارهای بزرگی به نام او انجام داده اند، اما او اعلام خواهد کرد: «از من دور شو، من هرگز تو را نشناخته ام.» آنها مهمترین جنبه رستگاری را نادیده گرفتند- شناخت نزدیک خداوند. رهبران خوب بر رابطه با خدا تأکید خواهند کرد. سپس افراد دیگری خواهند بود که اگرچه خدا را می‌شناختند، اما او را بسیار ناراضی کردند. عطایایی به آنها داده شده بود تا نقش خود را در ساختن خانه او ایفا کنند، اما از مسئولیت خود غافل شدند. در آن روز ارباب به کسانی که استعدادهای خود را دفن کرده اند می‌گوید: «ای غلام بدسرشت و تنبل!» (متی ۲۵: ۲۶).

هر ایمانداری برای بنای خانه خدا خواندگی دارد. افسسیان ۲: ۱۰ به وضوح بیان می‌کند که «زیرا ما ساخته دست او هستیم و خدا ما را در مسیح عیسی از نو آفریده

است تا آن کارهای نیکویی را که او قبلاً برای ما مقدر فرمود که انجام دهیم، بجا آوریم.» خلقت ما بیهوده نیست بلکه برای انجام کاری خلق شده ایم. وقتی مردم با تعالیم خود از تعادل خارج می‌شوند، غم انگیز است. من شنیده‌ام که واعظانی اظهاراتی از قبیل، «مهم کاری نیست که ما انجام می‌دهیم، بلکه مهم خود ما هستیم؛ ما با کارهای انسانی تعریف نمی‌شویم، بلکه انسان بودن ما کافی است.» را موعظه می‌کنند. این یک بازی زیبا با کلمات است، درحالی که تصویری نامتعادل از زندگی مسیحیان است. وقتی ایماندار می‌شویم، از تلاش خود دست می‌کشیم. با این حال، کتاب مقدس نشان می‌دهد پس از نجات، ما تازه وارد کار او می‌شویم. ما باید ثمر بیاوریم، و این ثابت می‌کند که ایمان ما واقعی است (یعقوب ۲).

تعالیمی که بر اهمیت انسان بودن ما و غفلت از کارهایی که باید انجام دهیم تأکید می‌کند، مردم را تشویق می‌کند که فقط در کلیسا شرکت کنند، اما از کاشتن و فعالیت در خانه خدا خودداری کنند. هنگامی که مردم در کلیسا کاشته می‌شوند، در خواندگی خود شکوفا می‌شوند، که منجر به پاداش‌های ابدی بیشتر در قضاوت مسیح می‌شود. ما در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای خاصی را انجام دهیم. این کارها قبل از اینکه ما در شکم مادر خلق شویم برنامه ریزی شده بود. ما باید برای مسئولیت خودمان که از قبل آماده شده است، حساب پس دهیم. (مزمور ۱۳۹: ۱۶).

هدف رهبر محترم این است که ببیند کوچکترها در راه حقیقت حرکت می‌کنند و فراتر می‌روند. پدران و مادران واقعی آرزو دارند فرزندانشان از موفقیت خودشان پیشی بگیرند. عیسی مقصود خود برای ما را بیان کرد: انجام کارهای بزرگتر از او. ما باید برای کسانی که از ما پیروی می‌کنند همان خواسته را در دل داشته باشیم. رهبران باید در قلب خود در طلب این باشند که این را برای کسانی که زیر دست آنها هستند ببینند، همانطور که یوحنا در نامه خود مطرح کرد. این باید یکی از بزرگترین لذت‌های ما باشد.

## به این چیزها فکر کنید

رهبران عاقل و بلند مدت کسانی هستند که مدام اعتبار خود را به کسانی که به آنها خدمت می‌کنند واگذار می‌کنند. (البته، همه اعتبار، احترام، شکرگزاری و جلال از آن خداست، اما باید به یاد داشته باشیم که خداوند از مردم استفاده می‌کند.) رهبر با



تحسین تلاش‌های اعضای تیم، احترام خود را نسبت به اعضای تیم نشان می‌دهد. این چیزی است که نه به صورت سطحی، بلکه از صمیم قلب انجام می‌شود. من به عنوان یک رهبر سعی می‌کنم همیشه به کسانی که در انجام ماموریت به ما کمک می‌کنند بسیار فکر کنم. آنها هدیه‌ای از ملکوت هستند. من خودم را از افکار منفی نسبت به کارکنانمان محافظت می‌کنم. با این کار، من در قلب خود برای آنها احترام قائل هستم. پولس به ما می‌گوید:

در خاتمه‌ای برادران، درباره‌ی هر آنچه راست، شریف، درست، پاک، دوست داشتنی، نیکنام و هرچه عالی و قابل ستایش است، بپندیشید.

#### - فیلیپیان ۴: ۸ -

زمانی را به یاد می‌آورم که از لیزا در زندگی مشترک ناامید شده بودم. راستش را بخواهید، من اصلاً از او راضی نبودم. نگرش بد من ماه‌ها بود که جمع شده بود. بهتر نمی‌شد، بلکه بدتر می‌شد. در یک نقطه از اختلاف نظر، من فقط از در بیرون رفتم و به سمت یک مزرعه حرکت کردم. من نمی‌خواستم جایی در نزدیکی او باشم. من در مورد لیزا، در خودم و در حضور خداوند در راه مزرعه گریه کردم. هنگامی که به آنجا رسیدم، در قلبم به وضوح شنیدم: «پسر، من می‌خواهم به کارهایی خوبی که لیزا انجام می‌دهد فکر کنی و بخاطر آنها تشکر کنی.»

البته در آن لحظه من کمترین مثبت اندیشی نداشتم. به هر حال، می‌توانستم به یک جنبه فکر کنم: این که او مادر خوبی است. با این حال، در آن ناامیدی، فکر نمی‌کردم ویژگی‌های بیشتری برای نام بردن وجود داشته باشد. وقتی خدا را به خاطر مادر بودنش شکر کردم، جنبه دیگری به ذهنم رسید. همین که خدا را برای آن نقطه از زندگی شکر کردم، دیگری به ذهنم رسید. این امر مدتی ادامه داشت و سرانجام خودم را دیدم که چه همسر شگفت‌انگیزی داشتم. اتفاق جالبی رخ داد: من وضعیت خود را از منظر بسیار متفاوتی مشاهده کردم. این باعث شد که بفهمم در تمام مدتی که از او سرخورده بودم شوهر بسیار بدی بودم. من واقعاً به خود آمدم و اکنون همه چیز را با دقت می‌دیدم. این یک چشم انداز خدا گونه بود.

من به خانه برگشتم و شروع کردم به گفتن تمام تجربیاتی که برایم ارزشمند بود و فقط ادامه می‌دادم. ادامه می‌دادم؛ از قلبم بیرون می‌ریخت. وقتی به مزرعه رفتم، او

آنقدر عصبانی به نظر می‌رسید که بازگرداندن ارتباطمان زمان زیادی می‌برد. با این حال، از آنجا که من از قلب به او احترام می‌گذاشتم، و این فقط از من بیرون می‌ریخت، باعث آشتی فوری شد. از آن روز به بعد ما دیدیم که شفا و ترمیم به ازدواج ما وارد شد، و هرگز به جایی که در آن زمان بود عقب نشینی نکردیم.

اگر ما فقط آنچه را که فیلیپیان ۴: ۸ به ما دستور می‌دهد انجام دهیم، در مورد فرزندان، کارمندان، دانش آموزان و اعضای کلیسا نیز همین اتفاق خواهد افتاد. در مورد افراد دوست داشتنی، خوب و خوشایند به عنوان کسانی که تحت مراقبت ما هستند فکر کنید. فکر کنید که چقدر برای پدر ما ارزشمند هستند. آنها پسران و دختران او هستند. اگر آنها نجات نیافته‌اند، بر این واقعیت تمرکز کنید که ارزش جان دادن عیسی را داشتند. اگر این کار را انجام دهیم، قلب خود را از بی احترامی حفظ می‌کنیم و برکت خواهیم گرفت.

باز هم، این بدان معنا نیست که ما در صورت نیاز از اصلاح خودداری کنیم. با این حال، وقتی نوبت به اصلاح می‌رسد، ما آن را مختصر و موثر انجام می‌دهیم. فرزندان و کارکنان ما می‌دانند که ما کینه‌ای نداریم. آنها اظهار داشتند که ما می‌توانیم سخت گیر باشیم، اما وقتی اصلاح کامل شد، کمی بعد با آنها شوخی می‌کنیم یا می‌خندیم. من این درس را از خود خدا آموخته‌ام. هنگامی که ما تحت تعلیم او قرار می‌گیریم و به آن پاسخ می‌دهیم، پدر ما سریع می‌بخشد و فراموش می‌کند. کینه به دل نمی‌گیرد. او هیچ اثری از خجالت باقی نمی‌گذارد تا ما را همراهی کند. فقط دشمن این کار را می‌کند - خدا در عوض اشتباهات ما را در دریای فراموشی دفن می‌کند. تنها چیزی که او از ما می‌خواهد این است که از اصلاح خود درس بگیریم تا مجبور نباشیم همان اشتباه را انجام دهیم زیرا اندیشه‌های پدر ما درباره عشق، احترام و امید ما آنقدر زیاد است که از همه دانه‌های شن روی زمین نیز بیشتر می‌شوند. (مزامیر ۱۳۹).

هنگامی که رهبر به کوچکترها احترام می‌گذارد، به نوبه خود هدیه خدا را در زندگی آنها آزاد می‌کند. همانطور که هدیه آنها شکوفا می‌شود، رهبر به نوبه خود از این امر بهره می‌برد چرا که دیدگاه او از طریق هدایای افراد مختلف که در خدمت در کنار او هستند عملی می‌شود. من از نحوه صحبت برخی از شبانان با کارکنانشان تعجب می‌کنم. آنها با لحن خشن و سختگیرانه صحبت می‌کنند گویی آن‌ها احمق هستند. سپس من از همین رهبران می‌شنوم که می‌گویند، «من افراد شایسته پیدا نمی‌کنم. من به کارمندان

بهتری نیاز دارم» جای تعجب نیست. آنها برای افراد خود ارزش قائل نیستند. بنابراین آنها به دلیل بی احترامی پاداشی دریافت نمی‌کنند.

## از نظر مالی

همانطور که ما از نظر مالی به رهبران احترام می‌گذاریم، به همین ترتیب باید به کوچکترها نیز احترام بگذاریم. چند سال پیش، من در امور مالی دستیار لیزا به او کمک می‌کردم. بودجه ماهانه او را تنظیم می‌کردیم. در آن زمان ما حقوق استاندارد را که توسط کلیساهای در کلرادو اسپرینگز<sup>۳۲</sup> تعیین شده بود به کارکنان پرداخت می‌کردیم. هزینه‌های او را جمع کردم و متوجه شدم که کم می‌آید. بی اختیار گفتم: «نمی‌شود با این حقوق زندگی شایسته ای داشت.» همسر من که کنار ایستاده بود، با صمیم قلب موافقت کرد.

بلافاصله با مدیر ارشد مالی تماس گرفتم. من گفتم: «من به تازگی به دستیار لیزا در امور مالی کمک کرده‌ام. ما به اندازه کافی به او حقوق نمی‌دهیم. هیچ کس از کارکنان ما نباید این درآمد کم را داشته باشد. من می‌خواهم همه کارکنان ما به این سطح [رقمی‌گفتم] حقوق سالانه برسند. برایم مهم نیست که کار آنها چیست، چه آنها بسته‌ها را ارسال کنند چه به تلفن پاسخ دهند.»

او برای لحظاتی سکوت کرد، سپس مدیر مالی گفت: «اگر این کار را بکنید، یکی از پرمقتضی‌ترین خادمان شهر برای استخدام کارمند خواهید شد.»

من پاسخ دادم: «این دلیل این کار من نیست. اعضای تیم ما جان خود را برای خدمت به خدا در کنار ما می‌دهند؛ این باید به خوبی جبران شود.»

تعداد زیادی از کارکنان ما در آن روز افزایش حقوق زیادی دریافت کردند. این یک شگفتی کلی بود و آنها از شنیدن این خبر سپاسگزار بودند. همان هفته یک خانم جوان قصد داشت استعفای خود را اعلام کند. او قصد داشت در یک ایالت دیگر به خانواده اش بازگردد. وضعیت مالی او بسیار سخت شده بود. در آن روز او سالانه پنج هزار دلار افزایش حقوق دریافت کرد. او استعفا نداد.

او سالها پس از این حادثه با ما ماند و خیلی زود بعداً به عنوان سرپرست بخش ارتقا

یافت. او یکی از کارکنان پربازده و ارزشمند ما شد. او در سالهای باقی مانده که در کنار ما بود، جهش‌های بلندی داشت. من از این فکر می‌لرزم که اگر او به دلیل مشکلات مالی جدا شده بودند، ما و او چه منافعی را از دست می‌دادیم.

پاداش ما فقط با این خانم آشکار نشد. ما آن را در سراسر خدمت دیدیم. به نظر می‌رسید که بهره‌وری کارکنان به طور کلی از آن زمان به بعد افزایش یافته است. ما وارد سطح جدیدی از اثربخشی شدیم. ما از کارکنان خود قدردانی کردیم، که منجر به پاداش یعنی بهره‌وری بیشتر شد.

یک نکته برای احتیاط در اینجا وجود دارد. همانطور که قبلاً بیان کردم، طلب و تقاضای احترام با قلب خدا مخالف است. ما باید به دو دلیل به دنبال احترام باشیم: اول، برای این که بتوانیم آن را در قلب خود به خدا منتقل کنیم و دوم به خاطر کسی که آن را اهدا می‌کند، چون می‌دانیم پاداش دریافت می‌کنند. در اوایل خدمت در یک کلیسای بزرگ به عنوان یک شبان همکار بودم. حداقل حقوق به ما پرداخت می‌شد. درآمد کلی ما در ماه معادل هزینه‌های زندگی ما بود و هیچ چیز اضافی برای لباس یا مبلمان باقی نمی‌ماند. ما با این حقوق موافقت کردیم. این چیزی است که به ما پیشنهاد شد. ما نمی‌خواستیم کارمندان متوقعی باشیم.

پس از سال اول، هیچ اضافه‌حقوقی ارائه نشد. پس از دو سال، هنوز هیچ افزایشی وجود نداشت. ما اکنون به جای یک فرزند، دو فرزند داشتیم. هزینه زندگی در حال افزایش بود و ما هنوز در همان موقعیتی بودیم که شروع کردیم.

یکی از دیگر شبانان دیگر، یکی از دوستانم، در طول این دو سال چند بار به دفتر من آمد و از من خواست تا به برخی دیگر از شبانان دیگر ملحق شوم تا برای افزایش حقوق به خادم و شبان ارشد مراجعه کنیم.

پاسخ من این بود که من هیچ نقشی در آن ندارم، و توصیه کردم که او نیز این کار را انجام ندهد. به او گفتم: «من در جایگاهی نیستم که به آنها بگویم چگونه به من احترام بگذارند.»

دوستم در پاسخ گفت: «جان، همسر من باید از خانواده مان برای زندگی حمایت بگیریم. والدینم برای تأمین هزینه‌های زندگی ما پول می‌فرستند.»

من به او گفتم چقدر متأسفم که این را فهمیدم، اما همچنان به خدا اعتماد می‌کنم. من سعی کردم با توضیح اینکه خدا منبع ماست و نه حقوق و دستمزد، به او ایمان بدهم. به

نظر نمی‌رسید که تأثیری داشته باشد.

نمی‌توانم بگویم خانواده ام تحت فشار نبودند، چون بودیم، اما در آن سالها آرامش داشتیم و هیچ وقت کم نداشتیم. ما وسایل بسیار کمی در خانه داشتیم: یک تخت خواب، دو صندلی کوچک، چند میز و چراغ و یک میز و صندلی آشپزخانه تنها چیزی بود که در طبقه پایین داشتیم. با این حال، فقط در یک سال دیدیم که خدا به طور معجزه آسایی خانه ما را با اثاثیه پر کرده است و بیشتر آن قطعات سفارشی با طراحی زیبا بوده است. ما از رزق و روزی خدا در حیرت بودیم.

کمی بیشتر از دو سال بعد، شبان ما را به خدمت سفر دعوت کرد. ما دیگر حقوق دریافت نمی‌کردیم. ما سیصد دلار پس انداز داشتیم و هنوز وام خانه و ماشین داشتیم که مجموع آن هزار دلار در ماه بود. برای جذابیت بیشتر امور، خداوند به من دستور داد که با شبان‌های دیگر تماس بگیرم یا به آنها ننویسم و جایی را برای خدمت درخواست نکنم. او به من گفت که به او اعتماد کنم.

در پایان نوامبر ۱۹۸۹، من فقط دو مکان برنامه ریزی شده برای خدمت داشتم. اولین کلیسای کوچک صد نفری بود که در یک تشییع جنازه در کارولینای جنوبی ملاقات کردند. این برای اولین هفته ژانویه رزرو شد. برنامه دیگر برای پایان ماه فوریه در یک کلیسای کوچک با دویست عضو در تنسی برنامه ریزی شده بود و قرار بود هفته آخر دسامبر حقوق و دستمزد ما قطع شود. ما باید خدا را باور می‌کردیم.

اگر من هنوز، در حالی که هنوز یک شبان همکار بودم، یاد نگرفته بودم که برای امور مالی خود به خدا اعتماد کنم نمی‌توانستم هنگام شروع خدمت جدید این فشار را کنترل کنم. این یک مانع بسیار بزرگ بود. من به جای خدا به دنبال دریافت روزی خود از انسان بودم. به احتمال زیاد من برای جمع آوری پول مورد نیاز خود به التماس می‌افتم یا نقشه می‌کشیدم و به جای این که در جستجوی خدا برای پیامهایی که او از من خواسته بود تا برای قومش را بیاورم باشم، خودم تلاش می‌کردم.

دستمزد پایینی که از کلیسا دریافت می‌کردم برکت فوق العاده ای بود. اگر به دوستم گوش داده بودم که می‌خواست نحوه پرداخت (احترام) ما را به شبان ارشد اطلاع دهد، نمی‌دانم آیا امروز در وضعیت فعلی خود قرار می‌گرفتیم یا نه. در اولین سال فعالیت ما در خدمت، ما باید به خدا برای هزار دلار در هفته اعتماد می‌کردیم. در زمان نگارش این مقاله، ما برای بیش از صد و بیست و پنج هزار دلار در هفته برای اداره خدمت به

خدا اعتماد داریم. خبر شگفت انگیز این است که من در سی سالی که این خدمت را اداره می‌کنم، حتی سی ثانیه بر سر مسائل مالی بی‌خوابی نداشته‌ام.

اگر برای شخص دیگری کار می‌کنید، با تمام وجود با حقوق مورد توافق کار کنید. اگر با انجام یک کار خارق العاده به کارفرمای خود احترام بگذارید و ۱۰۰ درصد تلاش خود را بکنید، خداوند در عوض به شما پاداش می‌دهد. این کار از طریق کارفرمای شما یا راههای دیگری که خدا انتخاب کرده است انجام می‌شود. در انتها، پاداش دریافت خواهید کرد. وقتی کلیسای ما حقوق کمی به ما می‌داد، خدا به ما بسیار احترام می‌گذاشت. خانه ما پر از وسایل بود، ماشین داشتیم و غذا روی میز ما بود. سطح زندگی ما بسیار بالاتر از آن درآمدی بود که دریافت می‌کردیم. آیه ی «دارایی اندک شخص درستکار، بهتر است از ثروت سرشار اشخاص شریر.» (مزمور ۳۷: ۱۶) برای ما بسیار واقعی بود. خدا به ما احترام می‌گذاشت.

نتیجه‌گیری چیست؟ اگر کارمند هستید، این را در قلب خود حک کنید: اگر خدا را با تلاش ۱۰۰ درصدی برای کارفرمای خود احترام نمایید، پاداش دریافت خواهید کرد. در طرف دیگر، اگر شما کارفرما هستید، بدانید که از هدایایی که در کارکنان خود با تجلیل از آنها شکوفا می‌کنید سود خواهید برد. کارفرمایان و شبانان! شما پاداش بزرگی از جانب خدا دارید که در قوم شما نهفته است. آن را شکوفا کنید، و از هر نظر به آنها احترام بگذارید.

## احترام در خانه - فرزندان

پس از هفت سال خدمت در یک کلیسای محلی و نزدیک به سی سال کار در خدمت سفر، من بزرگترین نیاز به احترام را نه در کلیسا یا محل کار، بلکه در خانه‌های ما مشاهده کردم. حقیقت این است که اگر پدران و مادران در خانه‌های خود احترام آفرینی کنند، برای عرصه‌های اجتماعی، مدنی و کلیسایی همگی بسیار سودمند خواهند بود، زیرا می‌تواند به اطرافیان ما سرایت کند.

### قدرت کلام والدین

در فصل قبل، ما اهمیت احترام گذاشتن کودکان به والدین خود را مورد بحث قرار دادیم. عکس آن نیز صادق است. احترام گذاشتن ارزش قائل شدن است. اگر برای فرزندانمان ارزش قائل باشیم، با آنها مطابق با این ارزش رفتار و صحبت کنیم، و آنها در زندگی شکوفا خواهند شد.

به طور دوره ای، از والدین می‌شنوم که به گونه ای معنادار فرزندان خود را خطاب می‌کنند که احساس می‌کنم دلم می‌گیرد. ممکن است پدری باشد که با دختر نازنین خود به سختی صحبت می‌کند یا دیگری که از مهارت‌های پسرش در زمین بازی انتقاد می‌کند. ممکن است مادری باشد که طوری رفتار می‌کند که گویی از فرزندانش خجالت می‌کشد و به نوبه خود آنها را تحقیر می‌کند و این لیست ادامه می‌یابد.

وقتی همسرم نوجوان بود، چیزی پیش آمد که می‌شد به راحتی از آن جلوگیری

کرد. لیزا یک نوجوان فعال بود و هرگز بیش از حد وسواس وزن خود را نداشت. او در اردوگاه تابستانی و جسمانی وزن شد. هرگونه افزایش وزن تابعی از رشد طبیعی بود. لیزا تقریباً مدت یک سال در دو تیم شنا کرد. این به او این امکان را می‌داد که تقریباً در هر زمان هر چیزی که می‌خواهد بخورد. سپس یک صدمه ایجاد شد که باعث شد او در سال اول دبیرستان شنا نکند. سطح فعالیت او کاهش یافت، اما او همچنان به همان میزان غذا مصرف می‌کرد.

یک روز وقتی از مدرسه خارج شد، پدرش او را صدا کرد. او لیزا را به طرز نامناسبی بالا و پایین کرد و سپس به او دستور داد که برگردد. وقتی ارزیابی او تمام شد، او گفت: «پسر، آن شلوار جین تنگ است! چقدر وزن داری؟» او وزن اردوی تابستانی اش را گفت.

او در مقابل گفت: «به هیچ وجه نمی‌توانی آن قدر وزن داشته باشی! تو حداقل ۱۳۵ (پوند) هستی! برو خودت را وزن کن!»

او با احساس شرمندگی و سردرگمی شدید، در حمام روی وزنه رفت. لیزا شگفت زده شد که وزن او نزدیک به ۱۴۰ پوند است.

لیزا وزن خود را گزارش کرد. پدرش بدون هیچ گونه قطعیتی به او گفت که احساس می‌کند این وزن برای او بسیار زیاد است. این جذاب نبود، و پسران با این وزن با او قرار نمی‌گذاشتند. وقتی سخنرانی به پایان رسید، لیزا به اتاق خواب خود برگشت، برهنه شد و واقعاً به بدن خود نگاه کرد و برای اولین بار، از آن متنفر شد.

از آن لحظه به بعد، وزن او به موتور محرک در زندگی او تبدیل شد. او به شدت به سبزی خود حساس شد و افکار مربوط به وزن او را درگیر کرد. او دوید و غذای خود را قطع کرد. تلاش‌های او شروع به نتیجه داد. پسران شروع به توجه به او کردند و او توجه را دوست داشت. بنابراین در نهایت یک باور در ذهن او ایجاد شد: اگر من لاغر باشم، قدرتمند هستم و شایسته عشق و توجه هستم. و اگر چاق باشم، نیستم.

این طرز فکر او را وارد یک مارپیچ رو به پایین کرد تا اینکه بتدریج به حالت بی‌اشتهایی و پرخوری وخیم شد. لیزا با غذا رابطه عشق و نفرت داشت. او عاشق غذا خوردن بود، اما از چاق شدن متنفر بود. او برای پاکسازی بدن خود به دارو روی آورد و در سال اول تحصیل در دانشگاه، بدنش به آنها معتاد شد. سرانجام، وی به دلیل عدم دفع مدفوع بیش از یک ماه در بیمارستان بستری شد. در بیست و دو سالگی، خدا لیزا را



از هر نظر شفا داد، و شهادت قوی او در این مورد در کتاب او «شما وزن خود نیستید» نوشته شده است.

اما باید پرسید، اگر پدرش وضعیت لیزا را به گونه ای دیگر کنترل می‌کرد، آیا از بسیاری از این موارد جلوگیری نمی‌شد؟ اگر سخنان تأییدی و پذیرش را بجای تنظیم ظاهر می‌گفت، چه می‌شد؟ اگر راه سازنده‌تری را برای حفظ وزن سالم و دریافت مواد غذایی انتخاب می‌کرد، چه می‌شد؟ آیا تصویر لیزا از خودش متفاوت بود؟ من شواهدی را از این نحوه عملکرد در ازدواجمان دیده‌ام. وقتی با لیزا ازدواج کردم، وزن او ۱۱۶ پوند بود. من به طور مداوم به او می‌گفتم که او زیبا است و در ظاهر خود عالی به نظر می‌رسد. من از تحسین و تأیید همسرم پس از اولین سال ازدواجمان یا هنگام بارداری یا شیردهی دست برداشتم.

من به گفتن این جمله ادامه می‌دهم: «تو فوق العاده ای» یا «اگر در بیست سالگی به من می‌گفتی همسرم بعد از سالها ازدواج، اینقدر زیبا به نظر می‌رسد، من جشن می‌گرفتم.» یا «وای، تو امروز بهتر از روزی هستی که با تو ازدواج کردم!» تمام این‌ها صادقانه است، زیرا من او را چنین می‌بینم. من معتقدم این امتیاز است زیرا من دائماً به دنبال راه‌هایی برای تقویت لیزا هستم. به عنوان شوهرش، این یکی از وظایف خدادادی من است.

پولس در این باره توضیح می‌دهد: «مردان باید همان‌طور که بدن خود را دوست دارند، زنانشان را دوست بدارند زیرا مردی که زنش را دوست می‌دارد، خود را دوست دارد. هیچ‌کس هرگز از بدن خود متنفر نبوده است. بلکه به آن غذا می‌دهد و از آن توجه می‌کند - یعنی همان کاری که مسیح برای کلیسا می‌کند» (افسیان ۵: ۲۸-۲۹). به کلمه غذا توجه کنید؛ این کلمه به معنای دادن چیزهای لازم برای رشد است. من دائماً در جستجوی راهی هستم که با کلمات همسرم را تغذیه کنم. این موضوعی است که در فصل بعد به طور عمیق‌تر به آن می‌پردازم زیرا همه اینها بخشی از احترام است.

در حالی که من همسر خود را تغذیه می‌کردم، لیزا هر چه بیشتر به حکمت و وعده‌هایی که خدا هنگام شفا به او داده بود اعتقاد پیدا می‌کرد. خدا به کامل کردن مواردی که مربوط به او بود ادامه داد. با حمایت کردن، فضایی را ایجاد کردم که همسرم می‌توانست بدون هیچ مانعی خدا را باور کند. بعد از سی و هفت سال ازدواج و چهار فرزند، او هنوز هم وزن هنگام ازدواج مان است. او عادت به تمرین ورزشی

ندارد، بنابراین برخی می‌گویند که او دارای برکت ژنتیکی است. اما من بهتر می‌دانم زیرا دخترترسیده و ناامنی را که در اوایل بیست سالگی با وزن خود مبارزه می‌کرد، بخاطر دارم.

## فرزندان پاداش هستند

والدین نه تنها با کلمات تند یا منفی که می‌گویند، به فرزندان خود بی‌احترامی می‌کنند، بلکه از اظهار تمجید یا پذیرش در زمان مناسب غافل می‌شوند. کودکان به تشویق، راهنمایی و تأیید مکرر نیاز دارند. باید به آنها گفته شود و همچنین نشان داده شود که دوست داشته می‌شوند و والدین برای آنها ارزش قائل هستند. در غیر این صورت، به احتمال زیاد آن را در مکان‌های اشتباه جستجو می‌کنند. پسران و دختران به دنبال تأیید هستند، اما اگر والدین روی ویژگی‌ها یا نقص‌های نابالغ تمرکز کنند، پیام اشتباه را ارسال می‌کنند و برعکس آنچه را که برای رشد و بلوغ فرزندان‌شان لازم است، درو می‌کنند.

در حالی که فقط چند کلمه تأیید کننده می‌تواند تعدیل ایجاد کرده و از صدمه جلوگیری کند، خسارات عمده می‌تواند ایجاد شود. خنده دار این است که این والدین نقش خود را در نتیجه نمی‌بینند. آنها با سرخوردگی به دوستان خود در مورد معضل بودن فرزندان‌شان شکایت می‌کنند. با این حال، اغلب اوقات، ویژگی‌های مورد انتقاد آنها را می‌توان به راحتی از طریق احترام اصلاح کرد.

کلمات پدر و مادر در زندگی یک پسر یا دختر بسیار مهم است. هنگامی که شکست، نقص یا ضعف گفته می‌شود، عواقب زندگی کودک می‌تواند از یک مانع، تا مسائل جدی گسترده باشد. غالباً والدین از رفتارهای فرزندان خود دلسرد می‌شوند زیرا به نظر می‌رسد رفتار آنها رو به وخامت است و یک دور باطل آغاز می‌شود. اگر دقت نشود، این رفتار واکنشی والدین را از پاداشی که خدا به فرزندان ما می‌دهد، دور می‌کند. ما می‌خوانیم:

فرزندان، میراثی از جانب خداوند هستند  
و برکتی که خداوند به انسان عطا می‌کند.

ما در این آیه اشاره مستقیم به پاداشی را که از طریق فرزندانمان وعده داده شده می‌بینیم. چرا والدین زیادی از این وعده رابطه والدین و فرزندان بهره نمی‌برند؟ در عوض، به نظر می‌رسد درست برعکس است. اغلب اوقات می‌شنوم که والدین در مورد بزرگسالان جوان خود می‌نالند: «اوه، کاش می‌توانستم نوجوانم را تا سن بیست سالگی غل و زنجیر کنم.» یا «چرا نمی‌توانیم دوران نوجوانی را دور بزنیم؟» یادم می‌آید وقتی چهار پسر ما هنوز در دوران کودکی بودند چنین جملاتی را می‌شنیدم. این امر مرا نگران کرد؛ با خودم فکر کردم، آیا پسران در جوانی به یک هیولا تبدیل می‌شوند؟

با این حال، بینشی به من داده شد که والدین دیگر اغلب تجربه نمی‌کنند. بنابراین اجازه دهید این موارد را به نفع شما به اشتراک بگذارم. زمانی که دو پسر بزرگتر ما نوپا بودند، من به عنوان شبان جوانان خدمت می‌کردم. در این سمت به علت این که به عنوان شبان مشاوره میدادم در خانه‌های متعددی به روی من گشوده شد، و طولی نکشید که متوجه وجود الگویی شدم. من دریافتم والدینی که انرژی خود را بر انتقاد از رفتار منفی فرزندان خود متمرکز می‌کنند، فرزندانشان فقط بدتر می‌شوند. با این حال، وقتی والدین وعده‌های خدا را در مورد فرزندان خود بیان کردند، این بچه‌ها سرانجام به آنچه گفته شد تبدیل شدند. با توجه به نامه دوم پولس به قرنتیان این امر کاملاً منطقی است: «و در ضمن، ما به چیزهای نادیدنی چشم دوخته‌ایم نه به چیزهای دیدنی، زیرا آنچه به چشم می‌آید موقتی است، ولی چیزهای نادیدنی تا ابد پایدارند.» (دوم قرنتیان ۴:۱۸).

وعده‌های خدا در قلمرو حقایق نادیدنی است که در کلام تغییر ناپذیر او بیان شده است، که باید مورد توجه ما باشد. من و لیزا مرتب وعده‌های خدا درباره فرزندانمان را اعلام می‌کنیم. قبل از اینکه آنها بتوانند صحبت کنند، ما آنها را «شاگردان (تعلیم داده شده توسط خداوند و مطیع اراده او) می‌نامیم، وصلح و سعادت بی عیب و نقص و عظیم خواهد بود («من خودم مردم تو را تعلیم می‌دهم و به آنها صلح و سعادت خواهم بخشید.») (اشعیا. ۵۴:۱۳ AMPC). و اینها تیره‌های ما بودند (شخصی که در جوانی صاحب پسر می‌شود، فرزندانمان مانند تیره‌های تیز در دست سرباز هستند.) (مزامیر ۱۲۷:۴)، که برای نشانه‌ها و شگفتی‌ها متولد شده است (من با فرزندان هستم که خدا به من داده است. خداوند متعال، که بر تختش بر کوه صهیون استوار است، ما را به صورت پیامهای زنده‌ای برای قوم اسرائیل فرستاده است.) (اشعیا. ۸:۱۸)، و دیگر وعده‌های فوق العاده‌ای که در کلام خدا یافت می‌شود.

ما با دقت نام آنها را انتخاب کردیم و ابتدا معانی اصلی را بررسی کردیم و سپس برای هدایت خدا دعا کردیم. ما می‌خواستیم صحبت کنیم نام پسران ما به این ترتیب است : اولی دیوید، به معنی «عزیز مورد اعتماد»، دومی آستین مایکل به معنی «سلطنتی که شبیه خداست»، سومی یوشع الکساندر، به این معنا که «خدا بشر را نجات می‌دهد و از آن دفاع می‌کند.» و چهارمی آردن کریستوفر به معنی «فردی مشتاق و آتشین است که شبیه مسیح است».

هر بار که نام آنها را می‌گوییم، از آنچه به آنها گفته می‌شود آگاه هستیم. ما به عنوان والدین از امتیاز و اختیار خدادادی برخورداریم که برکت را به زندگی آنها منتقل کنیم. هر پسری در ویژگی نام خودش در حال رشد است نه به این دلیل که ما فقط آن را اعتراف کردیم، بلکه به این دلیل که ما به آنچه می‌گوییم باور داریم.

آیا پیش آمده که فکر کنیم آنها برعکس آنچه ما گفتیم هستند؟ ساده لوح خواهید بود اگر فکر کنید ما این فکر را نکرده ایم. برخی مواقع آنها کاملاً برخلاف نام خود عمل می‌کردند. ما مجبور بودیم اصلاح و نظم را اعمال کنیم، اما ما با رفتار آنها برخورد کردیم و از آنچه در مورد شخصیت آنها صحبت کردیم محافظت کردیم. (نکته جانبی این است که مباحثه‌ی خداگونه خوب است، اما اگر به جای اینکه با رفتار برخورد کنیم به شخصیت حمله می‌کنیم، تلاش‌های ما مضر است.)

## یک فاجعه خانوادگی

من درس زندگی دیگری را به عنوان شبان جوانان مشاهده کردم: تراژدی عدم ارائه نظم مورد نیاز. قبل از بحث در مورد آنچه شخصاً شاهد آن بوده ام، اجازه دهید ابتدا این را از کتاب مقدس مثال بزنم.

پادشاه داوود پسران زیادی از زنان مختلف داشت. ما روی دو پسر او تمرکز می‌کنیم: بزرگترینش، آمنون، و سومین فرزندش، ابشالوم. آمنون با خواهر ناتنی خود تامار، خواهر تنی ابشالوم، کار بسیار بدی کرد. او وانمود کرد که بیمار است و از پدرش خواست تا تامار را برای خدمت به او بفرستد. وقتی او وارد شد، خدمتکاران را بیرون فرستاد و به او تجاوز کرد. سپس او را تحقیر کرد و از اتاق خود بیرون انداخت. او یک شاهزاده باکره سلطنتی را رسوا کرده بود و زندگی او را با شرمندگی ویران کرده بود. برادرش ابشالوم از شرارت آمنون خشمگین شد. او از برادر ناتنی خود به دلیل آلوده

کردن خواهرش متنفر بود. بی صدا منتظر ماند؛ مطمئن بود که پادشاه داوود نظم و عدالت را در مورد آمنون اعمال خواهد کرد.

زمان گذشت و هیچ کاری از طریق شاه انجام نشد: اگرچه او ناراضی بود، هیچ اقدامی نکرد. ابشالوم ویران شد. او خواهرش تamar را به خانه خود آورد و زندگی او را تأمین کرد. او که زمانی لباس سلطنتی را که برای دختران باکره پادشاه دوخته می‌شد می‌پوشید، حالا لباس خجالت را پوشیده بود. یک دختر جوان زیبا که زمانی مورد احترام مردمش بود، حالا زندگی منزوی داشت. چه کسی می‌خواهد با او ازدواج کند وقتی که او دیگر باکره نیست؟ خیلی بی انصافی بود، زندگی او به پایان رسیده بود، در حالی که مردی که این جنایت را مرتکب شد، طوری زندگی می‌کرد که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. او سنگینی همه چیز را تحمل کرد و در یک زندگی پرتلاطم سرگردان بود.

ابشالوم روز به روز خواهر داغدار خود را می‌دید. رویای یک شاهزاده خانم اکنون یک کابوس بود. ابشالوم یک سال صبر کرد و هنوز پدرش کاری نکرده بود. در کنار نفرت از آمنون، کینه ای از پدر نیز در قلب ابشالوم ریشه دوانید.

دو سال گذشت و نفرت او از آمنون به افکار قتل تبدیل شد، زیرا ابشالوم با دقت نقشه می‌کشید که چگونه انتقام خواهر خود را بگیرد. چرا نباید چنین کند وقتی کسانی که دارای اقتدار مناسب بودند تصمیم گرفتند که کاری انجام ندهند؟ ابشالوم برای همه پسران داوود ضیافت گرفت و وقتی آمنون کمترین انتظار را داشت، ابشالوم او را کشت و به جشور<sup>۳۳</sup> گریخت. انتقامش از آمنون برآورده شد. با این حال، جرم تاریکی که او نسبت به پدرش به خاطر انجام ندادن اقدام مناسب مرتکب شد، در هنگام تبعید شدیدتر شد. برای افزودن هیزم به آتش، او در مورد این سوال فکر می‌کرد که چرا پدرم کسی را به دنبال من نفرستاده است؟ این جرم در نهایت به نفرت تبدیل شد.

همانطور که افکار ابشالوم بیش از پیش دچار سستی می‌شد، او در ضعف‌های داوود متخصص شد. یک روکش انتقادی زندگی او را پوشانده بود. با این حال، او هنوز امیدوار بود که پدرش او را صدا کند. داوود چنین نکرد. این باعث نفرت او شد.

افکار او را تصور کنید: مردم از پدر من بسیار استقبال می‌کنند، اما آنها نسبت به ماهیت واقعی او کور هستند. او فردی خودخواه است که صرفاً از خدا به عنوان سرپوش استفاده می‌کند. او بدتر از شاه پیشین خود یعنی شائول است! او تاج و تخت خود را

به دلیل امتناع از کشتن پادشاه عمالقیان و بخشیدن تعداد کمی از بهترین گوسفندان و گاوهای آنها از دست داد. پدرم با همسر یکی از وفادارترین مردان خود زنا کرد، سپس با کشتن مردی که به او وفادار بود، گناه خود را پوشاند. او یک قاتل است؛ او زناکار است - به همین دلیل او آمنون را مجازات نکرد.

ابشالوم سه سال در کشور دیگری زندگی کرد. داوود مرگ پسرش آمنون را پذیرفته بود و یوآب پادشاه را متقاعد کرد که ابشالوم را به اورشلیم بازگرداند.

زمان گذشت. نفرت ابشالوم بیشتر شد و او شروع به جلب کسانی کرد که از پدرش ناراضی بودند. او این کار را با قرار دادن خود در دسترس تمام اسرائیل انجام داد. او به شکایات آنها گوش داد. در تمام این مدت از این واقعیت ناراحت بود که اگر او فقط پادشاه بود می‌توانست به آنها کمک کند، اما افسوس که چنین نبود. او مواردی را که پادشاه برای آنها وقت نداشت قضاوت کرد. شاید ابشالوم این موارد را قضاوت کرد زیرا در زندگی خودش عدالت رعایت نشده بود. او ظاهراً نگرانی واقعی را به مردم نشان داد. کتاب مقدس می‌گوید که ابشالوم قلب‌های بنی اسرائیل را از پدرش داوود ربود. اما آیا او واقعاً از آنها مراقبت می‌کرد یا به دنبال راهی برای سرنگونی پدرش بود که اکنون از او متنفر بود؟

ابشالوم اسرائیل را به سوی خود کشاند و علیه پدرش قیام کرد. درگیری آنقدر شدید شد که پادشاه داوود مجبور شد برای جان خود فرار کند. برای مدتی به نظر می‌رسید که ابشالوم خود را به عنوان پادشاه جدید معرفی کرده است، اما وقتی او در تعقیب داوود کشته شد، شرایط تغییر کرد. داوری اتفاق افتاد با این که داوود دستور داد پسرش دست نخورده باقی بماند.

ابشالوم در نفرت و تلخی خودش غرق شده بود. او که دارای پتانسیل بسیار زیادی بود و وارث تاج و تخت بود، در اوج شکوفایی خود مرد. آیا پدرش می‌توانست با تصحیح آمنون از این جلوگیری کند؟ کاملاً ممکن بود. تامل چطور؟ زندگی او به احتمال زیاد تلخ و تنها به پایان رسید. آیا اگر او آمنون را مجازات می‌کرد زندگی او متفاوت می‌شد؟ قطعاً. من معتقدم اگر داوود با اعمال نظم و انضباط الهی به فرزندان خود احترام می‌گذاشت، می‌شد از همه این فجایع جلوگیری کرد. داوود با امتناع از اعمال اصلاحات به فرزندان خود، به همه فرزندان خود بی‌احترامی کرد.

## بی احترامی بواسطه ی دریغ انضباط

بباید به آنچه من به عنوان شبان جوانان مشاهده کردم، بازگردیم. بسیاری از والدینی که به دلیل مشکلاتی که با فرزندان خود داشتند در دفتر من نشسته بودند به نظم و انضباط اعتقادی نداشتند. آنها مانند پادشاه داوود از تنبیه فرزندان خود امتناع می‌کردند. آنها به «دوست داشتن» پسران و دختران خود بی تفاوتی رفتار نافرمان آنها اعتقاد داشتند، اما روش آنها بی نتیجه بود. فرزندان آنها در وضعیت وحشتناکی بودند. آنها هم سرکش و هم نامحترم بودند و نگرش آنها همه زمینه‌های مربوط به جایگاه قدرت مانند مدرسه، محل کار، گروه جوانان و غیره را در بر می‌گرفت.

جالب اینجاست که پاسخ این جوانان که بیش از آنکه مورد انضباط قرار گیرند «دوست داشته شده» بودند، تحقیر والدین خود بود. این هم کنایه آمیز و هم غم انگیز بود. کنایه آمیز از آن جهت که چیزی که والدین در تلاش بودند به دست آورند - یعنی عشق فرزندانشان - با عکس العمل کاملاً مخالف از دست رفت. غم انگیز چرا که این کودکان تصمیمات مضر را اتخاذ کردند که برای خانواده‌های آنها در سالهای آینده گران تمام شده بود.

به خاطر می‌آورم که یک زن جوان را به شدت در مورد نحوه صحبت با والدینش اصلاح کردم، زیرا همه آنها در دفتر من جمع شده بودند. با خودم فکر کردم؛ چرا این کار را می‌کنم؟ چرا مادر یا پدرش او را اصلاح نکرده اند؟ آنها متعهد به تلاش برای اصلاح رفتارهای شیطانی فرزندان خود از طریق «محبت» بودند، در حالی که در حقیقت کلام خدا چیز دیگری را به ما می‌گوید. در آن آمده است که والدینی که فرزندان خود را تنبیه نمی‌کنند در واقع از آنها متنفرند:

کسی که فرزند خود را تنبیه نمی‌کند، او را دوست ندارد؛ اما کسی که فرزند خود را دوست دارد، از تأدیب او کوتاهی نمی‌کند.

- امثال ۳۱: ۴۲ -

من شاهد بزرگ شدن این جوانان با زندگی آشفته بودم. آنها با سختی‌ها و مشکلات زیادی روبرو شدند که در صورت آموزش صحیح در اوایل زندگی می‌شد از آنها جلوگیری کرد. چرا؟ زیرا، «برای تربیت کودکان چوب و تأدیب لازم است، اگر او را آزاد

بگذاری و سرزنش نکنی، باعث شرمندگی مادر خود می‌شود.» (امثال ۲۹: ۱۵). چرا این والدین به توصیه کلام خدا گوش ندادند؟ آنها فکر می‌کردند عاقل‌ترند و در اصل، هم به خدا و هم به فرزندانشان بی‌احترامی کردند.

این الگو ثابت بود: هنگامی که والدین نمی‌توانستند فرزندان خود را اصلاح کنند، فرزندان آنها در نهایت آنها را تحقیر می‌کردند. از سوی دیگر، وقتی والدین بیش از حد با فرزندان خود خشن بودند و بی‌احترامی می‌کردند، فرزندان آنها از والدین خود ناراضی بودند. آنها غالباً در روح خود مجروح می‌شدند، که باعث می‌شد نقص‌های شخصیتی داشته باشند. بسیاری از آنها با مسائل ترس دست و پنجه نرم می‌کردند.

وقتی بچه‌های ما رفتار بدی داشتند، متوجه شدیم که موفق‌ترین حالت وقتی است که نظم و انضباط سریع و مختصر است. بعد دیگر تمام می‌شد. ادامه دادن کینه یا خشم، ناسالم است. در مدت زمان کوتاهی، خنده و بغل همه جا را فرا می‌گرفت. وقتی آنها بخشیده می‌شوند، انگار این اتفاق نیفتاده است. وقتی خدا ما را می‌بخشد، دیگر گناهان ما را به خاطر نمی‌آورند. نظم و انضباط این اطمینان است که آنها از اشتباهات خود درس خواهند گرفت، اما گناه را حمل نمی‌کنند.

لیزا به ویژه از طریق پرورش، عشق و محبت به فرزندان ما احترام می‌گذاشت. من قوی‌ترین طرفدار نظم و انضباط خداگونه بودم. ما یاد گرفتیم که از نقاط قوت یکدیگر استفاده کنیم. از رفتار لیزا، من آموختم که از نظر کلامی و جسمانی محبت بیشتری داشته باشم و از رفتار من، لیزا ارزش نظم و انضباط را آموخت. در نتیجه پیوند قدرتهایی که خداوند به هر یک از ما داده است، ما شاهد برکت او هستیم که زندگی فرزندان ما را احاطه کرده است.

## یک پاداش زودتر از حد انتظار

پسر بزرگ ما، آدیسون، با افتخارات عالی از دبیرستان فارغ التحصیل شد و در یکی از ده دانشگاه برتر تجاری کشور پذیرفته شد. او قرار بود کلاس‌ها را در سپتامبر ۲۰۰۵ شروع کند.

بعنوان شغل تابستانی، آدیسون در سالهای گذشته برای خدمت ما کار می‌کرد و قبل از شروع دانشگاه نیز همین کار را می‌کرد. در اوایل ژوئیه، من با او تماس گرفتم. صدای او کمی عصبی بود وقتی پرسید: «بابا، می‌توانم در مورد چیزی با شما صحبت کنم؟»



بلافاصله می‌توانستم بگویم که این یک مسئله جدی است و خودم را آماده کردم. پاسخ دادم: «مطمئناً، دوست دارید در مورد چه چیزی بحث کنید؟» او گفت: «بابا، من نمی‌خواهم سپتامبر امسال به دانشگاه بروم. من می‌خواهم به کار در خدمت ادامه دهم. من می‌خواهم به شما و مادر کمک کنم تا پیام‌ها را ارسال کنید.» طولی نکشید که جواب دادم. من می‌دانستم که او با خدا قدم می‌زند و در این مورد به من رو نمی‌آورد مگر اینکه در مورد آن دعا کرده باشد. در قلب من درست به نظر می‌رسید، و من هیجان زده و مفتخر بودم. پاسخ دادم: «داشتن تو به عنوان یک عضو تمام وقت تیم بسیار عالی خواهد بود.»

حالا بگذارید به شما بگویم که در یک سال و نیم بعد چه گذشت. پس از چند ماه کار آدیسون برای ما، مدیر ستاد ما آدیسون را به عنوان سرپرست روابط کلیسا توصیه کرد. این بخش چندین سال است که وجود دارد و با کلیساها و شبانان همکاری می‌کند تا برنامه درسی و کتابهای کار را که ضمیمه‌ی بسیاری از کتابهای ماست، به آنها ارائه دهد. در زمان نگارش این مقاله، تقریباً بیست و پنج هزار کلیسا در ایالات متحده و بیش از هزار کلیسا در استرالیا وجود دارد که از آنها استفاده می‌کنند.

توصیه ارتقاء داده نشد زیرا آدیسون پسر ما است. من به طور خاص درخواست کردم که فرزندان ما از رفتار خاصی برخوردار نشوند. در واقع، من فکر می‌کنم اغلب برای آنها دشوارتر است زیرا آنها باید مطابق تعاملات خانواده و کارکنان حرکت کنند. کارمند ناظر این درخواست را پذیرفت، بنابراین من فهمیدم که وقتی این را از من درخواست کرد، فقط بر اساس عملکرد شغلی و مهارت‌های رهبری پسرم بود.

من با توصیه او موافقت کردم و هنوز از نتایج حیرت زده هستم. در سال بعد، بخش روابط کلیسای ما رشد خود را سه برابر کرد. به هر جایی که سفر می‌کردم، با داستان‌هایی درباره نحوه ارتباط شبانان با گروه بزرگی که آدیسون هدایت می‌کرد از من استقبال می‌شد. آدیسون عطیه‌ی ایجاد انگیزه و تیمسازی دارد و اشتیاق او مسری است. برای شبانان دعا می‌شد، به سوالات پاسخ داده می‌شد و درخواست‌ها به موقع از طریق رهبری وی ارائه می‌شد.

با احترام به پسرم دریافتم که خدا نه تنها به من بلکه به کل سازمان ما از طریق او پاداش داد. عیسی به ما گفت که اگر به یکی از بچه‌های کوچک احترام بگذاریم، به هیچ وجه پاداش خود را از دست نمی‌دهیم. پسر بزرگترم باری را از دوش ما برداشت

و روابط ما را به گونه ای گسترش داد که هرگز تصور نمی‌کردم. او در واقع بانی برخی از ارتباطات شگفت انگیز پادشاهی بوده است. چه کسی فکرش را می‌کرد که یک جوان بیست ساله این همه پتانسیل در خود داشته باشد؟ نه تنها این، بلکه بسیاری از کلیساهای که ممکن است هرگز نتوانم از آنها دیدن کنم، کلام خدا را از طریق منابع برنامه درسی دریافت کرده اند. این در نهایت به این معنی است که زندگی‌های بیشتری تا ابد تحت تأثیر قرار می‌گیرد!

روزی که مدیر ستاد ما بازنشسته می‌شد فرا رسید. رهبران ما همه به شدت احساس می‌کردند که آدیسون انتخاب درستی برای تبدیل شدن به فرمانده عملیات بود. او این سمت را پذیرفت و در عرض چند سال، ما شاهد وحدت و اثر بخشی در کل تیم خود بودیم که تقریباً حیرت آور بود. ما به عنوان یک سازمان، بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌کردم موفق شده ایم. ما کارآمد شدیم و فضای ما فضای سرگرم کننده، شادی و اثربخشی فوق العاده ای است.

پسر دوم ما، آستین، طی یک سال پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه و پیوستن به تیم ما، مدیر بازاریابی ما شد. او از همان ابتدا روشهای جدیدی را برای آشکارسازی پیامهای ما ابداع کرد. او تیمی را ایجاد کرد که کتاب همسر را بدون رقیب در فهرست پرفروش‌ترین روزنامه‌های نیویورک تایمز قرار داد و یکی از کتاب‌ها، «کریپتونایت کشنده»<sup>۳۴</sup>، در چندین فهرست ملی و بین المللی، از جمله یو.اس.ای تودی<sup>۳۵</sup> قرار گرفت. وقتی لیزا کتاب بعدی خود را منتشر کرد، ناشر حتی پیشنهاد کرد که تیم آستین را برای بازاریابی استخدام کند.

پسر سوم ما، الک، پس از کار در مهندسی به تیم ما پیوست. او استعدادی در نگاه متفاوت به جهان دارد، که به او این امکان را می‌دهد تا فیلم‌های کوتاهی بسازد که مردم را خلع سلاح کرده و حقایق سخت را ارائه می‌دهد. این ویدیوها قدرتمند هستند و میلیون‌ها بازدید در یوتیوب و فیس بوک دارند و زندگی‌ها را به طرز عمیقی تحت تأثیر قرار می‌دهند. در زمان نگارش این مقاله، او رهبری شرکت تولیدی ما، Messenger Studios را بر عهده دارد.

پسر چهارم ما، آردن، نیز پس از خدمت در کلیساهای محلی ویرجینیا و استرا لیا به

---

Killing Kryptonite ۳۴

USA Today ۳۵

تیم ما پیوست. از زمان پیوستن، وی شعبه ای از پیام رسان بین المللی به نام Sons & Daughters راه اندازی کرده است که پیام‌های ما را در سطح همسالان به Millennials و Gen Zon می‌رساند. من هر جا که می‌روم در مورد این بازوی پیام رسان می‌شنوم، و از دیدن مردان و زنان مشتاق برای تسخیر جهان برای عیسی با تأکید بر پاکی و یگانگی لذت می‌برم.

من از فرزندان خود در شگفتم. سالهاست دعا می‌کنم: «پدر، این پسران پسران من نیستند، آنها پسران تو هستند، من فقط مباشر کسانی هستم که به تو تعلق دارند. بنابراین خداوندا، تو می‌توانی هر کاری که بخواهی با آنها انجام دهی. اگر تو آنها را در آن سوی کره زمین می‌خواهی، خواسته تو انجام می‌شود. من فقط می‌خواهم که آنها اراده تو را برای زندگی خود برآورده کنند.»

من واقعاً از ته دلم دعا کرده ام. می‌دانم که این احتمال وجود دارد که روزی بین ما فاصله بیافتد، در حالی که آنها کارهای دیگری را دنبال می‌کنند، با این حال تا کنون خدا به ما این امتیاز را داده است که با پسرانمان همکاری نزدیک داشته باشیم و همه ما دوست داریم زندگی مردم را با هدایای مختلف خدادادی خود تحت تأثیر قرار دهیم. در اواخر دوره پنجاه سالگی ما، لیزا و من شروع به منظم کردن میراث کردیم و در حال حاضر از شکوفایی نسل بعدی به گونه ای که هرگز تصور نمی‌کردیم لذت می‌بریم. دو پسر ما قراردادهای بزرگ کتاب را با ناشران امضا کرده اند، و ما از آنچه خدا برای قوم خود به آنها می‌دهد در شگفتیم.

من همین‌الگو را در مورد سایر والدینی که به پسران و دختران خود احترام می‌گذارند، می‌بینم. اگر برای کودکان ارزش قائل شوید، آنها شکوفا می‌شوند و خداوند در شکوفایی خود پادشاهای خاصی برای کسانی که به آنها احترام کرده اند دارد. این پادشاه‌ها ما را در لمس ابدی زندگی موثرتر می‌کند. این کلام او است، این برنامه او است، این یک قانون روحانی است که توسط زبان خود عیسی بیان شده است. وقتی والدین به خوبی نظم و انضباط می‌دهند، خوب محبت می‌کنند، فرزندان خود را در اطاعت از خدا به خوبی تکریم می‌کنند، خدا به ما وعده پادشاهی خداگونه می‌دهد. در سالهای آخر زندگی ما شادی بیشتر خواهد بود تا اندوه. قدرت و حمایت سالهای طلایی ما را با وعده احاطه خواهند کرد.



## احترام در خانه - همسر

تنها فرزندان نیستند که تحت اقتدارند، بلکه همسران هم هستند. ما در فصل‌های قبل درباره اهمیت احترام همسر به شوهرش صحبت کردیم. متقابلاً، مثل فرزندان، در طرف دیگر نیز صادق است.

### به همسر خود احترام بگذارید

پطرس می‌گوید:

شما نیز ای شوهران، باید رفتارتان با همسران همیشه با ملاحظه باشد و چون آنها جنس لطیف هستند و در فیض حیات با شما سهیم و شریک می‌باشند، با عزت و احترام با آنها رفتار کنید، مبادا دعاهای شما مستجاب نشود.

- اول پطرس ۳: ۷

پطرس به طور خاص می‌گوید که به زنان احترام گذاشته شود. برخی مردان این آیه را به این معنا تفسیر می‌کنند که زن در امور روحانی پایین‌تر از همسرش است. نه، «جنس لطیف» به این معنا نیست که همسر شما پایین‌تر از شما است. فقط به این معنی است که او به اندازه شما نمی‌تواند وزنه بلند کند! قدرت بدنی یک زن معمولی کمتر از

یک مرد معمولی است. ترجمه دیگری<sup>۳۶</sup> این آیه را به اینگونه آورده است « به زن احترام بگذارید زیرا (از نظر جسمی) ضعیف‌تر است ». سخنان پطرس را در ترجمه دیگری<sup>۳۷</sup> بشنوید: « به همین ترتیب، شما همسران نیز باید به همسران خود احترام بگذارید. در طول زندگی با او با احترام رفتار کنید. ممکن است او از شما ضعیف‌تر باشد، اما او شریک مساوی شما در هدیه خداوند برای زندگی جدید است. اگر شما آنطور که باید با او رفتار نکنید، دعاهای شما شنیده نمی‌شود. » (تفسیر نویسنده)

ما شریک مساوی هستیم - وارثان مشترک میراث فیض. با این حال، در قسمت پایانی این آیه، ما یک جمله شگفت‌انگیز و قابل توجه را مشاهده می‌کنیم که مربوط به مستجاب شدن دعاست: اگر شوهر به همسر خود بی احترامی کند، دعای او شنیده نمی‌شود. وای، این زنگ خطر است. این زندگی پر از بدبختی برای هر کسی است.

فقط به آن فکر کنید؛ تخت ملکوت به دعای شما گوش نمی‌دهد، اگر شما به همسر خود بی احترامی کنید، کلمات شما حتی به گوش خدا نمی‌رسد. این برای جلب توجه کامل من کافی است. این جمله خواهان تأمل قابل توجهی از طرف ما به عنوان شوهر است. برعکس نیز صادق است؛ اگر به همسر خود احترام بگذارید، به دعا خود در پیشگاه خداوند اطمینان خواهید داشت.

بگذارید کمی وقت بگذارم و مستقیماً با شما شوهران صحبت کنم. آیا با همسران رفتار ارزشمندی دارید؟ آیا به سخنان او گوش می‌دهید یا از او دوری می‌کنید و با خود فکر می‌کنید، او، او فقط یک زن احساسی است؟ من درس خود را از این طریق به سختی آموخته‌ام. من اوایل ازدواج، توصیه‌های همسر را دست کم می‌گرفتم. با این حال، با گذشت زمان بارها متوجه شدم که او چیزهایی می‌گوید که در نهایت در حکمت خدا ثابت شدند. من خود را روحانی‌تر می‌دیدم. وای چقدر اشتباه می‌کردم.

به علت اینکه لیزا در موارد مختلف در مورد موضوعات مختلف دقیق بود، این موضوع را به دعا بردم. من اعتراض کردم، «خدا یا، من گاهی دو ساعت در روز دعا می‌کنم، او شاید ده یا بیست دقیقه دعا کند، و بسیاری اوقات دعاهای او زیر دوش است.» (من در این مورد نیز اشتباه می‌کردم؛ همسر من دعا زندگی می‌کند، به طور منظم در زندگی روزمره با خدا ارتباط برقرار می‌کند - چیزی که بعداً یاد گرفتم که چگونه انجام دهم.)

ادامه دادم، «چرا او در مسائل مهم اینقدر حق دارد و من اشتباه می‌کنم؟»

پاسخ خداوند فوری بود. «پسر، روی یک تکه کاغذ یک دایره بکش»

من این کار را کردم.

«اکنون علامت X را بر سراسر دایره بکش»

من هم همین کار را کردم.

وی ادامه داد: «حالا یک خط درست در وسط دایره بکش (بنابراین دو نیمه ایجاد کن). متوجه خواهید شد که تقریباً ۵۰ درصد از علامت‌های X در یک نصف دایره و بقیه در نیمه دیگر قرار دارد.»

تایید کردم.

خداوند گفت: «نشانه‌های X نشان دهنده خرد و توصیه من و اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری عاقلانه هستند. یک دایره وجود دارد، اما به دو نیمه تقسیم شده است. تو یک نیمه هستی و لیزا نیمه‌ی دیگر. شما یک بدن هستید، نماینده دایره کامل هستید. در حالی که یک نفر هستید، توسط هر نیمه‌ی دایره نشان داده می‌شوید. اما اگر فقط به نیمه خود نگاه کنید، حلقه کامل نیست.»

او ادامه داد. «متوجه خواهی شد که نیمه‌ی از خرد و نصیحت در طرف لیزا و نیمه‌ی دیگر در طرف تو قرار دارد. تو تمام تصمیمات خانوادگی را بر اساس نیمه‌ی از اطلاعات مورد نیاز از طرف من، که فقط در نیمه‌ی تو قرار دارد گرفته‌ای. تو از اطلاعات او در نیمه‌ی او استفاده نکرده‌ای. من به تو و او اطلاعات مورد نیاز را می‌دهم، اما به عنوان یک رهبر عاقل باید یاد بگیری که از لیزا آنچه را که به او نشان می‌دهم بیرون بکشی و قبل از تصمیم‌نهایی به عنوان رهبر خانه، موضوع را با هم بحث کنید.»

آن دیدار با خدا زندگی زناشویی من را کاملاً تغییر داد. من وقتی یک مرد مجرد بودم، یک حلقه کامل بودم. اکنون به عنوان یک مرد متاهل، به عنوان یک جسم با همسر، دیگر نمی‌توانم مانند دوران مجردی زندگی کنم.

## جنس لطیف

دوباره به سخنان پطرس نگاه کنید: «شما نیز ای شوهران، باید رفتارتان با همسران همیشه با ملاحظه باشد و چون آنها جنس لطیف هستند و در فیض حیات با شما سهیم و شریک می‌باشند، با عزت و احترام با آنها رفتار کنید، مبادا دعاهای شما

مستجاب نشود.» باید با درک صحیح با همسرانمان رفتار کنیم. کلام خدا در دعا، که به اشتراک گذاشته ام، به من کمک کرد تا بتوانم با همسر من موفق زندگی کنم.

درک بیشتری از کلام خدا در مورد چگونگی موفقیت در ازدواج وجود دارد. بسیاری از طلاق‌ها قابل پیشگیری هستند اگر مردان فقط در جستجوی حکمت در تفاوت زنان با مردان باشند. شما مردانگی و زنانگی را در نظر بگیرید، این دو را کنار هم قرار دهید و کمال را خواهید یافت. این بازتاب تصویر خداست. اوه بله، شما نمی‌توانید طبیعت خدا را فقط در مرد یا فقط در زن ببینید. چگونه می‌توانیم این را بدانیم؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید: «بنابراین خدا انسان (بشریت یا انسان) را به صورت خود آفرید؛ پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. ایشان را زن و مرد آفرید.» (پیدایش ۱:۲۷).

خدا «او» را در صورت خود خلق کرده است، اما «او» به صورت «زن و مرد» نوشته شده است. کتاب مقدس به طور خاص اشاره می‌کند که زن و مرد باید نمایانگر نوع بشر باشند و نوع بشر به صورت خدا خلق شده است. به همین دلیل پولس می‌گوید: «به هر حال در اتحاد ما با خداوند، زن از مرد یا مرد از زن بی‌نیاز نیست.» (اول قرنتیان ۱۱:۱۱).

در بازگشت به سخنان پطرس، می‌شنویم که او می‌گوید مرد باید از دو جهت به همسر خود احترام بگذارد: اول به عنوان جنس لطیف‌تر، و دوم به عنوان وارث مشترک در فیض زندگی. اجازه دهید به طور مختصر در مورد اول بحث کنیم. ما باید به همسران خود به عنوان جنس ضعیف‌تر احترام بگذاریم. این بدان معناست که ما با آنها مانند خانم رفتار می‌کنیم. مردان قوی هستند و ما باید از قدرت خود برای محافظت از همسران خود استفاده کنیم. این دستورالعمل همچنین در مورد موارد ساده‌ای مانند باز کردن درها برای او، بیرون کشیدن صندلی در رستوران قبل از نشستن او، محافظت از او در برابر افراد بی ادب و غیره صدق می‌کند.

از آنجا که شوهر سرپرست خانه است، ما باید همسران خود را ترجیح دهیم. این بدان معناست که اگر فقط پول کافی برای خرید یک لباس جدید برای یک مناسبت خاص دارید، با اصرار بر خرید یک لباس جدید برای او ارزش قائل شوید تا خودتان. هنگام انتخاب مکان تعطیلات، اگر او می‌خواهد به یک مکان برود و شما به مکان دیگری بروید، با انتخاب او بروید. رهبری در پادشاهی خدمت است، نه تسلط. به عنوان شوهر، تنها زمانی که تصمیمات شما باید بر خواسته همسر شما غلبه کند زمانی است که مطمئن هستید این بهترین گزینه برای او، خانواده یا پادشاهی خدا است. در غیر این صورت،



همیشه خواسته‌های او را به خواسته‌های خود ترجیح دهید. این یکی از دلایلی است که شما بر او رهبر شده اید، تا جان خود را برای او بگذارید. این احترام همسر شماس است. شما برکت و پاداش خواهید داشت و چیزی دمانع دعای شما نمی‌شود.

## وارث مشترک

به گفته پطرس، دلیل خاص دیگر ما برای احترام گذاشتن به همسرانمان این است که آنها وارثان مشترک در فیض زندگی هستند. این بدان معناست که او در مقابل خدا برابر است. شما برای خدا مزیتی ندارید چون مرد هستید. برخی معتقدند این دروغ برتری مردانه در اعماق قلب آنها وجود دارد و این مسخره است. این دروغ توسط مردان متعصب تصور شد که روزی در مقابل تاج و تخت خدا می‌ایستند و حساب می‌دهند. تقریباً در بیست سال خدمت سفر، همراه با مطالعه کتاب مقدس، برای من آشکار شد که لطف خدا از خانواده‌ها یا کلیساهایی که زنان از نظر روحانی از مردان پست‌تر هستند، دریغ می‌شود. در واقع، شما در این مکانها ظلم، سنگینی و اسارت روحانی خواهید یافت.

ما باید چند سوال از خود بپرسیم. چرا در برخی کلیساها زنان در تیم‌های رهبری گنجانده نمی‌شوند؟ چرا زنان اجازه ندارند روزهای یکشنبه صبح خدمت کنند؟ چرا زنان در تیم‌های شبانی کلیساهای خاص گنجانده نشده‌اند؟ چرا در رهبری ما فقط صدای پدران را داریم نه صدای مادران؟ کلیسایی بدون صدای مادر فرقی با خانواده بدون مادر ندارد و تنها یک پدر برای تربیت فرزندان دارد. می‌توان این کار را انجام داد، اما تأثیر بسیار مهمی از دست رفته است، و بچه‌ها رنج می‌برند. در خانواده‌هایی که مادران به طرز غم‌انگیزی فوت کرده‌اند یا احتمالاً خانواده را ترک کرده‌اند، خداوند به این مردان لطف می‌کند تا فرزندان سالم تربیت کنند. با این حال، وقتی کلیساها از شنیدن صدای مادران خودداری می‌کنند، فیض وجود ندارد، زیرا کلیسا از حکمت خدا دوری کرده است.

ممکن است اعتراض کنید، «اما کتاب مقدس می‌گوید که رهبر باید شوهر یک زن باشد» بیا بید به آنچه پولس می‌نویسد بپردازیم: «سرپرست کلیسا باید مردی بی‌عیب، صاحب یک زن، خویشتندار، هوشیار، منظم، مهمان‌نواز و معلمی‌توانا باشد.» (اول تیموتائوس ۳: ۲)

این بیانیه دارای جنسیت خاص است، نه جنسیتی بی طرف. یک رهبر باید فقط یک زن داشته باشد. با این حال، ما باید به آنچه در پرتو تمام کتاب مقدس گفته می‌شود فکر کنیم. پولس برای افرادی می‌نویسد که به خواندن نوشته‌های عهد عتیق عادت داشتند. در عهد عتیق موارد بسیاری از مردان را که بیش از یک زن دارند، مشاهده می‌کنید: ابراهیم، پادشاه داوود، سلیمان، یعقوب، القانه (شوهر حانا و فنینه)، و این فقط چند مورد است.

با این حال، شما در عهد عتیق هیچ موردی را مشاهده نمی‌کنید که زن بیش از یک شوهر داشته باشد. این امر مرسوم نبود و حتی مجاز نبود، زیرا برخلاف شریعت بود. بنابراین چرا پولس باید بنویسد که یک زن برای اینکه رهبر کلیسا باشد باید فقط یک شوهر داشته باشد؟ لازم نخواهد بود. شما ممکن است فکر کنید که من آن را کش می‌دهم. با این حال، اگر بخواهیم به شدت به سخنان او پایبند باشیم، باید مردان مجرد را از پست‌های رهبری کلیسا حذف کنیم، زیرا آنها نیز شوهر یک زن نیستند. اگر چنین بود، پولس خود را از رهبری کلیسا حذف می‌کرد، که مسخره است. برخی از ما در این زمینه بسیار تنگ نظر بوده ایم.

این در مورد جنسیت نیست؛ این در مورد دعوت و هدیه خدا بر زندگی شخص است. مردانی که همسران خود یا زنان کلیسای خود را از خدمت در دعوت‌های خود منصرف کرده‌اند، باید تا حد زیادی پنجره ملکوت را بر روی خانه‌ها و خدمات خود ببندند. بله، برکت نسبی وجود دارد، اما برکت کامل ملکوت از بین می‌رود.

بدن مسیح به دلیل بی احترامی به زنان فلج شده است. با این حال، خبر خوب این است: این چنین نخواهد ماند. یوئیل نبی و پطرس رسول هردو توسط روح خدا به بازسازی کامل زنان در خدمت در روزهای پایانی کلیسا اشاره کرده بودند. این مردان گفتند: «خدا می‌فرماید در زمان آخر چنین خواهم کرد: از روح خود بر همه مردم فرو خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد و جوانان شما رؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید. آری، حتی بر غلامان و کنیزان خود در آن روزها از روح خود فرو خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند کرد.» (اعمال ۲: ۱۷-۱۸). توجه داشته باشید که مردان و زنان کلام خدا را اعلام خواهند کرد.

این نیز توسط مزمورسرا پیشگویی شده است: «خداوند فرمان داد و زنان این مژده را به مردم رساندند:» (مزمور ۶۸: ۱۱). کسانی که کلام خدا را اعلام می‌کنند به طور

خاص چه کسانی هستند؟ برای یافتن پاسخ باید به ترجمه‌های دیگر بروید: «خداوند فرمان (کلام قدرت) داد و زنان این مژده را به مردم رساندند:» (مزمور ۶۸:۱۱).

مردان و زنان نیستند که سراینده مزمور روی آنها تمرکز می‌کند، بلکه به طور خاص بر زنان تاکید دارد. اجازه دهید ترجمه‌های دیگری را با شما به اشتراک بگذارم: «خداوند فرمان داد و بسیاری از زنان خبرها را نقل کردند» (GNT)؛ و باز هم، «خداوند پیروزی و انبوهی را اعلام می‌کند زنان این خبر خوشحال کننده را فریاد می‌زنند. «آیا جالب نیست که اولین اوانجلیست مریم مجدلیه بود؟ خود عیسی او را مأمور کرد. ما می‌خوانیم: «عیسی به او گفت: «به من دست زن! زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته‌ام اما نزد برادران من برو و به آنان بگو که اکنون نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می‌روم.»

مریم مجدلیه نزد شاگردان رفت و به آنها گفت: «من خداوند را دیده‌ام.» و سپس پیام او را به آنان رسانید. (یوحنا ۲۰: ۱۷-۱۸)

جلوتر برویم. اگر به انجیل لوقا رجوع کنید متوجه می‌شوید که مریم سخنران اصلی بود. عیسی نه تنها او بلکه گروهی از زنان را برای اعلام داوری خداوند نزد حواریون فرستاد. ما می‌خوانیم: «آن زنها عبارت بودند از مریم مجدلیه، یونا و مریم مادر یعقوب. زنهای دیگر هم که با آنان بودند، جریان را به رسولان گفتند.» (۲۴: ۱۰).

بنابراین زنان کلام خدا را به مردان اعلام کردند، و عیسی بود که آنها را فرستاد!

آیا جالب نیست که اولین نفر که باید با دیگران صحبت می‌کرد، یعنی هم با مردان و هم با زنان، یک نپی زن یعنی حنا در معبد ورود مسیح بود؟ شمعون اولین کسی بود که با یوسف و مریم صحبت کرد، اما حنا اولین کسی بود که در معبد با بسیاری از مردم صحبت کرد. ما می‌خوانیم: «او در همان موقع جلو آمد، به درگاه خدا شکرگزاری نمود و برای همه کسانی که در انتظار نجات اورشلیم بودند، درباره آن طفل صحبت کرد.» (لوقا ۳۸: ۲).

آیا جالب نیست که فیلیپ چهار دختر داشت که نبوت خداوند را می‌کردند؟ ما می‌خوانیم: «فیلیپس چهار دختر باکره داشت که همگی نبوت می‌کردند.» (اعمال ۲۱: ۹). آنها تحت الهام الهی کلام خداوند را اعلام می‌کردند. چگونه می‌توانیم فرمان بزرگ را انجام دهیم اگر بیش از نیمی از بدن مسیح افتخار پاسخ به این دعوت را نداشته باشند؟ وقتی مردان دعوت خدا را در زندگی همسران خود پرورش دهند، پاداش بزرگی دریافت خواهند کرد. من این را در زندگی خود دیده‌ام.

(توجه: چند آیه در عهد جدید وجود دارد که به نظر می‌رسد در ظاهر با آنچه من نوشته‌ام مغایرت داشته باشد. باز هم می‌گویم این آیات باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند تا منظور آنچه نوشته شده است، مشخص گردد و هدف این کتاب این نیست که در مورد این موضوع تحقیق کند. با این حال، منابع فوق العاده ای وجود دارد که توسط رهبران محترم که این آیات را به طور کامل مطالعه کرده اند، نوشته شده است. یکی از آنها کتب «چرا زنان نه؟» می باشد که توسط لورن کانینگهام و داوود جوئل همیلتون<sup>۳۸</sup> نوشته شده است.)

## همسر من

یکی از چشمان لیزا در پنج سالگی تخلیه شد. وی به بیماری بلاستوم شبکیه مبتلا بود که به عبارت ساده سرطان شبکیه است. در تمام دوران مدرسه، و تا به امروز، او در حفره چشم راست خود پروتز می‌گذارد. همانطور که احتمالاً می‌توانید تصور کنید، او در مدرسه مورد تمسخر و آزار قرار می‌گرفت. برخی از اسامی که توسط همکلاسی‌های نابالغ به وی نسبت داده شد Cyclops و تک چشمی بود. زمان‌هایی بود که او وسط روز به سمت خانه می‌دوید و گریه می‌کرد. مادرش عاقلانه او را تشویق می‌کرد که همچنان قوی باقی بماند، اما باز هم دردآور بود.

در دبیرستان، لیزا متوجه شد که دو کلاس برای فارغ التحصیلی لازم است که او را بیش از هر چیز دیگر به وحشت انداخت و به چالش کشید. یکی سخنرانی بود؛ دیگری تایپ. پس از تلاش بدون موفقیت، وی با مشاور راهنمای خود ملاقات کرد و درخواست کرد از این کلاسهای مورد نیاز معاف شود. چگونه می‌توانست جلوی مردم بایستد و به طور موثر ارتباط برقرار کند؟ تایپ تقریباً غیرممکن بود زیرا او تمام آگاهی فضایی را از دست داده بود. مشاور دلسوزانه لیزا را پذیرفت و از دو دوره معاف کرد. کلاسهای دیگری اضافه شد تا جای آنها را بگیرد.

همانطور که در فصل قبل بیان شد، لیزا در پایان دوران تحصیل خود با عیسی مسیح آشنا شد. ما خیلی زود ازدواج کردیم و به دالاس، تگزاس نقل مکان کردیم و در یک کلیسای بزرگ شرکت کردیم. در آن زمان او محتاط‌تر بود و اصلاً خوش معاشرت

نبود. زنان کلیسا رفتارهای او را مغرورانه و پر افاده تلقی می‌کردند. اما واقعیت بسیار متفاوت از سیگنال‌هایی بود که او ارسال می‌کرد. او هنوز بسیاری از ترسهای ناشی از تخلیه چشم و تمسخر ناشی از آن در طول دوران تحصیل را در خود داشت.

در اوایل ازدواج ما به دو درآمد احتیاج داشتیم، بنابراین لیزا با یک شرکت تبلیغاتی مستقیم و مراقبت از پوست قرارداد امضا کرد. من در برخی از کلاسهای او شرکت کردم و متوجه شدم که همسر من در این زمینه با استعداد است و از کارکردن این محصولات اطلاعات خوبی دارد. اما لیزا ترسیده بود. او می‌ترسید که در مورد محصولات به کسی بگوید، بنابراین مجبور شدم تماس‌ها و ارائه‌هایی را برای او آغاز کنم.

یک سال بعد، هنگامی که ما در یک فروشگاه بزرگ در دالاس قدم می‌زدیم، من گفتم، «لیزا، شما باید برای سمتی در زمینه لوازم آرایشی اقدام کنی. تو از همه این خانمهایی که لوازم آرایشی می‌فروشند و آرایش می‌کنند بهتر هستی».

او گفت که من اشتباه می‌کنم، اما او قرار بود آن هفته در مرکز خرید در مغازه دیگری شروع به کار کند و هر بار که از درها می‌گذشت، کلمات من در گوش او می‌پیچید. بنابراین در خفا او رفت و درخواست داد، و در کمال تعجب به کار مشغول شد!

او به عنوان نماینده الیزابت آردن<sup>۳۹</sup> استخدام شد. دختری که فروشگاه را فروخته بود، در مضیقه بود. لیزا وارد عمل شد و تقریباً در چند هفته کوتاه موجودی خود را به طور کامل فروخت. یک روز مدیر اجرایی شرکت به نزد او آمد و گفت: «ما می‌رویم نهار، لیزا. تو دیگر اینجا نمی‌مانی!»

او به درخواست وی مصاحبه شد و به عنوان هماهنگ کننده حساب ارتقا یافت، به این معنی که او بر شانزده فروشگاه در منطقه دالاس و فورت ورث، یکی در نیومکزیکو و دیگری در اوکلاهما نظارت داشت. در کمتر از دو سال، او دوباره به نماینده تبلیغاتی شرکت ارتقا یافت و قلمرو هشت ایالتی به او اعطا شد. او افزایش حقوق زیادی همراه با برخی مزایای عمده دریافت کرد، که شامل یک ماشین شرکتی کاملاً جدید، فورد تاندربرد بود. حدس بزنید چه کسی سوار آن ماشین می‌شد و گاهی اوقات با آن رانندگی می‌کرد؟ و چه کسی از افزایش دستمزد وی سود برد؟ من. به این پاداش احترام می‌گویند!

چند سال بعد ما به فلوریدا نقل مکان کردیم، جایی که من در یک کلیسای بزرگ شبانی جوانان را بر عهده گرفتم. پس از چند ماه، به جوانانمان گفتم که لیزا هفته بعد به

جای من به آنها خدمت خواهد کرد. می‌دیدم که خداوند چیزهای زیادی در لیزا گذاشته است، و او می‌تواند در خانه به خوبی ارتباط برقرار کرده و آموزش دهد. می‌دانستم که او می‌تواند همین کار را در مقابل از گروهی از مردم انجام دهد.

نیازی به گفتن نیست که اعلامیه من با مقاومت قابل توجهی روبرو شد - نه از سوی جوانان، بلکه از سوی لیزا. او برای تمام هفته اعتراض کرد: «شما نمی‌توانید مرا مجبور به انجام این کار کنید! من نمی‌توانم با جوانان صحبت کنم. من هیچ حرفی برای گفتن ندارم» فقط به او اطمینان دادم که او این کار را انجام خواهد داد و خدا به او در انجام این کار کمک خواهد کرد. من هدیه را در او دیدم و نمی‌خواستم آن را خاموش بگذارم. او یک هفته بعد صحبت کرد و کار خارق‌العاده‌ای انجام داد. جوانان از شنیدن خبر لیزا بسیار هیجان زده بودند. من این کار را چند بار دیگر در ماه‌های بعد انجام دادم. هر موقعیتی با مقاومت یکسانی روبرو شد. او هر بار بحث می‌کرد که، «من قبلاً هر آنچه را که می‌دانستم برای آنها موعظه کرده‌ام.»

من می‌خندیدم و می‌گفتم: «من این کار را هر هفته انجام می‌دهم و باید در هر هفته جدید به خدا متکی باشم.» به نظر نمی‌رسید این حرف خیلی او را آرام کرده باشد. با این حال، هر بار که او صحبت می‌کرد، غنی و غنی‌تر می‌شد. جوانان عاشق او بودند. پس از ترخیص شدن از بخش کارکنان توسط شبان‌مان و راه اندازی خدمتی که اکنون داریم، من دوباره همان کار را شروع کردم. در حالی که در اجتماعات و در کنفرانس‌های کوچک صحبت می‌کردم، به طور دوره‌ای، بدون مشورت با لیزا، اعلام می‌کردم که او جلسه بعدی را هدایت می‌کند. اولین بار که این کار را کردم، لیزا آنقدر ناراحت بود که نصف شب مرا بیدار نگه داشت. «من نمی‌توانم باور کنم که تو مرا داوطلب کردی تا جلسه‌ات را هدایت کنم. این گروه جوانان تو نیست، بلکه یک کنفرانس خارج از شهر است. من این کار را نمی‌کنم - تو باید بکنی.»

سپس از من پرسید که من در جلسه خود چه چیزی را به اشتراک گذاشتم زیرا او در اتاق مانده بود و بچه‌های مان را خوابانده بود. وقتی به او گفتم، دیوانه شد. «تو امشب تنها پیام من را موعظه کردی، فردا صبح قرار است در مورد چه چیزی صحبت کنم؟» من فقط گفتم: «عزیزم، خدا چیزهای زیادی به تو آموخته است، و این افراد باید آن را بشنوند.»

او تا ساعت سه صبح به مشاخره ادامه داد. در نهایت، من فقط شروع کردم به

خندیدن و گفتم: «عزیزم، تو ساعت نه صبح صحبت می‌کنی، فقط شش ساعت وقت داری - بهتر است کمی بخوابی.» مطمئناً صبح روز بعد، لیزا کار را به خوبی انجام داد، پیام او شگفت‌انگیز بود و مردم آن را به طرز شگفت‌انگیزی دریافت کردند. من این کار را در شهرهای مختلف ادامه دادم، و او با قدرت بیشتر به این خدمت ادامه داد. حالا نکته ای مطرح کنم. این بدان معنا نیست که برای او آسان بود. اولین باری که او با گروهی از بچه‌های دانشگاهی و شغلی صحبت کرد، درصد کمی از مردان حاضر با سر و صدا برخاستند و بیرون رفتند و از گوش دادن به معلم زن خودداری کردند. درک کنید که در آن لحظه، لیزا می‌خواست به آنها بپیوندد و بیرون برود. او هرگز سعی نکرده نبود خود را در مقابل دیگران قرار دهد. او این کار را به خاطر اطاعت از خدا انجام داد.

## همینطور با نوشتن

من همین کار را با نوشتن انجام دادم. من سه کتاب نوشته بودم و لیزا در روند ویرایش کمک کرد. من تشخیص دادم که او نویسنده ای با استعداد است و سومین کتاب من، طعمه شیطان<sup>۴</sup>، پرفروش‌ترین کتاب ملی شد. من به ناشر نزدیک شدم و اظهار نظر کردم: «همسرم پیامی دارد که چگونه خدا او را از ترس و کنترل در برخی مناطق زندگی نجات داده است. شما باید با لیزا درباره یک کتاب صحبت کنید، اما این کار را از طریق من انجام ندهید - مستقیماً نزد او برو.»

چند هفته بعد، ناشر به خانه ما آمد. اما بدون اطلاع لیزا، او نیامد که به من سر بزند. او برای لیزا آمده بود. لیزا به من نگاه کرد و گفت: «اینجا چه خبر است؟» او جلسه‌ای ترتیب داد تا کارکنان آنها بتوانند به صحبت‌های لیزا گوش دهند. پس از مدتی او اظهار داشت: «شوهر شما معتقد است که شما یک پیام بسیار مهم دارید که باید به صورت مکتوب ارسال شود. حالا پس از گوش دادن به شما، من نیز چنین احساسی دارم.»

تالین تاریخ، لیزا چندین کتاب نوشته است، از جمله چندین کتاب پرفروش به همراه پرفروش کتاب نیویورک تایمز. او بواسطه‌ی تأثیر کتاب‌هایش زندگی‌های زیادی را در سراسر جهان را تحت تأثیر قرار داده است. او اکنون سالانه جلوی ده‌ها هزار نفر می‌ایستد.

فکرش را بکنید، اینجا زنی است که از گفتار و تایپ خودداری می‌کند. او اکنون به طور منظم چه می‌کند؟ با هزاران نفر روی سکوها، از طریق تلویزیون و دیگر مکان‌ها صحبت می‌کند و کتاب می‌نویسد! و او چگونه این کار را انجام می‌دهد؟ او با قدرت فیض خدا باترس خود روپرو شد. به دلیل تشویق همسرش، که هدیه خدا را در دخترش تشخیص داد و به آن احترام گذاشت، زندگی‌های بسیاری با برکت بوده است. بنابراین اگر همه شوهران کلیسا شروع به احترام به زنان خود کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟

پاداش من برای احترام به همسرم چقدر بوده است؟ تعداد زیادی پاداش وجود داشته است که ثبت همه آنها غیرممکن است. زندگی لیزا در هر سطحی شکوفا شده است و نه فقط در خدمت. وقتی کسی آزاد می‌شود، واقعاً آزاد است. همانطور که فیض خدا بر زندگی من درها را برای لیزا باز کرد، اکنون هدیه او نیز همین کار را برای من انجام داده است. درهای زیادی در سراسر جهان به خاطر لیزا به روی من باز شده است. من به جاهایی دعوت شده‌ام که رهبران اظهار داشتند: «همسر شما زندگی زنان ما را بسیار تحت تأثیر قرار داد، ما مجبور شدیم شما را نیز دعوت کنیم.»

پاداش دیگر این واقعیت است که من با یک زن کامل زندگی می‌کنم. وقتی کسی مطابق دعوت خدا زندگی نمی‌کند، از نظر قلبی سنگین است، زیرا آنچه را که خدا او را برای انجام آن آفریده است، بیان نمی‌کند. قلب آنها سنگین است. با این حال، هنگامی که شما در اراده خدا هستید، عیسی می‌گوید بار شما سبک است («بیا بید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من به شما آرامی خواهم داد. یوغ مرا به گردن گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من بردبار و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت، زیرا یوغ من آسان و بار من سبک است.») (متی ۱۱: ۲۸-۳۰). در کار کردن برای او شادی وجود دارد. اگرچه حملات سنگین‌تر و مکررتر هستند، اما در برنامه خدا آسان‌تر است. همسر من به عنوان دختر خدا، همسر، مادر و خادم انجیل بسیار خوشحال‌تر و مشتاق‌تر بوده است. اگر یکی از این عناصر از بین برود، سایر مناطق آسیب می‌بینند. او مراقبت کرده است تا اولویت‌هایش را درست حفظ کند. خانواده ما نسبت به کار خدمت در الویت است و فیض شگفت‌انگیزی بر خانواده وجود دارد که لیزا را برای سفر و برآوردن خواندگی اش می‌فرستد. ازدواج ما هرگز به این اندازه کامل نبوده و عشق ما به اندازه اطاعت از دعوت خدا بر زندگی ما آنقدر قوی نبوده است.

پاداش دیگر، که من معتقدم بزرگترین پاداش است، صدها هزار زندگی است که تا



ابدیت تحت تأثیر قرار می‌گیرند. لیزا در حال خدمت به کلام خدا است. یک روز ما این امتیاز را خواهیم داشت که میزان تأثیرات وسیع کار او در تاج و تخت خدا را ببینیم. یک روز از پسرانم پرسیدم: «بچه‌ها، آیا سفرهای مکرر مادر و پدر خود برای خدمت را به عنوان یک امر منفی می‌بینید؟ آیا شما این سفرها را به عنوان چیزی که ما را از شما دور می‌کنند می‌بینید، یا به عنوان سهم خودتان در خدمت به نظر شما مثبت هستند؟ چرا که مادر و پدر شما به زندگی افراد نیازمند در سراسر جهان کمک می‌کنند؟»

بزرگترین فرزند من اولین کسی بود که صحبت کرد: «بابا، ما آن را به عنوان بخشی از خدمت خود می‌بینیم. این روش ما برای لمس زندگی مردم برای پادشاهی است» سه پسر دیگر به شدت موافق بودند.

در آن لحظه من و لیزا با خوشحالی به یکدیگر نگاه کردیم. ما متوجه شدیم که فیض خدا بر خادمانش چقدر بزرگ است که به سادگی از او اطاعت کنند. پسران ما پاداش بزرگی دریافت خواهند کرد، نه تنها در این زندگی بلکه در داوری مسیح. دیدن پاداش احترام چقدر شگفت‌انگیز است. ما در ابتدا آن را مشاهده نکردیم، اما همانطور که کلام خدا وعده داده است، برای ما رخ داده است: «اگر از خداوند خدایتان پیروی کنید و با دقت فرمانهای او را که امروز به شما می‌دهم انجام دهید، خداوند خدایتان شما را بالاتر از تمام ملت‌های جهان خواهد نشانند. اگر از خداوند خدایتان اطاعت کنید تمام این برکات به شما خواهد رسید و شما را فرا خواهد گرفت.» (تثنیه ۲۸: ۱-۲).

ما فقط برای دریافت پاداش احترام نمی‌گذاریم. ما احترام می‌گذاریم زیرا مطابق قلب خدا است و باعث شادی ما است. با این حال، پاداش زمانی مطمئن‌تر است که دانه ای میوه بدهد. همه احترامات واقعی پاداش به دنبال دارند. پس شوهرها، تأخیر نکنید. احترام به همسر را به شیوه زندگیتان تبدیل کنید؛ پاداشی که خدا باید از طریق او به شما بدهد بیشتر از آن است که تصور کنید.



## به همه احترام بگذار

بیایید به طور مختصر در مورد احترام به کسانی که در خارج از خانه، کلیسا یا دفتر کار هستند، بحث کنیم. به طور خلاصه، آنها کسانی هستند که ما در زندگی روزمره با آنها در تماس هستیم. پطرس به سادگی می‌گوید:

همه را محترم بشمارید

- اول پطرس ۲: ۷۱

ساده‌تر از این نمی‌تواند باشد، بیایید به برخی از ترجمه‌های دیگر نگاه کنیم: «به همه مردان احترام بگذارید (با آنها محترمانه رفتار کنید)» (AMPC)، و «با هرکسی که میبینید با احترام رفتار کنید» (MSG)، و دوباره، «به همه احترام بگذارید» (NLT). اینها کسانی هستند که عیسی با محبت آنها را «همسایه ما» توصیف می‌کند. شما احتمالاً این داستان معروف را شنیده اید؛ اجازه دهید آن را از کلام خدا بخوانیم:

عیسی چنین پاسخ داد: «مردی که از اورشلیم به اریحا می‌رفت، به دست راهزنان افتاد. راهزنان او را لخت کردند و کتک زدند و به حال نیم‌مرده انداختند و رفتند. اتفاقاً کاهنی از همان راه می‌گذشت، اما وقتی او را دید از طرف دیگر جاده رد شد. همچنین یک لایوی به آن محل رسید و وقتی او را دید از طرف دیگر عبور کرد. پس از آن یک مسافر سامری به او رسید و وقتی او

را دید، دلش به حال او سوخت. نزد او رفت، زخم‌هایش را با شراب شست و بر آنها روغن مالید و بست. بعد او را برداشته، سوار چارپای خود کرد و به کاروانسرای برد و در آنجا از او پرستاری کرد. روز بعد دو سکه نقره درآورد و به صاحب کاروانسرا داد و گفت: «از او مواظبت کن و اگر بیشتر از این خرج کردی، وقتی برگردم به تو می‌دهم.» به عقیده تو کدام یک از این سه نفر همسایه آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می‌آید؟» ۳۷ جواب داد: «آن کسی که به او ترحم کرد.» عیسی فرمود: «برو مثل او رفتار کن.»

- لوقا ۱: ۰۳-۷۳

شبان و لایوی آن مرد نزدیک مرگ را ارزشمند نمی‌دانستند. سامری، که فردی خارجی بود، این کار را کرد. کتاب مقدس به طور خاص می‌گوید، «دلش به حال او سوخت»؛ دوباره می‌گویم، تمام احترام واقعی از قلب سرچشمه می‌گیرد. او وقت گذاشت و به مرد مجروح آنچه برای زندگی نیاز داشت داد و حتی با قرار دادن او در یک مسافرخانه از ضروریات فراتر رفت. در حقیقت، او دو روز دستمزد داد تا از کسی که قبلاً ملاقات نکرده بود مراقبت کند. او نیازی به شنیدن یک کلمه از جانب خدا نداشت و نیازی به دعا در مورد آن نداشت. او با قلبی پر از عشق، شفقت و احترام نسبت به افراد دیگر، آنچه را که لازم بود انجام داد. این یک نمونه کلاسیک از تکریم همه انسان‌ها است.

## نمونه‌های امروزی

یکی از داستان‌های بزرگ امروزی که نمونه آن را نشان می‌دهد، در مورد دوست من بیل ویلسون<sup>۴۱</sup> رخ داد. مادر بیل او را در حالی که یک پسر جوان یازده ساله بود، روی آب گذری گذاشت و ترک کرد. مادرش به او گفت که تا زمانی که او برنگشته، سر جایش بماند. او هرگز برنگشت. مردی مسیحی او را پیدا کرد و هزینه های بیل را برای شرکت در اردوی تابستانی پرداخت کرد. عمل عاری از خودخواهی این مرد چیزی را به حرکت درآورد.

سالها بعد، بیل ویلسون مترو مینستری اش را تأسیس کرد و امروز آن را رهبری می‌کند، که هر هفته به بیش از بیست هزار کودک در شهر نیویورک رسیدگی می‌کند.

او هنوز با اتوبوس رانندگی می‌کند و به همراه کارکنانش و افراد داوطلب به محله‌هایی می‌رود که به شدت نیازمند آموزش انجیل، هم در عمل و هم در کلام، هستند. این یک خدمت شگفت‌انگیز است؛ او کسی است که جان هزاران نفر را نه تنها در شهر نیویورک بلکه در نقاط دیگر نیز نجات داده است. بیل افراد زیادی را در سطح ملی و بین‌المللی مورد الهام قرار داده است که برای کودکان بی‌پناه ارزش قائل شوند و تعداد زیادی مینیستری مترو را در سراسر جهان تأسیس کرده است.

بسیاری مانند بیل هستند که به افراد محروم یا درمانده رسیدگی می‌کنند. ما می‌توانیم به آنها کمک کنیم. چگونه؟ یکی از بهترین راهها حمایت از کار آنها از طریق دعا یا پول است. آیا می‌توانید تصور کنید چه اتفاقی می‌افتد اگر هر مسیحی، هر ماه چیزی به خدمتی از این دست بدهد؟ آیا می‌توانید تصور کنید که چند نفر وارد پادشاهی می‌شوند؟ تصور کنید مردی که در مثل عیسی زخمی شده و گناهکار و سامری است به ایماندار واقعی بشود. پس از مراقبت، او با خوشحالی به انجیلی که سامری موعظه می‌کند گوش خواهد داد. با این حال، اگر لای یا شبان مسیحی بودند، مرد مجروح نمی‌خواست کار زیادی با انجیل آنها انجام دهد. وقتی محبت خدا در قلب ما شعله‌ور می‌شود، ما برای همه انسان‌ها ارزش قائل می‌شویم و از نظر مالی با خدمتی مانند این که به نیازمندان کمک می‌کند، ملحق می‌شویم و مزده انجیل را به آنها اعلام می‌کنیم.

راه دیگر کمک، پیوستن به تیم‌های آنهاست. شما مجبور نیستید به بروکلین، نیویورک، یا شهر دور دیگری بروید که مقر خدمتهایی مانند بیل در آن مستقر هستند. با یکی از اقدامات کلیسایی محلی خود مشارکت داشته باشید. حتی اگر یک روز در ماه باشد، شما به این ترتیب به طور سازمان‌یافته زندگی‌های بسیاری را لمس می‌کنید تا به افراد نیازمند برسید. با هم می‌توانیم بسیار بیشتر از آنچه به تنهایی انجام می‌دهیم، کار کنیم. اگرچه این به معنای دور کردن تلاش فردی نیست که توسط سامری تبیین شده است. با این حال، کتاب مقدس تأکید می‌کند که با همکاری با دیگران چقدر بیشتر می‌توانیم کار انجام دهیم: «پنج نفر از شما می‌توانند صد نفر را مغلوب سازند و صد نفر شما هزار نفر را شکست می‌دهند.» (لاویان ۲۶: ۸).

به اراده او همه‌ی اعضای مختلف بدن به وسیله‌ی مفاصلی که برای آنها فراهم شده مربوط و ملحق می‌شوند. پس وقتی هر یک از اعضای بدن به طور جداگانه مرتب کار کند، تمام بدن رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید. (افسیان ۱۶: ۴). این یکی

دیگر از دلایل مهم کاشته شدن در کلیسای محلی است. در پایان، اگر هر ایمانداری به وظیفه خود عمل کند، چه به صورت جداگانه و چه از طریق خدمتهای سازمان یافته، چند داستان دیگر مشابه داستان بیل ویلسون خواهیم داشت؟

کار بیل بسیار اهمیت دارد، با این وجود ما نمی‌توانیم در اینجا متوقف شویم. همچنین تعداد بی شماری وجود دارند که فقیر نیستند، نیازها یا حتی تجملات زندگی را در اختیار دارند، اما در روح خود آسیب دیده و حتی تهیدست هستند. برخی از اینها در محله‌های ثروتمند زندگی می‌کنند، و نه فقط در «محله‌های» فرسوده. به طور خلاصه، آنها همه جا هستند. شما آنها را در فروشگاه مواد غذایی، در مرکز خرید، در محل کار ملاقات می‌کنید. آنها یا تنها هستند یا به بشریت آسیب می‌رسانند و باید برای آنها ارزش قائل شد. آنها نیز همسایه ما هستند.

ما هر روز با این افراد برخورد می‌کنیم. گاهی اوقات به دلیل تمرکز بر کار و زندگی خودمان، نمی‌توانیم نیازهای آنها را تشخیص دهیم. هرچه سنم بیشتر می‌شود، بیشتر می‌فهمم که چقدر راحت می‌توان با این افراد ارتباط برقرار کرد. همه چیز با دریافت مسئولیت احترام به همه مردم در قلب ما آغاز می‌شود. اگر این کار را انجام دهیم، حساس خواهیم شد و بارها به صورت ناخودآگاه توسط روح خدا هدایت می‌شویم و زندگی روزمره ما به یک خدمت مداوم تبدیل می‌شود.

وقتی به مردم احترام می‌گذارید، آنها را نادیده نمی‌گیرید و با کسانی که خدا در مسیر شما آورده است، با بی‌ادبی صحبت نمی‌کنید. بلکه شما در یک جریان الهی قدم می‌زنید که آبهای زنده ملکوت را برای قلب‌های تشنه به ارمغان می‌آورد. آیه ای که من سالها در رابطه با این افراد دوست دارم و به آن پایبند بوده‌ام، این است: «خداوند قادر به من آموخته است چه بگویم، تا بتوانم خستگان را توانایی بخشم.» (اشعیا. ۵۰: ۴).

برای این وعده می‌توانید به خدا ایمان داشته باشید. بسیاری از مردم از ترس اینکه حرف احمقانه ای نزنند نمی‌توانند با دیگران صحبت کنند. اگر به سادگی به کلام خدا در این آیه اعتقاد دارید، می‌توانید با اطمینان خاطر بدانید که کلام شما به کسانی که در روح خود خسته و تهی دست هستند، زندگی، شفا و نیرو می‌بخشد.

اما ما هنوز کارمان را تمام نکرده‌ایم، زیرا این کار فراتر می‌رود. اصطلاح «همه انسان‌ها» به فراتر از نیازمندان تعمیم می‌یابد. اگر ما به افراد احترام بگذاریم آن‌ها شکوفا می‌شوند. هر کلمه محبت آمیزی که از قلب ما گفته می‌شود، به شنوندگان حیات

خواهد داد. در اصل، این شامل تعداد بیشماری از افرادی است که ما روزانه با آنها برخورد داریم، و بسیاری از آنها را فقط یک بار ملاقات می‌کنیم. این می‌تواند فردی باشد که در آسانسور ملاقات می‌کنیم، یا مهماندار هواپیما، یا اپراتوری که با او صحبت می‌کند. ما می‌توانیم با یک سلام گرم یا فقط با یک لبخند صادقانه به آنها احترام بگذاریم.

یکی از اتفاقاتی که به ذهنم می‌آید این است که یکبار هنگام قدم زدن در پارکی در لندن، یک پیرزن خاورمیانه‌ای با سر پایین به طرف من آمد. با دلسوزی نسبت به او متاثر شدم. من تصور می‌کردم که او به برخورد محترمانه و رفتار ارزشمند، به ویژه توسط یک مرد، عادت ندارد. قلبم برای او تپید، بنابراین عمداً یک صبح بخیر دلچسب و شاد به او گفتم. چشمانش تقریباً با ناباوری به من نگاه می‌کردند. تقریباً می‌توانستم افکار او را بشنوم:

چرا یک مرد غربی با چنین مهربانی با یک غریبه با این مهربانی صحبت می‌کند؟ اما قبل از آنکه بتواند در مورد آن مسائل صحبت کند، تمایل او برای ارزشمند دیده شدن نمایان شد و تمام چهره اش تغییر کرد. او نیز به من سلام کرد. من به احتمال زیاد دیگر او را در این زندگی نخواهم دید، اما معتقدم عشق خدا که از قلب من بیرون آمد دانه‌ای جاودانه در او کاشت که روزی میوه خواهد داد. ما می‌توانیم به این امر ایمان داشته باشیم؛ بیا بید در روح زندگی کنیم و باور داشته باشیم که ما بیهوده وجود نداریم، بلکه سفیرانی هستیم که در قدرت ماوراء طبیعی خدا زندگی می‌کنند تا به مردم حیات ببخشند.

آیا لبخند زدن به مردم سخت است؟ آیا گفتن کلمات محبت آمیز به غریبه‌ها بسیار دشوار است؟ آیا باور این نکته بسیار سخت است که هر کلمه قدرتی حیاتبخش دارد؟ اگر شما به قدرت خدا ایمان نداشته باشید و برای همه مردم در قلب شما احترام وجود نداشته باشد، این کار دشوار است. اما اگر دعا کنید و از خدا بخواهید که برای کسانی که او برای آنها جاننش را فدا کردخ در وجود شما احترام واقعی ایجاد کند، او این کار را انجام می‌دهد، زیرا این خواسته اوست.

## یک راه زندگی

هنگامی که از خدا خواسته‌اید که برای همه مردم در قلب شما احترام قرار دهد، تمام زندگی شما تغییر خواهد کرد، شما با گارسون یا پیشخدمت بسیار متفاوت رفتار خواهید کرد. شما فقط به منو خیره نمی‌شوید و سفارش خود را برای غذا صادر نمی‌کنید. وقتی

به میز شما نزدیک می‌شوند به چشمان آنها نگاه می‌کنید و از آنها استقبال می‌کنید. قبل از سفارش از گارسون می‌پرسید نام او چیست؟ هر بار که با آنها تماس می‌گیرید، آنها را با نام صدا می‌کنید، و مهمتر از همه، از آنها به خاطر ارائه آن غذا به صورت شفاهی و مالی تشکر می‌کنید. انعام ۱۵ درصدی ندهید. اگر برای آنها ارزش قائل باشید، بیش از ۲۰ درصد انعام خواهید داد.

همیشه بیشتر از استاندارد عمل کنید. به میانگین بسنده نکنید. از خود بپرسید که گارسون چقدر ارزشمند است. پاسخ که شما باید به خوبی از آن آگاه باشید این است - به اندازه ای که عیسی برای او بمیرد.

من ناراحتم که باید بگویم چند باری پیش آمده که خادمان مرا برای صرف غذا بیرون بردند، و متأسفانه دیدم به کسی که به ما خدمت می‌کرد انعام بسیار کمی دادند. یکبار، انعام انقدر افتضاح بود که من مجبور شدم کاری انجام دهم. من و شبان داشتیم به پارکینگ می‌رفتیم و من به سادگی گفتم: «برو و ماشینت را بیاور، من باید به رستوران برگردم» در حالی که او رفت تا وسیله نقلیه اش را بیاورد، من برگشتم تا انعام بزرگتری روی میز بگذارم. چگونه می‌شد با کسی که به ما خدمت کرد چنین رفتار پیش پا افتاده ای داشت، مخصوصاً که پیشخدمت می‌دانست که ما تازه از یک جلسه‌ی کلیسایی آمده ایم؟

به یاد می‌آورم؛ یک بار من و لیزا برای کسی که برای ما غذا سرو کرد، ۵۰ درصد انعام گذاشتیم. او از مکالمات ما متوجه شد که ما در خدمت هستیم. ما حلقه‌ی ارتباطی خدا با او بودیم، و او باید می‌دانست که خدا برای او ارزش قائل است. ما قبل از اینکه متوجه شود چقدر انعام داده ایم رفتیم، اما من مطمئنم که او تحت تأثیر قرار گرفت و تجربه خوبی از نجات دهنده در او باقی ماند. پولس می‌گوید: «زیرا ما مانند بُخور خوشبویی هستیم که مسیح به خدا تقدیم می‌کند و بوی خوش آن هم بین آنانی که نجات می‌یابند و هم بین آنانی که هلاک می‌گردند، پخش می‌گردد.» (دوم قرن‌تینان ۱۵: ۲). به نظر می‌رسد که دیدگاه آن پیشخدمت در مورد خدمت خدا در حال حاضر مثبت باشد و این امر او را برای دریافت از خداوند بواسطه‌ی افراد دیگر در آینده آماده خواهد کرد.

هنگامی که به کسانی که به شما خدمت می‌کنند احترام می‌گذارید، بارها با رفتارهای مطلوب-غذای بیشتر، غذای اضافی، خدمات بهتر یا سایر شگفتی‌ها روبرو می‌شوید. ایمانداران نباید به این دلیل احترام کنند، اما با این وجود، این برکت است. من و لیزا بارها از متصدی پارک خودرو در فرودگاه استفاده می‌کنیم. از آنجا که ما خیلی



سفر می‌کنیم آنها ماشین ما را می‌شناسند. اگر تعداد کمی از افراد مشغول به کار باشند، آنها تقریباً با هم مسابقه می‌دهند تا بتوانند اولین کسانی باشند که به ما خدمات ارائه می‌دهند. چرا؟ زیرا ما انعام خوبی به آنها می‌دهیم. ما همچنین با آنها صحبت می‌کنیم و می‌پرسیم اوضاع برای آنها و عزیزانشان چگونه پیش می‌رود. در فرودگاه ما پارکینگ مخفی وجود دارد که در برابر آب و هوا محافظت شده است و نسبت به سایر فضاهای باز که در برابر آب و هوا آسیب پذیر هستند، از خودروها بهتر محافظت می‌کند. ماشین من همیشه در آن قسمت قرار می‌گیرد. به این پاداش احترام می‌گویند.

در خواربارفروشی محلی ما نیز اوضاع به همین ترتیب است. برخی از مهمانان خارج از شهر که با من و لیزا وارد مغازه شده اند، اظهار نظر کرده اند: «چه کسی شما را در این فروشگاه نمی‌شناسد؟» این به این دلیل نیست که ما نویسندگان یا خادمان شناخته شده ای هستیم. در واقع، اکثر آنها این را در مورد ما نمی‌دانند. به این دلیل است که ما با آنها صحبت می‌کنیم و در مورد امور آنها می‌پرسیم. برخی که می‌دانند ما چه می‌کنیم از ما خواسته اند در مواقع ضروری برایشان دعا کنیم. وقتی وارد می‌شویم، آنها از حضور ما خوشحال می‌شوند و بسیاری از مواقع خدمات اضافی یا پیشنهاد خریدهایی دریافت می‌کنیم که دیگران ندارند. باز هم، آیا ما به خاطر این خدمات اضافه به آنها احترام می‌گذاریم؟ نه، هزار بار نه! ما این کار را می‌کنیم، زیرا خدا به ما دستور داده است که به همه احترام بگذاریم.

## مثال‌های کاربردی

بگذارید برای تکریم همه برای شما چند مثال عملی بیان کنم. وقتی با فردی ملاقات می‌کنید، به چشمان او نگاه کنید، با مهربانی با او تماس بگیرید، به او نشان دهید که برای شما مهم است. فقط به دنبال انجام کار خود مانند سفارش، درخواست، خرید و غیره نباشید، بلکه فقط یک لحظه وقت بگذارید و در مورد امور آنها سوال کنید. اگر زمان اجازه می‌دهد، فقط یک سوال نپرسید، بلکه آنچه را که برای آنها مهم است بررسی کنید و جستجو کنید. هنگامی که شخصی می‌داند شما به او اهمیت می‌دهید، دربرای ارائه بزرگترین هدیه، یعنی انجیل عیسی مسیح، باز می‌شود. با این حال، اگر برای آنها ارزش قائل نشوید و سعی کنید انجیل را به آنها اعلام کنید، اغلب احساس می‌کنند که از آنها سواستفاده شده است - یک چشم‌انداز دیگر برای شما که به مجموعه خود اضافه کنید.

به کارهایی فکر کنید که می‌توانید فراتر از «مورد انتظار» برای افراد انجام دهید- به آنها یک هدیه کوچک، یک راهنمایی در صورت لزوم، یا کمک در انجام وظیفه بدهید. به رفتگرها نوشابه بدهید یا به کسی که در ساختمان شما کار می‌کند غذا بدهید. برف را از روی جاده همسایه خود پارو کنید. چمن حیاطشان را کاملاً غافلگیرانه بزنید. احترام گذاشتن به افراد به یک عمل مفرح تبدیل می‌شود، به ویژه وقتی که اصلاً انتظار نمی‌رود. این چیزهای کوچک است که شما را متمایز می‌کند و به آنها اشتیاق می‌دهد تا پیام عیسی مسیح را بشنوند.

باز هم می‌گویم، مهمترین چیز این است که از خدا بخواهید احترام واقعی برای همه مردم را در قلب شما قرار دهد. اگر بدون این که در قلب شما باشد سعی کنید احترام بگذارید، جعلی یا در بهترین حالت سطحی می‌شود. این در واقع بر آنچه شما امیدوار هستید، تأثیر معکوس خواهد داشت. تشخیص عدم صداقت کار سختی نیست. اکثر می‌توانند آن را حس کنند. در انتهای فصل آخر، ما با هم دعا می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که احترام واقعی را در قلب ما جای دهد. کلام خدا در این کتاب باعث بنای ایمان و گرسنگی شما برای آن شده است. تنها کاری که باید انجام دهیم این است که بخواهیم. قبل از انجام این کار، یک نکته مهم برای بررسی وجود دارد.

## احترام به خدا

آخرین، اما نه کم اهمیت‌ترین- و در واقع، مهم‌ترین - نکته این است که تنها راه قدم برداشتن در احترام واقعی این است که قبل از هر چیز همیشه خدا را گرامی‌بدارید. احترام پایدار تنها در این صورت ممکن است که خدا را بالاتر از هر چیز یا شخص دیگری بدانیم. (امثال ۳: ۹) به ما دستور می‌دهد «خداوند را احترام نما» ما باید برای او بیش از هر چیز و هر کس دیگری ارزش و احترام قائل باشیم. اگر به کسی یا چیزی بالاتر از او ارزش دهیم، به او بی احترامی کرده ایم. او شاه بزرگ است؛ او شایسته است که همه احترام ما را داشته باشد، نه فقط بخشی از آن را. احترام ما فقط به خدا می‌رسد و از عبادت فراتر می‌رود.

به یاد داشته باشید، هدف نهایی احترام به خداوند است. احترام ما به اولیای امور، کسانی که در سطح ما هستند و «کوچک‌ترها» به عیسی و در نهایت به پدر منتقل می‌شود. بنابراین وقتی احترام به مردم از احترام و اطاعت خدا فراتر می‌رود، بی احترامی و یا بت پرستی تلقی می‌گردد.

### احترام محو شده

عیلی رئیس کاهنان بود. او در روزهای کودکی ساموئل مسئولیت خیمه مقدس را بر عهده داشت. پسرانش انسانهای بدی بودند که به خداوند، قومش و وظایفشان به عنوان کاهن احترام نمی‌گذاشتند. آنها بهترین هدایا را برای خود می‌گرفتند و اگر دعاگزاران شکایت می‌کردند، آن را به زور می‌گرفتند.

عیلی از رفتارهای خائنانه پسرانش در مورد هدایا و همچنین رفتارها و کنده آنها با زنان جوان که در ورودی خیمه خدمت می‌کردند، آگاه بود. سرانجام او آنها را اصلاح کرد و گفت: «چرا این کارها را می‌کنید؟ تمام مردم از کارهای بد شما شکایت دارند. فرزندان من، از این کارها دست بکشید، چیزهایی را که مردم درباره شما می‌گویند وحشتناک است.» (اول سموئیل. ۲: ۲۳-۲۴).

اگرچه با آنها برخورد کرد، اما همچنان به پسران خود اجازه می‌داد که به عنوان شبان خدمت کنند. منفعتی برای عیلی وجود داشت؛ عادت پرخوری او با رفتار پسرانش ارضا می‌شد. اگر او واقعاً خدا را گرامی می‌داشت، آنها را از مقام خود برکنار می‌کرد. او مردان صالحی را جایگزین آنها می‌کرد که با قلب واقعی به خدا و مردم خدمت می‌کردند. اکنون کلام خداوند را که از پیامبری به نزد عیلی آمده بود بشنوید:

روزی یک نبی نزد عیلی آمد و به او گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: وقتی جد توهارون و خانواده‌اش در کشور مصر برده فرعون بودند، خود را برهaron ظاهر ساختم. از بین تمام طایفه‌های بنی اسرائیل خانواده او را به عنوان کاهنان خود برگزیدم تا بر قربانگاه من قربانی تقدیم کنند و بخور بسوزانند و در حضور من جامه مخصوص کاهنان را بپوشند. تمام گوشت قربانی‌های سوختنی را برای آنها تعیین کردم. پس چرا قربانی‌ها و نذرهایی را که مردم برای من می‌آورند، بی‌حرمت می‌کنی؟ تو به پسرانت بیشتر از من احترام می‌گذاری. به آنها اجازه می‌دهی که از خوردن بهترین گوشت قربانی که قوم من برای من می‌گذرانند، خود را چاق نمایند.

- اول سموئیل ۲: ۷۲-۹۲

نبی انگیزه‌های عیلی را بیان کرد. عیلی استفاده از مزایای بهترین هدایا که با دستکاری و زور گرفته میشدند بر شرافت ترجیح داد. خدا از طریق نبی اظهار داشت که عیلی فرزندان خود را بیشتر از خدا ارج می‌نهد. با این کار او نه تنها پاداشی دریافت نمی‌کند، بلکه برعکس ضرر بزرگی را نیز دریافت می‌کند. خداوند در ادامه از طریق نبی به او می‌گوید:

خداوند خدای اسرائیل می‌فرماید: هر چند وعده داده بودم که خاندان تو و خاندان پدرت همیشه کاهنان درگاه من باشند، اما بعد از این نمی‌خواهم.

بلکه هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت. روزی خواهد آمد که من تمام جوانان را در خانواده‌ی تو و نیز در طایفه‌ی تو خواهم کشت به طوری که دیگر پیرمردی در خانواده‌ی تو یافت نخواهد شد. تو به مصیبت دچار می‌گرددی و به برکاتی که به مردم اسرائیل می‌بخشم با حسرت نگاه خواهی کرد و هیچ‌کس در خانواده‌ی تو به سن پیری نخواهد رسید. فقط یک نفر را از نسل تو زنده نگاه خواهم داشت. او به عنوان کاهن مرا خدمت خواهد کرد. ولی نابینا شده و امیدی نخواهد داشت. و بقیه‌ی نسل تو به طرز فجیعی کشته خواهند شد. برای اینکه گفته‌های من بر تو ثابت شود، بدان که دو پسر، حفنی و فینحاس در یک روز خواهند مرد. اما من برای خود کاهن صادقتر و باوفاتری انتخاب می‌کنم که با دل و جان مرا خدمت کند. خاندانش را برکت می‌دهم تا در حضور برگزیده‌ی من همیشه آماده‌ی خدمت باشد. بازماندگان تو برای یک سکه‌ی نقره یا یک قرص نان در مقابل او سر تعظیم خم کرده بگویند: «لطفاً برای ما کاری در بین کاهنان بده تا لقمه نانی به دست آوریم.»

- اول سموئیل ۲: ۰۳-۰۶

خدا گفت که او یک کاهن وفادار تربیت می‌کند که برای رضایت خود یا مردم از خدا اطاعت کند. این احترام واقعی است. پاداش این کاهن که جانشین عیسی می‌شد این بود که او و فرزندان هرگز جایگاه خود را از دست نخواهند داد و از برکت برخوردار خواهند شد.

## احترام ابراهیم

ابراهیم به این ترتیب خدا را گرامی داشت. هیچکس به اندازه اسحاق برای او مهم نبود. او بیست و پنج سال منتظر پسر موعود خود بود. او اسحاق را بیش از هر چیز یا کسی دوست داشت. با این حال، یک شب خدا نزد او آمد و از ابراهیم خواست که او را بر فرزندش مقدم بدارد. خدا از او خواست که اسحاق را قربانی کند. آیا می‌توانید آشفستگی روح ابراهیم را تصور کنید؟ برای او دست کشیدن از هیچ چیز به این اندازه دشوار نبود. رها کردن تمام دارایی‌هایش برای او بسیار آسان‌تر از دست کشیدن از کسی بود

که قرار بود نسلش از طریق او حاصل شود. با این حال در مورد ابراهیم ماجرا برعکس چیزی بود که در مورد عیسی اتفاق افتاد داد. ما می‌خوانیم، «روز بعد، ابراهیم صبح زود بلند شد» (پیدایش ۲۲: ۳ NLT). او تردید نکرد؛ او صبح زود در راه بود تا آنچه را که خدا به او دستور داده بود انجام دهد. ابراهیم بیش از هر چیز به خدا احترام گذاشت. به این دلیل، درست قبل از اینکه اسحاق را قربانی کند، فرشته او را صدا کرد: «فرشته گفت: «به پسر خود صدمه نزن و هیچ‌کاری با او نکن. من حالا فهمیدم که تو از خدا اطاعت می‌کنی و به او احترام می‌گذاری. زیرا تو پسر عزیز خود را از او مضایقه نکردی.»» (آیه ۱۲ NLT). موکداً میبینیم، همه احترامات واقعی محصول جانبی ترس مقدس است. اکنون پاداشی را که ابراهیم از عمل بزرگ خود دریافت کرد بشنوید:

فرشته خداوند، برای بار دوم از آسمان ابراهیم را صدا کرد و گفت: «من به تو وعده می‌دهم و به اسم خودم قسم می‌خورم که تو را به فراوانی برکت خواهم داد. زیرا تو این‌کار را کردی و پسر عزیز خود را از من مضایقه نکردی. من قول می‌دهم که نسل تو را مانند ستارگان آسمان و شنهای ساحل دریا زیاد کنم. نسلهای تو بر دشمنان خود پیروز خواهند شد. تمام ملتها از من خواهند خواست، همان‌طور که نسل تو را برکت داده‌ام، نسل آنها را هم برکت دهم. فقط به خاطر اینکه تو از من اطاعت کردی.»

- پیدایش ۲۲: ۵۱-۸۱

به خاطر داشته باشید که احترام همیشه پاداشی دارد، چه مستقیماً خدا را احترام کنید، چه غیرمستقیم بواسطه‌ی احترام گذاشتن به خادمانش.

## انتخاب اشتباه موسی

موسی شخص دیگری بود که در آستانه از دست دادن همه چیز به دلیل تکریم دیگری بر خدا بود. خطای او شدید بود؛ خدا در واقع آنقدر عصبانی بود که زندگی موسی در شرف نابودی بود. ما می‌خوانیم: «در راه مصر جایی که موسی اردو زده بود، خداوند با او برخورد نمود و خواست او را بکشد.» (خروج ۴: ۲۴ NIT). قبل از بحث در این مورد، اجازه دهید ابتدا آنچه را که در حال وقوع است، به شما

بگویم. خداوند به تازگی در بوته ای سوزان بر موسی ظاهر شده بود. خدا اعلام کرد که موسی را انتخاب کرده است تا تمام قوم اسرائیل را از مصر آزاد کند. موسی از کوه پایین آمد، همسر و فرزندان خود را جمع کرد و برای انجام آنچه به او گفته شده بود به مصر سفر کرد. شب اول که آنها اردو زدند، خدا آمد تا موسی را بکشد. چه؟ کشتن کسی که به تازگی گفته بود قرار است قوم او را رهایی بخشد؟ آیا خدا اسکیزوفرنی است؟ نه، هزار بار، نه! اینجا چه خبر است؟

هنگامی که موسی پس از رویارویی با بوته از کوه پایین آمد، همسرش یکی از اولین کسانی بود که با او ملاقات کرد، او می‌توانست ببیند موسی چیزی عمیق را تجربه کرده است و در مورد آن کنجکاو شد. تصویری که مکالمه آنها چیزی شبیه به این است: موسی فریاد می‌زند: «عزیزم!» «خدا به من نشان داد و به من گفت که باید به مصر برگردم و قوم خود را از اسارت فرعون نجات دهم. بنابراین، اساساً، من نجات دهنده ای هستم که مدتهاست درباره اش صحبت می‌کنیم.» همسرش، صفوره<sup>۴۲</sup>، پاسخ می‌دهد: «شگفت‌انگیز است، من با تو هستم عزیزم. کی می‌رویم؟»

موسی پاسخ می‌دهد: «فورا، اما ابتدا باید یک کار را انجام دهیم. خدا در کوه عهدی را که با ابراهیم بسته بود با من مرور کرد. به من گفت که ما باید دو پسر خود را ختنه کنیم.

او پاسخ می‌دهد: «اوه، خوب، بسیار خوب، بیا با گرشوم<sup>۴۳</sup>، بزرگترین فرزند خود شروع کنیم.»

صفوره سپس ختنه موسی را تماشا می‌کند.

حالا، بیایید اینجا توقف کنیم و اجازه دهید این را بگویم. من شاهد ختنه پسر سومان بودم. دکتر به ما هشدار داد که قبل از عمل خودمان را آماده کنیم. او گفت ما هرگز دیگر الک را در چنین دردی نبینیم. وقتی دکتر دستش را محکم کرد و برش را انجام داد، من دیدم که الک با تمام وجود از درد فریاد می‌زند. من در عذاب بودم که او را با چنین دردی تماشا می‌کردم.

بیایید این را روی صفوره اعمال کنیم. او به فریاد، ناله و درد کشیدن بزرگترین پسرش نگاه می‌کند. به احتمال زیاد این او را وحشت زده می‌کند. چگونه شوهرش

Zipporah ۴۲

Gershom ۴۳

می‌تواند این کار را با پسر محبوب خود انجام دهد؟ او در مورد مردی که ازدواج کرده است نگران است، چه اتفاقی برای او در آن کوه افتاده است؟ آیا این خونین و بی رحمانه نیست؟

بنابراین مادر وارد عمل می‌شود. او بین موسی و پسر کوچکشان، قرار می‌گیرد. دست به کمر، پا به زمین در اعتراض جسورانه می‌ایستد. او به هیچ وجه کنار نمی‌رود و می‌گوید؛ حتی یک قدم نزدیک نشو. او اعتراض می‌کند: «تو دیگر این کار را نمی‌کنی. این بچه من است؛ به اندازه کافی بد بود که مجبور شدم شاهد این رفتار ظالمانه و ناعادلانه و شکنجه‌گرشوم باشم. تو چه شوهر هستی؟!»

من فقط می‌توانم اختلافات عظیمی که در ازدواج فوران کرد تصور کنم. او بحث می‌کند، فریاد می‌زند و احتمالاً حتی موسی را تهدید می‌کند. این نبرد در تمام طول روز، در طول شب و تا روز بعد ادامه دارد. هیچ وعده غذایی آماده نمی‌شود، و گره‌ها ساعت به ساعت کورتر می‌شوند. به نظر موسی این مشاجره بی پایان و خسته کننده است. سرانجام، موسی از مقاومت همسرش خسته می‌شود، بنابراین او فکر می‌کند؛ من از جنگیدن خسته شده‌ام و کاری دارم که باید انجام دهم، من این خواندگی را دارم که یک قوم کامل را نجات دهم، و باید این کار را شروع کنم. بنابراین تسلیم می‌شود و می‌گوید: «باشه، برویم.»

در راه مصر، خداوند به اردوگاه آنها می‌آید تا موسی را بکشد، زیرا او به همسر خود بیش از خدا احترام گذاشت. خدا چنین چیزی را برای رهبر برگزیده خود نمی‌خواهد. او موسی را خواهد کشت و شخص دیگری را پیدا می‌کند. با این حال، هنگامی که همسر موسی می‌بیند که چه اتفاقی برای همسرش در حال رخ دادن است، او هوشمند می‌شود و پسرش را ختنه می‌کند. ما می‌خوانیم: «حالا ظاهراً او نتوانسته یکی از پسران خود را ختنه کند، اما همسرش با آن مخالف بود؛ اما چون جان خود را در چنین خطری دید، صفوره یک چاقو سنگ چخماق گرفت و پوست ختنه گاه پسرش را قطع کرد و پاهای [موسی] را لمس کرد و گفت: «تو برای من شوهر خونی هستی.»» (خروج ۴:۲۵ AMPC)

هنگامی که او این کار را کرد، «پس خداوند موسی را رها کرد.» (آیه ۲۶ NLT). روزی در دعا خدا از من پرسید: «آیا من برای کشتن موسی آمدم یا برای کشتن همسرش؟»

من با احتیاط پاسخ دادم، «موسی»

خدا سپس به من گفت: «بله، زیرا به موسی گفتم پسرانش را ختنه کند. او سرپرست



خانواده بود، و او برای خواسته‌های همسرش احترام بیشتری قائل شد. او مسئول بود. « این امر اهمیت عدم سازش حقیقت به منظور جلب رضایت کسانی که تحت اختیار ما هستند را به من نشان داد.

موسی به جای «صلح کننده» بیشتر به عنوان «حافظ صلح» عمل کرد. عیسی هرگز نگفت: «خوشا به حال حافظان صلح»، بلکه گفت «خوشا به حال صلح‌کنندگان (متی ۵: ۹)». حافظ صلح کسی است که حقیقت را تغییر می‌دهد تا احساس صلح کاذب را حفظ کند. رهبران به راحتی می‌توانند در این دام بیفتند. این در اصل، احترام گذاشتن به کسی است که می‌بینیم نسبت به کسی که نمی‌بینیم. خدا از این رفتار بیزار است.

از سوی دیگر، صلح‌کننده کسی است که در صورت لزوم و برای برقراری صلح حقیقی وارد مجادله می‌شود. به همین دلیل عیسی می‌گوید: «واز زمان یحیی تعمیددهنده تا به امروز پادشاهی آسمان مورد حملات سخت قرار گرفته و زورمندان برای دست یافتن به آن کوشش می‌نمایند.» (متی ۱۱: ۱۲) (به عنوان یک جایزه گرانبها-داشتن سهم در پادشاهی آسمان که با اشتیاق و تلاش شدید همراه است.) «زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست؛ بلکه شامل نیکی و آرامش و خوشی در روح القدس است.» (رومیان ۱۴: ۱۷)

انگیزه حافظ صلح خودخواهانه است. آنها نمی‌خواهند زندگی را برای خود ناراحت کنند، یا مزایایی را که از آن برخوردارند دوست دارند، مانند عیسی با پسرانش. موسی به احتمال زیاد از این حادثه درس گرفت، و هرگز حقیقت را زیر پا نگذاشت. بنابراین، در اصل، این شکست در آغاز خدمت وی برای او یک نشانگر بود، نقطه ای برای یادگیری، جایی که در آن محکومیتی در قلب او ایجاد شد که او را به فردی بزرگ تبدیل کرد. او بقیه عمر خود را رهبری کرد.

عیسی متفاوت بود. او به اندازه موسی در رهبری جدید و تازه کار نبود، بلکه یک کاردان با تجربه بود. او دقیقاً می‌دانست که چه کار می‌کرده است. از سوی دیگر، موسی احتمالاً فقط سعی می‌کرد شوهر خوبی باشد. او بی‌ریا بود، اما اشتباه می‌کرد.

## چالش خانگی

اگر تمام حوادثی را که در این فصل توضیح داده ام بررسی کنید، متوجه خواهید شد که هر نمونه در خانواده اتفاق می‌افتد. عیسی و ابراهیم از نظر فرزندان، موسی با همسرش. در این مرحله، سخنان عیسی در مورد خانواده‌ها روشن می‌شود:

«گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر. من آمده‌ام تا در میان پسر و پدر، دختر و مادر، عروس و مادر شوهر اختلاف بیندازم. دشمنان شخص، اعضای خانواده خود او خواهد بود.»

«هرکه پدر یا مادر خود را بیشتر از من دوست داشته باشد، لایق من نیست و هر کسی دختر یا پسر خود را بیش از من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد.»

- متی ۰۱: ۴۳-۷۳

وقتی برای ارج نهادن به کسی، حتی اگر در خانواده خود ما باشد، از اراده خدا، همانطور که در کلام او آشکار شده است، مصالحه می‌کنیم، ما در اصل در برابر خدا گناه می‌کنیم. امیدوارم بتوانید جدیت آن را مشاهده کنید. سخنان عیسی صریح و سخت است. دلیل آن را می‌توانیم از مثالهای ذکر شده در بالا متوجه شویم. در مورد عیسی، هیچ قصدی از قضاوت آشکار خانواده اش در امان نماند. احترام به پسرانش بیشتر از خدا بهای سنگینی برای او داشت.

در اینجا تعادل مناسب احترام نهفته است. در کل این کتاب، ما بر اهمیت احترام تمرکز کرده ایم. با این حال، احترامی که بالاتر از خداوند قرار می‌گیرد بی احترامی یا بت پرستی تلقی می‌شود و اغلب عواقب شدیدی را به دنبال دارد. هیچ چیز و هیچکس نباید بالاتر از او مورد احترام قرار گیرد. او خدا، پادشاه و نجات دهنده ما است. ما همیشه باید این را سرلوحه کار خود قرار دهیم.

## احترام با اطاعت نشان داده می‌شود

بسیاری از حوادث دیگر در سراسر کتاب مقدس وجود دارد که در آن مردان یا زنان به افراد دیگر بیشتر از خدا ارج می‌نهادند. هیچ یک از نتایج مطلوب نیست. ما پیامدهای احترام گذاشتن به افراد تحت اختیار خود را نشان دادیم. در مورد کسانی که در سطح ما یا بالاتر از ما هستند، نیز همین امر صادق است.

یک مورد، که مرا عمیقاً هوشیار می‌کند، در مورد یک پیامبر جوان و پیر است که در کتاب پادشاهان یافت می‌شود. پیامبر جوان اهل یهودا بود و از طرف خدا به او دستور داده شد که به بیت اثل برود و در برابر قربانگاه بت پرستان، که پادشاه یربعام بر روی

آن قربانی می کرد، فریاد بزند. او این کار را کرد و خدا محراب را نابود کرد و خاکستر آن دقیقاً همانطور که پیامبر جوان گفته بود فرو ریخت.

پادشاه یربعام از اینکه چقدر سریع کلام خدا به وقوع پیوست و قدرت خدا که دست او را شفا داد، حیرت کرد. بنابراین پیامبر را به قصر خود دعوت کرد تا از او پذیرایی شود و پاداشی به او داده شود. پیامبر در پاسخ گفت: «اگر شما نیمی از خانه خود را به من بدهید، من با شما وارد نمی شوم، و در این مکان نان نمی خورم و آب نمی نوشم. زیرا این امر به دستور خداوند به من دستور داده شده است، گفت: «نان نخورید، آب ننوشید و از همان راهی که آمدید باز نگردید» (مرد خدا به پادشاه پاسخ داد: «اگر نیمی از خانه خود را به من بدهی من با تو وارد آن نخواهم شد و من در اینجا نان نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید. خداوند به من فرمان داده است که در اینجا نان نخورم و آب ننوشم و از راهی که آمده ام باز نگردم.») (اول پادشاهان ۱۳: ۸-۹).

بنابراین او از راه دیگری آنجا را ترک کرد و سفر خود را به سوی یهودا آغاز کرد. با این حال، پیامبر پیر در راه با او ملاقات کرد و او را برای صرف غذا به خانه اش دعوت کرد. پیامبر جوان دوباره به پیامبر پیر آنچه را خدا به او گفته بود، گفت- او نباید غذا بخورد یا بنوشد، یا از همان راه برگردد، و نمی تواند با او برود. آنگاه نبی پیر بیتئیل به او گفت: «من نیز مانند تو نبی هستم و فرشته از طرف خداوند به من گفت که تو را با خود به خانه ببرم و از تو پذیرایی کنم.» اما نبی پیر دروغ می گفت. (آیه ۱۸ NLT) پیامبر جوان سخنان پیامبر پیر را محترم شمرد و با او به خانه رفت. در خانه، هنگام غذا خوردن، خداوند به پیامبر جوان گفت که چون نافرمانی کرده است، به محل دفن اجداد خود باز نخواهد گشت.

سپس او به سمت یهودا رفت و در جاده با شیر مواجه و کشته شد. با این حال، شیر جسد او، و الاغی را که پیامبر با آن سفر کرده بود، نخورد. هنگامی که نبی پیر شنید، گفت: «این نبی از فرمان خداوند سرپیچی کرد، پس خداوند شیر را فرستاد تا به او حمله کند و او را بکشد، همان طور که خداوند گفته بود.» (آیه ۲۶)

پیامبر جوان به پیامبر پیر احترام گذاشت. به احتمال زیاد، این احترام به بزرگان در سنین پایین در او ایجاد شده بود. این یک اعتقاد قوی در وجود او بود که به افرادی که بیشتر از او در خدمت خدا بوده اند احترام بگذارد. و این فضیلت خوبی است با این حال، تعادل مناسب باید حفظ شود. خطای بزرگ پیامبر جوان به علت احترام بیشتر به

سخنان پیامبر پیر نسبت به کلام خداوند رخ داد. این برایش گران تمام شد. نمونه ای از عهد جدید در زندگی پطرس یافت می‌شود. پولس رسول می‌نویسد:

اما وقتی پطرس به انطاکیه آمد، روبه‌رو با او مخالفت کردم، زیرا کاملاً مقصّر بود. از آن رو که پیش از رسیدن عده‌ای از طرف یعقوب او با غیر یهودیان غذا می‌خورد، اما با رسیدن آنها خود را کنار کشید و دیگر نمی‌خواست با غیر یهودیان غذا بخورد، مبدا اهل ختنه را برنجانند. سایر مسیحیان یهودی نژاد از ریاکاری او تقلید کردند، به طوری که حتی برنابا نیز تحت تأثیر دورویی آنها قرار گرفت.

- غلاطیان ۲: ۱۱-۳۱

چرا پطرس، برنابا، و دیگر ایمانداران یهودی از ایمانداران غیر یهودی عقب نشینی کردند، در حالی که قبلاً آزادانه با آنها غذا می‌خوردند؟ پاسخ ساده است- آنها دوستان خود را بیشتر از حقیقت مورد احترام قرار دادند و این منجر به رفتارهای ترسناک و ریاکارانه شد. پطرس حقیقت را می‌دانست؛ حقیقت در یوپا<sup>۴۴</sup> در حالت رویا به او نشان داده شده بود. سخن دقیق خداوند این بود که: «آنچه را خدا حلال کرده است تو نباید حرام بینداری.» (اعمال ۱۰: ۱۵ GNT)

می‌دانم که گاهی احترام گذاشتن به کسی که او را می‌بینیم ساده تر از احترام گذاشتن به خدای نادیدنی است. با این حال، این نباید چنین باشد. ما باید مرز اعتقادات خود را در زندگی تعیین کنیم تا عکس‌العمل‌های مناسبی داشته باشیم. بنابراین، اگر کسی که ما به او احترام می‌گذاریم از ما بخواهد، ما را ترغیب کند و یا سعی کند ما را متقاعد کند بر خلاف آنچه می‌دانیم کلام خدا است، عمل کنیم، نمی‌توانیم خواسته‌های او را بالاتر از خواسته خدا قرار دهیم.

## دریغ کردن احترام

زمان‌هایی برای دریغ احترام وجود دارد. اگرچه نادر است، اما باید آن را بررسی کنیم تا دچار گناه نشویم. ما می‌خوانیم:

احترام گذاشتن به افراد نادان، مانند بارش برف در تابستان یا باران در فصل درو است.

- امثال ۶۲: ۱

احترام گذاشتن به آدم احمق، مانند بستن سنگ به فلاخن کاری احمقانه است.

- امثال ۶۲: ۸

گره زدن سنگ به تیرکمان بچه باعث می‌شود که جز احمق کسی مجروح نشود؟ این چگونه در زندگی روزمره صدق می‌کند؟ او کسی است که در قلب خود می‌گوید «خدا وجود ندارد.» (مزامیر ۵۳: ۱)، شایعات بی‌اساس را منتشر می‌کند (امثال ۱۰: ۱۸)؛ از کارهای بد لذت می‌برد (امثال ۱۰: ۲۳). خیال می‌کنند که همه چیز را خوب می‌دانند (امثال ۱۲: ۱۵). کلمات پر زرق و برق و فخرفروشی می‌گوید (پُر حرفی شخص نادان را به زحمت می‌اندازد) (امثال ۱۴: ۳). نصیحت والدین خود را بی‌اهمیت می‌شمارد، برای حکمت ارزش قایل نیست و فقط دوست دارد که خود را دانا نشان بدهد. (امثال ۵: ۱۵؛ ۲: ۱۸) - این‌ها فقط چند ویژگی فرد احمق است که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است. به طور خلاصه، در عهد جدید از فردی مانند این اغلب به عنوان دجال یا ضد مسیح یاد می‌شود، زیرا او کاملاً برخلاف شیوه‌ها و آموزه‌های عیسی مسیح زندگی می‌کند. وقتی چنین شخصی را به دلیل حماقتش تکریم می‌کنیم، به خود آسیب می‌رسانیم. سنگ تیرکمان ما را به عقب پرت می‌شود. یوحنا رسول این را در نامه دوم خود کاملاً روشن می‌کند:

اگر کسی نزد شما بیاید و این تعلیم درست را نیاورد، او را در خانه خود نپذیرید و حتی به او خوش آمد هم نگوئید، زیرا هرکه به او خوش آمد گوید در کارهای شیرانۀ او همدست شناخته می‌شود.

- دوم یوحنا ۱: ۱-۱۱

احترام گذاشتن به رفتار یا اعتقادات نا محترم و خلاف آموزه مسیح حکیمانه نیست. اگر این کار را بکنیم، شریک گناه آنها می‌شویم.

## کسب احترام

سرانجام، همانطور که قبلاً بیان شد، تقاضای احترام بر خلاف قلب خداست. اگر شوهر پیامی در مورد احترام بشنود اما به خانه برگردد و آن را از همسر و فرزندان خود بخواهد، گوهر پیام را از دست می‌دهد. برای هر شخص دیگری در مقام اقتدار نیز چنین خواهد بود. از سوی دیگر، کتاب مقدس می‌آموزد که چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم تا احترام را به زندگی خود جلب کنیم:

به دنبال کسب حکمت برو و عقل و بینش پیدا کن. آنچه را می‌گویم فراموش مکن و از آنها سرپیچی منما. خردمندی را ترک مکن تا تو را محافظت نماید. آن را دوست بدار تا از تو مواظبت کند. تحصیل حکمت از هر کاری ارزنده‌تر است، پس علاوه بر همه چیزهایی که به دست می‌آوری، بینش را هم بیاموز. حکمت را دوست بدار تا تو را بزرگ و محترم سازد. آن را با اشتیاق طلب نما تا به تو عزت و شکوه ببخشد.

- امثال ۴: ۵-۸

پذیرش خرد باعث جذب احترام می‌شود. نقطه شروع خرد، ترس از خداوند است. وقتی از خداوند بترسیم، ایمان آورده و از کلام خدا در تمام زمینه‌های زندگی خود اطاعت می‌کنیم. ما آرزو داریم که همیشه از تمام دستورات و انتظارات او اطاعت کنیم. من دریافتم افرادی هستند که سعی می‌کنند کتاب مقدس را با سبک زندگی یا اعتقادات خودشان تطبیق بدهند. بنابراین، وقتی آنها کتاب مقدس را می‌خوانند، در نهایت آنچه را که دوست دارند می‌خوانند، به جای اینکه به آنچه می‌خوانند اعتقاد داشته باشند. اولی فریب است؛ مورد دوم ترس از خداوند است که منجر به حکمت می‌شود.

افرادی که تلاش می‌کنند عدلانه زندگی کنند، رحمت را دوست دارند و با فروتنی در پیشگاه خدا قدم می‌زنند، کسانی هستند که زود توبه می‌کنند و ایمان می‌آورند. آنها کسانی هستند که در صورت نیاز تصحیح را می‌پذیرند. به ما گفته شده: «فقر و رسوایی دامگیر کسی می‌شود که تأدیب را نمی‌پذیرد، ولی شخصی که آن را قبول می‌کند، محترم شمرده می‌شود.» (امثال ۱۳: ۱۸). نقطه مقابل شرم، احترام است. اگر در برابر تصحیح مقاومت کنید، شما ننگ را دعوت خواهید کرد. اما دوست داشتن حقیقت بیش از تأمین

آسایش یا رضایت شخصی باعث جذب احترام می شود.

نتیجه چنین خواهد بود: «نتیجه فروتنی و اطاعت از خداوند، ثروت و احترام و عمر طولانی است.» (مثل ۲۲: ۴). اگر خداپسندی را دنبال کنید، خداوند وعده احترام می دهد. ممکن است بلافاصله اتفاق نیوفتد، اما همیشه رخ خواهد داد. اکنون که ده ها سال در خدمت بوده ام، کسانی را که در برکات ماندگار خدا قدم میزنند مشاهده کرده ام. در مورد برخی، برای یک مدت به نظر می رسید که وفاداری آنها پاداش نخواهد گرفت. با این حال، با صبر و استقامت ثابت، آنها در نهایت شاهد احترام و برکتی بزرگ بودند.

## حفظ احترام

برای حفظ احترام، باید از نظر روحی فروتن باشیم. صرف نظر از اینکه خداوند به ما برکت فراوان می دهد، ما همیشه باید به یاد داشته باشیم که چیزی وجود ندارد که به ما داده نشده باشد. وقتی لیزا و من به خدمت سفر پرداختیم، چیز زیادی نداشتیم و به دنبال آن نبودیم. ما قصد داشتیم تمام چیزی را که داریم برای هر دری که خدا به روی ما باز کند، بدهیم.

پس از سالها که مشاهده می کردیم نیازهای ما بارها و بارها در دقیقه نود تامین می شود، خداوند در دعا به من گفت: «پسرم، میخوام شروع به برکت دادن به تو، خانواده ات و خدمتت به گونه ای بکنم که فراتر از رویاهای توست. تو امکانات فراوانی در اختیار خواهی داشت و تأثیر خدمت تو بسیار بیشتر خواهد شد. اما، این در عین حال یک آزمایش برای تو خواهد بود. در زمان بی بضاعتی، تو در مورد همه چیز از جمله سخنان، جاهایی که باید میرفتی، جاهایی که باید پولت را خرج می کردی و غیره، به من اعتماد کردی. اکنون هنگامی که من به تو برکت فراوان دهم، آیا در مورد سخنان، خرج کردن پولت، کارهایت و جاهایی که می روی نظر مرا محترم می شماری یا مطابق میل خودت رفتار می کنی؟، آیا فراموش خواهی کرد که از کجا آمده ای؟»

سپس او گفت: «پسرم، اکثر کسانی که سقوط کرده اند این کار را در زمان فراوانی انجام داده اند، نه در زمانهای قحطی.»

به یاد می آورم که به خانه رفتم (من در مکان دور افتاده ای در نزدیکی خانه مان بودم) و به همسرم گفتم که خدا در دعا به من چه گفت. او با هوشیاری به من نگاه کرد و گفت: «جان، اگر قسمت اول را به من گفته بودی که خدا به ما برکت فراوانی می دهد،

من همین الان می‌رقصیدم؛ اما با شنیدن این هشدار ترس مقدس بر من غلبه کرده است.»  
سری در تایید تکان دادم.

پولس، در تمام زندگی خود، خود را «کوچکترین حواریون»، «حداقل همه مقدسین» و «سرکرده‌ی گناهکاران» نامید. او هرگز این که از کجا آمده و این حقیقت جاودانه را فراموش نکرد: آنچه او داشت، خدا به او داد. به همین دلیل او نوشت: «زیرا کیست که تو را برتر ساخته است؟ جز آنچه که از دیگران گرفته‌ای، چه داری؟ پس اگر از کسی دیگر گرفتی، چرا طوری به خود فخر می‌کنی که گویا از خود داشته‌ای؟» (اول قرنتیان ۴: ۷).  
هنگامی که ما فروتنی در پیشگاه خداوند به این شیوه زندگی می‌کنیم، آنچه را که برای آن تلاش کرده ایم از دست نمی‌دهیم. آیه ای را که کتاب را با آن شروع کردیم به یاد بیاورید: «مواظب باشید مبدا تمام کارهایی را که ما برای شما کرده‌ایم، باطل سازید. برعکس، ما می‌خواهیم که شما پاداش خود را کاملاً دریافت کنید.» (دوم یوحنا ۸). برای اینکه از نابود شدن ثمره کار خود اجتناب کنیم، به ما توصیه شده است:

تکبر، انسان را به زمین می‌زند؛ اما فروتنی باعث سرفرازی می‌شود.

- امثال ۹۲: ۳۲

به کلمه سرفرازی توجه کنید. ما اگر در ترس خداوند زندگی کنیم و در فروتنی واقعی گام برداریم، احترام خود را حفظ کرده و همچنین در ترس از خداوند زندگی خواهیم کرد. هرگز فراموش نکنید که عیسی شما را از چه مرگ بزرگی نجات داد. همچنین محبت او را به خاطر بیاورید و بدانید که ارزش هر فردی که با او برخورد می‌کنید به همان اندازه زیاد است. بنابراین به آنها احترام بگذارید همانطور که او با دادن جان خود به آنها احترام گذاشت، و شما احترام کسب خواهید کرد، پاداش دریافت خواهید کرد و آنچه را که دریافت کرده اید حفظ خواهید نمود.

## نتیجه

ما بارها و بارها تأکید کرده ایم که تمام احترامات واقعی از قلب نشأت می‌گیرد. یکی از موثرترین روش‌هایی که قلب ما تغییر می‌کند، دعای واقعی است. من شما را تشویق می‌کنم که هر روز دعا کنید تا عشق، ترس مقدس و احترام خدا در قلب شما فراوان باشد.



بنابراین، برای این که کتاب را ببندید اما پیام آن در قلب شما باقی بماند- زیرا این کتاب همچنان در زندگی شما به ثمر می‌نشیند- من می‌خواهم با شما دعا کنم تا خداوند نسبت به کسانی که او به زندگی شما وارد می‌کند، در وجود شما احترام واقعی به وجود آورد. اگر از احترام به برخی کوتاهی کرده اید، من دعا را با توبه آغاز می‌کنم. بیایید با هم دعا کنیم:

پدر آسمانی، از شما سپاسگزارم که از طریق این کتاب با من صحبت کردید. من نزد شما می‌آیم و قبل از هر چیز از شما آمرزش می‌خواهم. لطفاً مرا ببخشید که از احترام به کسانی که به زندگی من فرستاده اید غفلت کردم. بخاطر عدم احترام و تسلیم در برابر کسانی که بر من قدرت دارند ؛ و همچنین تجلیل نکردن از افرادی که در سطح من هستند ؛ همراه با ارزش ندادن به کسانی که تحت اختیار من هستند، و سرانجام به خاطر تکریم نکردن همه مردان و زنانی که با آنها در ارتباط بوده ام ابراز پشیمانی می‌کنم. من از شما می‌خواهم که مرا با خون عیسی پاک کنید، زیرا من از حساسیت خود نسبت به افراد خاصی توبه می‌کنم. من از شما می‌خواهم که قلب و روح مرا با احترام واقعی لبریز کنید. من آرزو دارم که ترس خداوند و عشق الهی در قلب من جاری شود. من از شما می‌خواهم که قلب من را شعله ور کنید، همانطور که قلب شما مشتاق دیدن مردان و زنان ارزشمند، دوست داشتنی و مورد احترام است. من این را با ایمان می‌خواهم و در این زمان دریافت می‌کنم. و من به نام عیسی این را می‌طلبم، آمین.

روزانه در این راستا دعا کنید، در پیروی از کلام خدا قدم بردارید و خود را در حال تبدیل شدن به سفیر بزرگتر ملکوت خدا ببینید. پاداش شما عالی خواهد بود و شادی و رضایت قلبی را تجربه خواهید کرد. از محبت و خدمت شما به پادشاه ما سپاسگزاریم.

کنون بر آن کسی که قادر است شما را از لغزش نگاه دارد و شما را بی‌عیب و شادمان در پیشگاه جلالش قرار دهد، یعنی بر خدای یکتا که به وسیله عیسی مسیح خداوند ما، ما را نجات داده است، جلال و عظمت، قوت و قدرت باد، از ازل تا به امروز و از امروز تا به ابد، آمین.



## ضمیمه

# نجات در دسترس همه است

زیرا اگر با لبان خود اعتراف کنی که عیسی، خداوند است و در قلب خود ایمان آوری که خدا او را پس از مرگ زنده ساخت، نجات خواهی یافت. زیرا انسان با قلب ایمان می‌آورد و نیک محسوب می‌گردد و با لبهای خود به ایمانش اعتراف می‌کند و نجات می‌باید.

- رومیان ۱: ۹-۱۰

خدا می‌خواهد شما زندگی را به پری تجربه کنید. او به شما و برنامه ای که برای زندگی شما دارد بسیار علاقه مند است، اما تنها یک راه برای شروع سفر به سرنوشت شما وجود دارد: دریافت نجات از طریق پسر خدا، عیسی مسیح.

از طریق مرگ و رستاخیز عیسی، خداوند راهی را برای شما فراهم کرد تا به عنوان پسر یا دختر محبوبش به پادشاهی او وارد شوید. قربانی شدن عیسی بر صلیب زندگی ابدی و فراوان را به طور رایگان در اختیار شما قرار داد. نجات هدیه خدا به شما است. شما نمی‌توانید کاری برای کسب آن یا شایستگی دریافت آن انجام دهید.

برای دریافت این هدیه گرانبها، ابتدا به گناه خود به خاطر زندگی مستقل از خالق خود اعتراف کنید، زیرا این ریشه تمام گناهمانی است که مرتکب شده اید. این توبه بخش مهمی از دریافت نجات است. پطرس در روزی که پنج هزار نفر در کتاب اعمال نجات یافتند، این امر را به روشنی بیان کرد: «پس توبه کنید و به سوی خدا بازگشت نمایید تا

گناهان شما آمرزیده شود.» (اعمال ۳: ۱۹). کتاب مقدس اعلام می‌کند که هر یک از ما برده گناه به دنیا می‌آییم. این بردگی ریشه در گناه آدم دارد، که الگوی نافرمانی ارادی را آغاز کرد. توبه این است که از اطاعت از خود و شیطان، پدر دروغ، دور شوید و از ارباب جدید خود، عیسی مسیح-کسی که جان خود را برای شما داد، اطاعت کنید.

شما باید اربابی زندگی خود را به عیسی بدهید. این که عیسی را «خداوند» کنید به این معنی است که شما مالکیت زندگی (جان، روح و جسم) خود را به او می‌دهید-هر آنچه که هستید و دارید. اختیار او بر زندگی شما مطلق می‌شود. در لحظه ای که این کار را انجام می‌دهید، خداوند شما را از تاریکی نجات می‌دهد و شما را به نور و جلال پادشاهی خود منتقل می‌کند. شما به سادگی از مرگ به سوی زندگی می‌روید- و فرزند او می‌شوید!

اگر می‌خواهید از طریق عیسی نجات پیدا کنید، دعای زیر را بخوانید:

خدایای ملکوت، من تصدیق می‌کنم که گناهکار هستم و از معیار صالح تو کوتاهی کرده ام. من سزاوار آن هستم که تا ابد به خاطر گناهم مورد قضاوت قرار گیرم. از شما سپاسگزارم که مرا به حال خود وا نگذاشتید، زیرا معتقدم شما عیسی مسیح، پسر یگانه خود را، که از مریم باکره متولد شد، فرستادید تا برای من بمیرد و داوری من را بر روی صلیب بر خود گیرد. من معتقدم که او در روز سوم دوباره زنده شد و اکنون در سمت راست شما به عنوان خداوند و نجات دهنده من نشسته است. بنابراین در این روز، من از استقلال خود از شما توبه می‌کنم و زندگی خود را تا ابد به سلطنت عیسی می‌سپارم. عیسی، من تو را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود اعلام می‌کنم. از طریق روح خود وارد زندگی من شو و مرا به فرزند خدا تبدیل کن. من از چیزهای تاریکی که قبلاً به آن توجه داشتم صرف نظر می‌کنم و از این روز به بعد دیگر برای خودم زندگی نمی‌کنم. اما به فیض تو من برای تو زندگی خواهم کرد که جان خود را برای من فدا کردی تا همیشه زندگی کنم. خداوندا سپاسگزارم؛ اکنون زندگی من کاملاً در دستانت شماس و طبق کلام شما، هرگز شرمنده نخواهم شد. به نام عیسی، آمین.

به خانواده خدا خوش آمدید! من شما را تشویق می‌کنم که شهادت هیجان انگیز خود را با یک ایماندار دیگر به اشتراک بگذارید. همچنین مهم است که به یک کلیسای محلی معتقد به انجیل بپیوندید و با دیگران ارتباط برقرار کنید که می‌توانند شما را در ایمان جدید تان تشویق کنند. شما به تازگی شروع به چشمگیرترین سفر کرده اید. باشد که هر روز در مکاشفه، فیض و دوستی با خدا رشد کنید!

# مجموعه پاداش احترام

کتابی که اکنون در دستان شماست بخشی از برنامه آموزشی پاداش احترام از جان بیور است. با مطالعه این کتاب و استفاده از منابع کمک آموزشی همراه که در سایت [MessengerX.com](http://MessengerX.com) موجود است، می توانید به تمام بخش های این آموزه پویا و دگرگون کننده دسترسی پیدا کنید. با مطالعه‌ی مناسب، بر زندگی مسیحی شما اثر خواهد گذاشت و آن را تقویت خواهد کرد که به شما توانایی می بخشد که بیشتر برای خداوند کار کنید.

برنامه آموزشی پاداش احترام شامل مواد زیر است. می توانید با دستگاه‌های شخصی خود (رایانه، تلفن همراه و ...) به آن دسترسی داشته باشید.

## - کتاب پاداش احترام -

تنها بخش چاپی برنامه درسی که بر روی دی‌وی‌دی به صورت الکترونیکی نیز موجود می باشد.

## - دی‌وی‌دی پاداش احترام -

حاوی تمامی مواد برنامه آموزشی است.

محتوای آن قابل اجرا بر روی دستگاه‌های پخش ویدئو نمی باشد اما از طریق کامپیوتر، تبلت و تلفن همراه قابل دسترسی و اجرا هستند.

## - کتاب صوتی پاداش احترام -

تمامی فصول موجود است

متن کتاب به زبان خودتان در فرمت MP3 در دسترس است

## - ویدئو جلسات آموزشی پاداش احترام -

ویدئو دوازده جلسه آموزشی با فرمت MP4

## - بعلاوه دو کتاب الکترونیکی و مطالب آموزشی دیگر -

از جمله کتاب‌های الکترونیکی اکس: پتانسیل خدادای خود را چند برابر کن و خدایا، کجایی؟

کتاب مقدس و ویدیوهای منابع آموزشی و کتاب های الکترونیکی به رایگان از سایت

[MessengerX.com](http://MessengerX.com) قابل دانلود است.

# تمامی محتوای این برنامه هدیه‌ای به شماست



کپی کردن محتوای این برنامه آموزشی و دی‌وی‌دی یا ایمیل کردن آن به شخص دیگر، استفاده از آن‌ها در مورد، استفاده از آن در کلیسا یا به اشتراک گذاری آن‌ها بر روی اینترنت برای استفاده دیگران ایرادی ندارد. این مطالب را هرجایی که تمایل به تعالیم نیکوی کلام خدا و زندگی قدرتمند مسیحی وجود دارد پخش کنید.

نکاتی درباره‌ی منابع آموزشی:

محتوای آن قابل اجرا بر روی دستگاه‌های پخش ویدیو نمی‌باشد. زیرا محتوای آن به عنوان «mixed media» شامل فایل صوتی، متن و ویدیو شناسایی شده و فقط از طریق کامپیوتر و دستگاه‌های دیجیتال هوشمند قابل پخش است.



ویدیوهای MP4 را می‌توان دانلود و از تبلت و رایانه پخش کرد.



فایل‌های MP3 را می‌توان دانلود و از طریق دستگاه‌های پخش، تلفن همراه و رایانه پخش کرد.



کتاب‌های الکترونیکی را می‌توان از طریق تبلت، تلفن همراه و رایانه دانلود کرد. می‌توانند به سادگی مطالعه، چاپ و تکثیر شوند. می‌توانید از بخش‌هایی از آن در کتاب خودتان استفاده کنید.



مطالب آموزشی دیگر نیز در سایت [MessengerX.com](http://MessengerX.com) در دسترس هستند.

# روح القدس

درباره او شنیده‌اید — اما آیا او را می‌شناسید؟



ش اگر دان بیش از سه سه سال همراه عیسا بودند، با او گام بر می‌داشتند و هر چه را که می‌گفت می‌شنیدند. اما عیسا به نزدیک‌ترین دوستان خود گفت که لازم است ایشان را ترک گوید تا روح‌القدس بتواند بیاید، و این به نفع آنان خواهد بود (یوحنا ۱۶: ۷ و ۱۴-۱۳). اگر برای شاگردان چنین امری الزامی به حساب می‌آمد، ما امروزه چقدر محتاج دخالت فعالانه روح‌القدس در زندگی خود هستیم؟

متأسفانه در مورد روح‌القدس سوءبرداشت‌های بسیاری وجود دارد و بسیاری نمی‌دانند او کیست و چگونه خود را نمایان می‌سازد. روح‌القدس اکثراً چیزی «عجیب و غریب» توصیف شده است. اما کتاب مقدس به وضوح بیان کرده که روح‌القدس «چیز» نیست، بلکه شخصی است که وعده داده هرگز ما را ترک نخواهد کرد. جان بیور در این کتاب با روشی تعاملی، شما را دعوت می‌کند تا شخصاً کسی را بجویید که در کلیسا بیش از همه مورد سوءتعبیر و بی‌اعتنایی قرار گرفته است: روح‌القدس.

این آشنایی فوق‌العاده را از دست ندهید.

قابل دسترس در:  MessengerX.com



# افابل

دریچه‌ای به ابدیت

نمایشنامه رادیویی



آیا تا به حال به ابدیت فکر کرده‌اید؟ شاید بدانید که ابدیت را کجا سپری می‌کنید، اما می‌دانید که چگونه ابدیت را می‌گذرانید؟

با وجود این که دستیابی به ابدیت دشوار به نظر می‌رسد، اما داشتن دورنمایی از ابدیت و زندگی کردن با آن برای ایمانداران حیاتی است. این داستان حماسی - رادیویی که از کتاب «برانگیخته با ابدیت» جان بیور الهام گرفته شده، دریچه‌ای را به ماورای واقعیت زمینی ما می‌گشاید.

بیایید با «جالین» پادشاه شکوهمند، ارباب تاریکی داگون، شفقت، مستقل و دیگران همراه شوید و در این سفر، سرزمین شگفت‌انگیز افابل و شکنجه‌های طاقت‌فرسای سرزمین تنهایی را کشف کنید. وقتی این شخصیت‌ها آنچه را در قلب شما نهفته است آشکار کنند، زندگی شما متحول خواهد شد.

# برانگیخته با ابدیت

به ابدیت و زندگی امروز خود معنا ببخشید.



زندگی کنونی ما بر زمین همچون بخاری است که در لحظه محو می‌شود؛ با این حال اکثر ما طوری زندگی می‌کنیم که انکار آن سوی این زندگی چیزی نیست. اما واقعیت این است که شیوه زندگی تعیین کننده نحوه زندگی ابدی ماست. کتاب مقدس به ما می‌گوید که ایمانداران پاداش‌های گوناگونی دریافت می‌کنند. طیف این پاداش‌ها از سوزانده شدن تمام دستاوردهای شخص در داوری خدا تا حکومت کردن کنار مسیح گسترش می‌یابد و شامل موارد متنوعی می‌شود.

طبق اصول ذکر شده در دوم قرن‌تیان ۵: ۱۱-۹ جان بیور به ما یادآوری می‌کند که همه ایمانداران روزی رو به روی مسیح می‌ایستند و در قبال دستاوردهای خود در زندگی پاسخگو خواهند بود. بسیاری از ما شوکه می‌شویم، چون به خاطر اکثر اموری که وقت صرف آنها می‌کنیم، پاداشی ابدی دریافت نمی‌کنیم.

پس چطور می‌توانیم زندگی پر معنایی داشته باشیم؟ شما در کتاب برانگیخته با ابدیت خواهید آموخت که چگونه خواندگی خود را کشف و آنچه خدا به شما داده را تکثیر کنید. شما در حالی که دیدگاهی ابدی را کسب می‌کنید، تقویت می‌شوید تا برای آنچه که باقی است، تلاش کنید.

قابل دسترس در:  MessengerX.com

# انهدام کریپتونایت

آنچه که نیرو و قدرت شما را می‌دزدد، نابود سازید



درست مثل سوپرمن که از موانع عبور می‌کند و همه دشمنان را شکست می‌دهد، پیروان مسیح نیز از قابلیت فراطبیعی برای فائق آمدن بر چالش‌های پیش رو برخوردار هستند. اما مشکلی که هم سوپرمن و هم ما با آن مواجهیم، کریپتونایتی است که قوت ما را می‌رباید. مسلماً سوپرمن و کریپتونایت هر دو داستانی خیالی هستند. اما کریپتونایت روحانی، واقعی است.

این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا اکثر ما قادر نیستیم آن قدرت الهی‌ای را تجربه کنیم که مسیحیان قرون اول شاهدش بودند.

جان بیور در کتاب «انهدام کریپتونایت» آشکار می‌کند که این کریپتونایت چیست و چرا جوامع ما را به خطر می‌اندازد و چگونه باید از آن آزاد شویم.

کتاب انهدام کریپتونایت برای افراد ترسو نیست و قصد تقلیل حقایق روحانی را ندارد، در این کتاب حقایق جدی مطرح شده که مختص پیروان مسیح است، کسانی که مشتاق در آغوش گرفتن مسیری چالش برانگیز اما تبدیل‌کننده و پرنظم هستند.

قابل دسترس در: [MessengerX.com](https://messengerx.com)



# عطایا و ظرفیت خدادادی خود را کثرت بخشید



آیا تا به حال حس کرده‌اید که در پادشاهی خدا تنها تماشاچی هستید؟ شاید فکر می‌کنید باید کاری کنید، ولی قادر به تصمیم‌گیری و تشخیص آن نیستید. اکثر ما می‌خواهیم در زندگی خود اثرگذار باشیم، ولی اغلب با چنین سوالاتی در جدال هستیم:

- از کجا می‌دانم که اراده خدا را پی گرفته‌ام؟
- عطایای خاص من چه نقشی در بنای پادشاهی خدا ایفا می‌کنند؟
- از کجا می‌دانم طبق توان خدادادی‌ام زندگی می‌کنم؟
- آیا چون در خدمت نیستم، خواندگی من هم کم ارزش‌تر می‌شود؟
- چگونه بین آرام گرفتن در فیض خدا و عملکرد موثر در پادشاهی او تعادل ایجاد کنم؟
- چگونه ترس را از بین برده و با وجود خطر و عدم اطمینان به جلو پیش روم؟

جان بیور در این کتاب با اتکایی دقیق بر کلام و استفاده از داستان‌های مختلف به شما کمک می‌کند تا به خواندگی خود فکر کنید و دلیل اهمیت آن را برای خدا تشخیص دهید. در حین خواندن صفحات این کتاب، قوت می‌یابید تا عطایای خدادادی خود را کثرت بخشیده و بر اساس ظرفیت‌ها و استعدادهای خود گام بردارید.



# دام شیطان

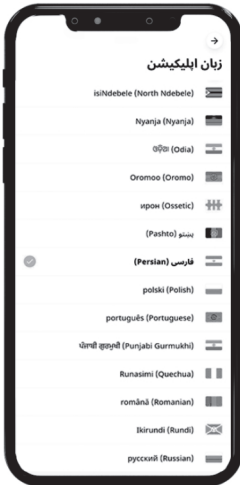


”دام شیطان“، یکی از فریبکارانه‌ترین نیشهای دشمن را افشا می‌سازد. فریبی که او علیه ایمانداران به کار می‌بندد تا آنها را از خواندگی الاهی‌شان بازدارد؛ دام یا فریب رنجش! بسیاری از مردم با این نیش گزیده شده‌اند و خود از آن آگاه نمی‌باشند. ساده نباشید، عیسا می‌گوید: ”از لغزشها گریزی نیست“ (لوقا 17: 1). شما نمیتوانید انتخاب کنید که مورد آزار و حمله قرار نگیرید، اما میتوانید پاسخ و واکنش خود را برگزینید. اگر با آزارها و حملات به درستی برخورد کنید، به جای آنکه تلختر شوید، نیرومندتر خواهید شد. فقط زمانی قادرید واکنش درستی نشان دهید که رابطه‌ی صمیمانه‌ای با خدا داشته باشید. جان بیور از طریق این پیغام شما را نیرو میبخشد تا در مسیر اراده خدا باقی بمانید و از زنجیر شک و عدم اعتماد، آزاد شوید. شما میتوانید از اندیشه‌ی قربانیبودن رها شوید، و بدون بارهای سنگین آزردگی و سرخوردگی زندگی نمایید. هنگامیکه مرحله‌ی بالاتری از سرسپردگی به خدا را کشف میکنید، زندگیتان با بخشش، آشتی و شادی و خوشی همواره رو به تزاید، آکنده خواهد شد.

# X MessengerX

سفرِ شاگردی برای همه، در همه جا

- رایگان به ۱۱۰ زبان مختلف
- قابل دریافت به صورت آپلیکیشن و آنلاین.
- منابعی برای رشد شما.
- تعقیب سوابق و مسیر شاگردی



شامل کتابخانه و منابع شاگردسازی  
مسنجر در قالب کت‌اب‌های دیجیتالی،  
کتاب‌های گویا، فیلم‌های کوتاه، تعالیم  
ویدئویی، کتاب مقدس و منابع دیگر. شما  
می‌توانید این منابع را در همه دستگاه‌ها  
تماشا کنید، بخوانید یا به آنها گوش دهید.

## MessengerX.com



قابل دانلود در اپ‌استور و گوگل پلی در سراسر دنیا



# پاداش احترام

ویدیوها را در نرم افزار ما می‌توانید تماشا و  
دانلود کنید: MessengerX.com



برای استفاده  
در رایانه



MessengerX.com

سی‌دی منابع  
دستیابی به قدرت این  
فضیلت فراموش شده

## جان بیور



این برنامه آموزشی و مطالب دیگر از جان و لیسای بیور  
بر روی نرم افزار پخش ویدیو و وبسایت MessengerX.com  
در دسترس هستند.



MessengerX.com



شاگردی برای همه، همیشه، همه جا.  
کاملاً رایگان به بیش از 110 زبان.  
رشد روحانی را به بخشی از زندگی روزانه خود تبدیل کنید.

# جان بیور استعداد نادری را در زمینه بررسی موشکافانه کلام مقدس به نمایش می‌گذارد. مخاطبین با بعضی از مشاهدات نوین و هوشمندانه او یکه خواهند خورد.

## – انتشارات هفتگی آمریکا

هیچ مسیحی نمی‌خواهد محدودیتی برای خداوند قائل شود، اما بسیاری از ما نادانسته فعالیت او را در زندگی خود محدود می‌کنیم زیرا این اصل معنوی حیاتی را نادیده می‌گیریم: احترام. مفهومی که عموماً در فرهنگ ما گم شده است، اما همانطور که در صفحات این کتاب خواهید دید، در بطن آزادسازی پادشاهی خداوند در تمام ابعاد زندگی ماست.

در پاداش احترام، نویسنده پرفروش، جان بیور، از چگونگی اینکه پذیرش دعوت به احترام همسو با چهارچوب ارزشی خداوند است، پرده بر می‌دارد و شما را در موقعیت پذیرش هرچه برای شما مقدر شده قرار می‌دهد.

از همراهی بینش عمیق کتاب مقدس با داستان‌های قدرتمند در مورد به انجام رسیدن این اصول، این کتاب دیدگاه جدیدی از این فضیلت فراموش شده به شما می‌دهد. – و مهمتر از آن، شوقی که آن را در تمامی جنبه‌های زندگی خود عملی کنید.



## همراه با ویدیو منابع پاداش احترام

جان بیور سخنران بین‌المللی و نویسنده پرفروش، به خاطر رویکرد برجسته و لغزش‌ناپذیر خود به کتاب مقدس شناخته شده است. جان و همسرش لیزا، بنیان‌گذاران پیام‌رسانان بین‌المللی هستند، - خدمتی متعهد به پرورش پیروان لغزش‌ناپذیر مسیح که جهان ما را تغییر می‌دهند. هنگامی که او در منزل خود در کلرادوست، می‌توانید او را در حال کارت بازی با دوستانش و تلاش برای متقاعد کردن لیزا برای گلف بازی کردن ببینید.



می‌توانید این مجموعه و منابع دیگر را از سایت زیر دانلود کنید  
[MessengerX.com](https://messengerx.com)



MessengerX



جهت آگاهی بیشتر این تصویر را اسکن کنید.

این کتاب هدیه‌ای است رایگان از طرف نویسنده و قابل فروش نمی‌باشد



MESSENGER  
INTERNATIONAL  
[MessengerInternational.org](https://MessengerInternational.org)